



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه ۱۴ مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

## بررسی شاخصه‌های اساسی «تعریف عینی» مالکیت خصوصی بعنوان ساختاری برای «طبقاتی شدن نظام اقتصادی بر اساس اصل بودن انگیزه مادی در انسان اکونومیک» بمثابه مبنای «تعریف نظری» از مالکیت خصوصی

۱- طبقاتی شدن نظام اقتصادی بر مبنای اصل بودن انگیزه مادی در انسان اکونومیک بعنوان مبنای  
تعریف نظری از مالکیت خصوصی در مقایسه اجمالی آن با مبنای اسلامی

در این جلسه با اشاره به اینکه مالکیت خصوصی را باید از دو بعد «نظری» و «عینی» ملاحظه کرد، ابتدائاً به مبنای  
تعریف نظری از مالکیت خصوصی پرداخته می‌شود و بعد از طرح مبنای مادی درباره تعریف انسان و جامعه  
برخاسته از این تعریف، به تعریف الهی از انسان و جامعه برخاسته از آن اشاره‌ای اجمالی می‌شود. سپس به سه  
شاخصه اساسی تعریف عینی مالکیت خصوصی پرداخت می‌شود تا حاکمیت سرمایه بر مالکیت خصوصی روشن  
شود و امکان مقایسه صحیح مالکیت خصوصی چه از حیث نظری و چه از حیث عینی با آنچه مورد نظر دین مبین  
اسلام است فراهم آید.

۱/۱- تعریف ساده از مالکیت خصوصی به حق اختصاص، تسلط، دارایی و واجدیت انسان

سطح اول از تعریف مالکیت خصوصی، تعریف ساده از آن است که به حق اختصاص، تسلط، دارایی و واجدیت  
انسان بازمی‌گردد. این دارایی و واجدیت به دو صورت است: واجدیت طبیعی که همان دارایی‌های طبیعی انسان  
مانند چشم و گوش و... است و واجدیت اجتماعی که به دلیل تعاریف و احکام اجتماعی به انسان نسبت داده  
می‌شود که یکی از آنها می‌تواند امور عینی اقتصادی مانند کالاها باشد.

۱/۲- ضرورت بازگشت تعریف مالکیت خصوصی به تعریف انسان و جامعه یعنی مابه الاشتراک جریان تکامل باید توجه داشت که بازگشت این تعریف از دارایی به قرارداد اجتماعی مطلق نیست بلکه باید به خصوصیت خاصی از افراد بازگردد و البته این خصوصیت قابل تفسیر نیست مگر آنکه خصوصیت «جامعه» نیز همراه با آن لحاظ شود. بنابر مقدمات فوق روشن می‌شود که تعریف انسان و تعریف جامعه در تشریح و تعریف مالکیت خصوصی دخیل است و چه در اقتصاد جهانی و چه در اقتصاد اسلامی، تعریف مالکیت خصوصی بر تعریف از انسان و جامعه استوار شده است. این، همان چیزی است که به «تعریف نظری از مالکیت خصوصی» نامگذاری شده و در آن، خصوصیت‌هایی که حداقل موضوعات علمی را در نظر می‌گیرد و «مابه الاشتراک جریان تکامل» را ملحوظ می‌دارد، مطرح می‌گردد.

۱/۳- اصل بودن انگیزه مادی در تعریف انسان، علت قهری طبقاتی شدن نظام اقتصادی و تحمیل محرومیت در سه بخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

حال اگر انسان به انسان اقتصادی اکونومیک تعریف شود به این معنا که شرایط او را برای مصرف تحریک می‌کند و انسان فقط برای ارضاء یا مصرف حرکت می‌کند و انگیزه اصلی او غیر از سود، چیز دیگری نیست؛ در این صورت انگیزه انسان، انگیزه‌ای مادی است که بر اساس توجه به علت غایی (یعنی رفاه اقتصادی) علت فاعلی را به حرکت در می‌آورد و در صورت حذف و یا تضعیف علت غایی، علت فاعلی هم به نسبت تضعیف می‌شود.

- مهندسی نظام اقتصادی بر اساس خلق حرص و حسد، نه استعدادها و قابلیت‌ها

هرگاه چنین تعریفی از انسان طرح شد و سود و انگیزه مادی اصل قرار گرفت، نتیجه قهری و جبری آن طراحی نظام اقتصادی به صورت طبقاتی است یعنی تحمیل محرومیت در امور مالی، فرهنگی و سیاسی در سیاست اقتصاد، فرهنگ اقتصاد و اقتصاد اقتصاد. در این صورت انگیزه‌هایی که ثروت بدست می‌آورند «تحریص» می‌شوند و انگیزه‌های فاقد امکانات اجتماعی «تحقیر» می‌شوند در حالیکه این فقدان، مستند به ابزارهای اجتماعی و تخصیص «روحیه و اطلاع و قدرت عملکرد» توسط نظام اقتصادی و ماشین اداری جامعه است و نه استعدادها و قابلیت‌ها.

در چنین جامعه‌ای ساختارهای به صورت یکسان به ارائه اطلاعات نمی‌پردازند و از نظر فرهنگی، فرصت تحصیل از آحاد جامعه سلب می‌شود زیرا اگر نبوغ افراد در حد ورود مستقیم به دانشگاه از طریق کنکور نباشد باید با پرداخت هزینه تحصیلی در دانشگاه آزاد ادامه تحصیل بدهد در حالیکه پدر او به تنهایی قدرت اداره خانواده را ندارد و فرزند او باید کار کند تا مخارج خانواده تامین شود و لذا وسع آنها به تامین هزینه تحصیل نخواهد رسید. در مقابل فرزند یک سرمایه‌دار گرچه کم‌هوش باشد می‌تواند برای قبولی دانشگاه، در کلاس‌های خصوصی شرکت کند و حتی در صورت عدم موفقیت در دانشگاه‌های داخل، در دانشگاه‌های خصوصی خارجی تحصیل کند.

این زمینه تحصیلاتی باعث «پرورش جرات روحی» او می‌گردد و در حالیکه اکثریت جامعه حتی تصور اموری مانند «طراحی پروژه» و «اخذ موافقت اصولی» و «ارقام نجومی» و «مشاوره‌های فنی» را نمی‌کنند او به راحتی از این طرق استفاده و اقدام می‌کند که محرومیت و تحقیر روحی اکثریت جامعه و پرورش روحی این قشر کم جمعیت بعهد «سیاست اقتصاد» است.

#### ۱/۴- ضرورت مهندسی روند اقتصاد به نفع بسترسازی برای توسعه انگیزه غیر مادی با فرض حکومت انسان بر نظام حساسیتها و تغییر اهداف خود

اما اگر در تعریف از انسان بمعنای فوق تردید شود و امکان حکومت انسان بر نظام حساسیت‌های خود پذیرفته شد به این معنا خواهد بود که انسان توانایی تغییر اهداف و غایات خود را داراست و در این صورت علت فاعلی و انگیزه هم متناسب با آن هدف، بگونه دیگری عمل خواهد کرد. در واقع اگر فرض وجود انگیزه غیرمادی پذیرفته شود لازم است که چنین انگیزه‌ای، بعنوان انگیزه مطلوب در جریان تکامل شناخته شود و روند اقتصاد به نفع «بسترسازی برای توسعه انگیزه غیرمادی» و یا حداقل «به ضیق نیفتادن آن توسط روابط اجتماعی» مطرح گردد.

با این بیان جواب این اشکال که «چه کسی در نظام اقتصادی موجود، مانع انگیزه غیرمادی مانند وقف تمام اموال توسط یک فرد است» روشن خواهد شد زیرا بحث در اینجا درباره هدف‌گیری ساختارها و وصف نظام اقتصادی و نظام تولید انگیزه است که در این صورت خصلت نظام اقتصادی و مصلحت جامعه انسانی مطرح است و نه خصلت

و مصلحت فرد. بنابراین متغیر اصلی توسعه در این مبنا «مصلحت نظام اسلامی» به معنای توسعه ایثار، متغیر فرعی توسعه «مصلحت جامعه اسلامی» و متغیر تبعی توسعه «مصلحت سرمایه» خواهد بود.

## ۲- بررسی شاخصه‌های تعریف عینی مالکیت خصوصی در نظامات انگیزش های مادی بعنوان ساختاری برای مبنای نظری مالکیت خصوصی

آنچه گفته شد تعریفی نظری از انسان و جامعه بود که بعنوان مبنایی برای تعریف مالکیت خصوصی محسوب می‌شود اما بررسی مالکیت خصوصی به اینجا ختم نمی‌شود زیرا باید مشخص شود که مالکیت خصوصی در «جریان تکامل» و «ساختارهای مختلف اجتماعی» و «نظام‌ها» چه منزلتی دارد و در جریان وحدت و کثرت جدید یافتن نظام‌ها (تکامل) چه خصوصیتی به کلیه تعاریف از جمله مالکیت خصوصی اضافه یا از آن کم می‌شود. عبارت دیگر مالکیت خصوصی تعریفی انتزاعی و بریده از شرایط انسان و جامعه و نظام ندارد و ارتباط آن به کلیه تعاریف اقتصادی یک کشور، وزن مخصوص آن را تغییر می‌دهد. بنابراین ما علاوه بر تعریف نظری با «تعریف و هویت عینی مالکیت خصوصی» روبرو هستیم که خصوصیت عینی و اجرایی آن را در ارتباط با کلیه ساختارهای اجتماعی و مراحل تکامل مشخص می‌نماید و تنها در نظام عینی، قابل تعریف است.

بنابر نکته فوق باید ساختار اجرایی و عینی مالکیت خصوصی را در نظامی که انگیزه مادی در آن اصل قرار گرفته معرفی نمود. به نظر می‌رسد شاخصه‌های اصلی تعریف عینی مالکیت خصوصی در چنین نظامی بدین قرار است:

۱. قدرت تفکیک مدیریت از مالکیت بعنوان ابزاری برای تمرکز ثروت به نفع بخش خصوصی: این مهم‌ترین شاخصه‌ای است که با آن می‌توان اعتبارات اجتماعی را جذب کرده و در اختیار عده دیگری قرار داد و «تمرکز ثروت» را پدید آورد. در واقع این شاخصه، ابزاری برای تمرکز ثروت به نفع بخش خصوصی و بمثابة تعریف اجرایی بخش خصوصی بشمار می‌رود. همانطور که تامین اعتبار و سرمایه چه در شرکت‌های سهامی و چه در بانکها از این رهگذر محقق می‌شود.

۲. تضمین استخدام نیروی انسانی به نفع رشد سرمایه بدلیل عدم توازن بین مزد کارگر و قیمت کالا: نیروی انسانی (کارگر) نیازمند اشتغال و درآمد است و صاحب کالا (کارفرما) هم به دنبال فروش کالای تولیدی خود است اما در این نظام در رقابت بین «مزد» و «قیمت کالا» هیچ توازنی ایجاد نمی‌شود و بجای انحصار برای کار، ابزارهایی برای انحصار کالا تنظیم می‌شود و موازنه بین مقاومت خریدار (کارفرما) و فروشنده (نیروی انسانی) به نفع اولی است چون متقاضیان کار به صورت فردی مراجعه می‌کنند و کارفرما به صورت یک نظام سازمانی با نیروی کار مواجه نمی‌شود و لذا حق‌گزینش و انتخاب و تحقیر و تضعیف و قرارداد حداقلی برای او بوجود می‌آید و تنها پشتیبانی برای نیروی کار، قوانین اداره کار است که در واقع حداقلی است تا از آن پایین‌تر عمل نشود اما هر چقدر در مقابل نیروی کار بدون نظام عمل می‌شود، با کالاها نظام‌مند برخورد می‌شود و انحصاراتی مانند «سرقفلی»، «اعتبار بانکی» و «کنترل مقدار فروشندگان» و «ثبت سفارش و بررسی آن توسط بانک» و «امکانات توزیعی در رابطه با کالا و قیمت آن» ایجاد می‌شود. یکی از این ابزارهای انحصار که از ضرر جلوگیری می‌کند و شکل بین‌المللی به خود می‌گیرد طرح‌های بای‌بک است که در واقع در آن، توسط دولت‌ها مجرای ایجاد می‌شود تا نیروی کار به قیمت ارزان‌تر خریداری شود بطوریکه حتی در این طرح‌ها اعتبارات تامین کالا هم توسط طرف مقابل پذیرفته می‌شود.

- برخورد سازمانی با سبب اشتغال بجای سبب کالا راه برون رفت از متغیر اصلی بودن رشد سرمایه

به نظر می‌رسد فرض دیگری هم درباره رابطه بین مزد و قیمت کالا قابل طرح است و آن اینکه با اعطای وام به یک نظام کاری (و نه نظام صنفی) مانند خانه کارگر، اقشار کار موضوعی را طوری از یکدیگر تفکیک کرد که مذاکره با صاحبان سرمایه ممکن شود و برخورد با فروش نیروی کار به صورت سازمانی محقق شود و در نسبت بین کالا و اشتغال، اشتغال سبب کالا قرار گیرد.

۳. آسیب ناپذیر بودن سرمایه و تضمین رشد آن بدلیل ایجاد شرایط ثبات مالی برای بخش خصوصی از طریق انحصارات در زنجیره و شبکه تولید: این شاخصه در یک مثال قابل تبیین است: کارخانه ماشین‌سازی تویوتا تنها

دو ساعت توانایی انبارداری دارد و مواد ساخت ماشین تویوتا فقط به همین اندازه در انبار این شرکت باقی می ماند و در مقابل، این زمان در کارخانه نیسان شش ساعت است که نشان دهنده برتری کارخانه تویوتا از آن است. در واقع سیر سرمایه این شرکت از قرارداد استخراج مواد اولیه تا قرارداد فروش در هیچ جا متوقف نمی شود. معنای این روند آنست که قرارداد اجتماعی، امکان ضرر را برای این کارخانه از بین برده و به میزانی که انحصارات قدرت، توسعه یابی کارتلی و تراستی پیدا می کند، به همان نسبت ریسک کاهش می یابد. در واقع کارتلی و تراست، سیکل کالاها را نسبت به هم به صورت یک منظومه در می آورد و این نحوه مدیریت در پروسه های تولید جلوی از بین رفتن سرمایه را میگیرد و ورشکستگان را در مجموعه های بزرگتر منحل می کند و به این صورت ضرر خود را به دسته خردتر منتقل می کند، مانند مخروطی که هر چه به بالای آن برویم تزلزل کمتر است و هر چه به قاعده آن نزدیک شویم تزلزل بیشتر است. البته کل این ریسک پذیری ها بمعنای تحمل بزرگتر شدن دستگاه سرمایه داری است و به همین دلیل است که تکنولوژی هرگز روند شدید خود را متوقف نکرده و دائما سرعت خود را بالا برده است؛ واقعیتی که برای دسته های پایین همانند قمار و برای دسته های بالاتر مانند تصرفات خان است و این قمارها با هدف کارگزاری بهتر برای دستگاه های بزرگی است که تکنولوژی را اداره می کنند و حذف کارگزارهای ضعیف تر بدست آنهاست.

از این توضیح روشن می شود که انحصارات بخش خصوصی غیرطبیعی بشمار می رود، یعنی ثبات مالی باید برای دولتی باشد که به مردم خدمت می کند و مسئول کنترل تبعات سیاسی مال است نه اینکه ثبات مالی برای افراد خاصی باشد که به ضرر عموم منجر شود.

### ۳- نتیجه گیری: ضرورت بررسی تطبیقی بین نظامات اقتصاد سرمایه داری با نظام اسلامی برای بهینه تصمیمات کلان و توسعه نظام جمهوری اسلامی

براساس مباحث فوق مالکیت خصوصی دارای ابعادی می شود که باید با مالکیت شروع اسلامی مقایسه شود تا روشن گردد که آیا بر اساس مالکیت اسلامی اینگونه مالکیت با این خصوصیات پذیرفته می شود یا خیر. علاوه بر این باید مشخص شود: آیا خصوصیات مالکیت در نظام سرمایه داری موجود، قابلیت عزل شدن از خصوصیات عینی



و اجرایی آن را داراست یا اساساً نمی‌توان در نظام اقتصاد اسلامی از آن کاربردی گرفت و این مالکیت، قطعه‌ای است که برای سیستم دیگری مفید است و سیستم اقتصاد اسلامی دارای قطعه دیگری است؟

**تبیین وابستگی «تعریف مالکیت خصوصی» به «نظام اقتصادی مبتنی بر سلطه سرمایه»  
بر اساس تبیین شکل گیری شخصیت اجتماعی سرمایه در سه بخش شرکت، بانک،  
برنامه توسعه و بررسی نسبت ادبیات انقلاب و ادبیات حوزه با این تحلیل**

در این جلسه، وابستگی تعریف مالکیت خصوصی به نظام اقتصادی روشن می شود و با تبیین حکومت و سلطه سرمایه بر نظام اقتصادی غرب در سطح جامعه شناسی اقتصاد (که از طریق شرکت، بانک و برنامه توسعه محقق می شود) بصورت اجمالی و گذرا مشخص می شود که مالکیت خصوصی در رابطه مستقیم با سرمایه سالاری قرار گرفته است. سپس به تعارض این تعریف از مالکیت خصوصی و این نظام اقتصادی با قانون اساسی اشاره می شود و بعد از آن نادرست بودن استناد به ادبیات حوزه برای بررسی مشروعیت ساختارهای شرایط ساز توضیح می یابد. در پایان به ضرورت ساختار سازی برای انواع مالکیت حول محور رشد سیاسی جامعه اشاره و تاویل قانون اساسی به فقدان این مهم معلل می گردد.

۱- تبیین وابستگی «تعریف مالکیت خصوصی» به «نظام اقتصادی مبتنی بر سلطه سرمایه» بر اساس تبیین شکل گیری شخصیت اجتماعی سرمایه در سه بخش شرکت، بانک، برنامه توسعه  
نظام سرمایه داری بصورت کلی در سه بخش خلاصه می شود:

۱- شرکت؛ که یک سلول مستقل و تعریف شده است ۲- بانک؛ ارگانیزمی است که این سلولها به آن متصل می شوند و از آنجا وارد یک شبکه بزرگ می شوند ۳- برنامه توسعه: دستگاہی است که امکان رشد را به سرمایه می دهد.

- به رسمیت شناختن «شخصیت اجتماعی سرمایه» از طریق تعریف شرکت حقوقی (با تفکیک مدیریت از مالکیت) با سلب هویت از انسانها

در بخش اول، با تفکیک مدیریت از مالکیت و به رسمیت شناختن شخصیت حقوقی، در واقع سرمایه مستقل از مالک خود، حق حیات اجتماعی پیدا می‌کند و علاوه بر این، حق انضمام به شبکه را نیز بدست می‌آورد. بعبارت دیگر آن هنگام که سرمایه بنفسه (مستقل از سرمایه‌دار) دارای شخصیت حقوقی شد؛ «شخصیت اجتماعی سرمایه» بوجود آمده و بعنوان سلولی که در جامعه، حیات اجتماعی دارد؛ مطرح شده است.

- منسوب شدن سرمایه به ساختار اجتماعی از طریق شبکه بانکی و سلب هویت از شرکتها برای توسعه شبکه

در بخش دوم، سرمایه در شبکه بانکی بعنوان یک ارگانیزم اجتماعی قرار می‌گیرد؛ یعنی مجرای تحرک پیدا می‌کند. در واقع این سلولها (شرکتها) با حفظ تنوعی که بر اساس انواع تولید و انواع توزیع و انواع خدمات مصرفی دارند، به وسیله بانک ارگانیزه می‌شوند. از اینجا دیگر سرمایه منسوب به یک ساختار اجتماعی خاص (شبکه بانک) می‌شود و نباید آنرا به نام صاحبش شناخت بلکه در این مرحله و در این مجرای تحرک، حتی هویت شرکت هم لزوماً هویت اصلی سرمایه نیست. لذا تصمیم‌گیری‌های مدیر عامل و هیئت مدیره، نقش اصلی را ندارد و با ارگانیزه شدن سرمایه در شبکه بانکی، قدرت عزل و نصب افراد بدست سرمایه می‌افتد. یعنی اگر مدیر عاملی قدرت تصمیم‌گیری به موقع در سرعت و دقت را نداشت، به همراه شرکتش به عنوان یک سلول در ارگانیزم سرمایه حذف می‌شود و مدیریت آن سرمایه به شرکت دیگری که در رقابت برنده شده است؛ سپرده می‌شود. بنابراین در این مرحله «سرمایه» گزینش سلولی می‌کند و سلول را مصرف می‌کند و شرکتهای ضعیف مثل پوسته‌ای که از بدن جدا می‌شود و دور ریخته می‌شود؛ مصرف شده و دور ریخته می‌شوند.

به عبارت دیگر در نظر نظام سرمایه‌داری، ورشکست شدن چیزی جز «حذف و گزینش» و «عزل و نصب» نیست و هدف، حفظ ماهیت سرمایه در شبکه بانکی است: سرمایه در شبکه بانکی مرتباً از یک دسته به دسته دیگر و از یک

شرکت به شرکت دیگر انتقال پیدا می‌کند اما منصب خدماتی برای آن حفظ می‌شود و «شخصیت حقوقی سرمایه» در شبکه منحل است و این شبکه است که باید توسعه پیدا کند.

– سهم تاثیر «سرمایه ساختاری اجتماعی» در تکامل اجتماعی از طریق استراتژی های بمعنای «دائم افزایی سرمایه»

در بخش سوم، هنگامی که سیاستهای توسعه (که سیاستهای دولت است) در خدمت سرمایه قرار گیرد، سرمایه توانایی برداشتن گام بعدی را بدست آورده و می‌تواند کلیه مقدرات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» یک جامعه را به خدمت گیرد که این دقیقاً بمعنای سلطه و حکومت سرمایه است. حکومت سرمایه یعنی معادلات به گونه‌ای ارزیابی و تصمیم‌سازی می‌کنند که تصمیم‌گیران وحدت و انسجام اجتماعی بر اساس آن تصمیم‌سازی و در حول محور «توسعه سرمایه» تنظیمات امور را انجام می‌دهند. در واقع در این مرحله باید این سوال مطرح شود که سیاستهای توسعه «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» چه ارتباطی با «سیاست اقتصاد»، «فرهنگ اقتصاد» و «اقتصاد اقتصاد» دارند؟ یعنی «سیاستهای فرهنگی» حاکم بر اقتصاد، «سیاستهای اقتصادی» حاکم بر اقتصاد و «سیاستهای سیاسی» حاکم بر اقتصاد چه نسبتی با سیاست های حاکم بر سیاست کل کشور و روند سیاسی کل کشور و فرهنگ و اقتصاد آن پیدا می‌کند؟ در صورتی که «فرهنگ توسعه»، «فرهنگ اقتصادی» و «فرهنگ تکنولوژی» شود، طبیعتاً سرمایه ساختاری شده (سرمایه ساختاری اجتماعی) از آن حالت خاص در آمده و در «تکامل اجتماعی» سهم پیدا می‌کند. اگر این سهم به عنوان متغیر اصلی انگیزه شناخته شد، سیاست و فرهنگ خدمتگذار سرمایه می‌شوند و سرمایه به متغیر اصلی توسعه تبدیل می‌گردد.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> ضمناً برای تبیین دقیق حاکمیت سرمایه و متغیر اصلی شدن اقتصاد در جامعه، باید به ضرب «تولید، توزیع، مصرف» در «ثروت» و «کالا» در مرحله اول و سپس ضرب آنها در «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» و دستیابی به ۲۷ عنوان و نسبتهای آن پرداخت.

- توسعه تخصص در خدمت سرمایه از طریق تنظیم سیاست خارجی (دوستی و دشمنی ملتها با هم) بر اساس مصلحت توسعه تکنولوژی

در این صورت است که استراتژی کشور، «دائم افزایی سرمایه» می‌شود و بر این اساس «توسعه تکنولوژی» نقش اساسی پیدا می‌کند و لذا حتی سیاست خارجی یک کشور بر اساس مصلحت «توسعه تکنولوژی» تنظیم می‌شود و این مهم در کیفیت رابطه (دوستی و دشمنی) با ملتها هم تاثیر می‌گذارد و دانشگاه و پژوهشهای کشور را هم به استخدام خود در می‌آورد. در مرحله قبلی گفته می‌شد مدیران و متخصصان در استخدام سرمایه هستند اما در این مرحله «توسعه تخصص» نیز در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد.

- تبدیل دولت به سیستم خدماتی سرمایه بدلیل حاکمیت معادلات سرمایه

علاوه بر این همانطور که در مرحله قبل، انتخاب مدیر عامل بهتر توسط سرمایه مطرح بود و سیستم خدماتی آن به درون شرکت تعریف می‌شد؛ با طرح مقولاتی چون «توسعه تکنولوژی» و «حاکمیت معادلات سرمایه»، این «دولت» خواهد بود که به سیستم خدماتی سرمایه تبدیل می‌شود و به این صورت کلیه مقدرات «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» بعنوان لجستیک سرمایه قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup>

بنابر تمامی آنچه بصورت کلی و اجمالی گذشت، تعریف خصوصی‌سازی و کلمه مالکیت خصوصی وابسته به نظام اقتصادی شد و رابطه نظام اقتصادی به صورت بسیار ساده با «سرمایه سالاری» طرح گردید و در واقع رابطه «مالکیت خصوصی» در شکل غربی با «حاکمیت سرمایه» روشن شد.

۲- تبیین تعارض «مالکیت خصوصی و خصوصی سازی بر اساس سرمایه سالاری» با اصول قانون اساسی

با این تعریف از سرمایه، تلقی اسلامیت بخش خصوصی بی معنی خواهد بود و شواهد زیادی از متن قانون اساسی بر این مهم دلالت دارد:

<sup>۲</sup> البته در کشورهای سوسیالیستی «توسعه سرمایه» در خدمت سیاستمداران است و لذا روسیه سابق در صنعتی رشد می‌کند که مربوط به برتری سیاسی باشد (تکنولوژی فضایی)؛ ولی در تکنولوژی که توسعه سرمایه و دائم افزایی آن را نتیجه دهد، رشد نمی‌کند.

- ضرورت نفی هدف شدن رفاه در اقتصاد جمهوری اسلامی و مقید کردن آن
- آن بخش از مقدمه قانون اساسی که اقتصاد را بعنوان وسیله و نه هدف معرفی می کند؛ روشن می کند که اقتصاد بعنوان متغیر اصلی که هدف از آن رفاه باشد؛ به رسمیت شناخته نشده است.
- بندهای متعدد اصل دوم نیز چه بصورت سلبی و چه بصورت ایجابی، به معنای مقید کردن «توسعه رفاه» و کنترل آن است.
- نفی اصالت مصرف بعنوان فضیلت اخلاقی در اقتصاد جمهوری اسلامی
- در اصل سوم، «اخلاق» نسبی معنا نشده تا نهایتاً تابع تکنولوژی معرفی شود علاوه برآنکه اصالت مصرف در جامعه مورد اشاره این اصل، فضیلت اخلاقی محسوب نمی شود. از مابقی بندهای این اصل نیز براحتی می توان فهمید که در تعریف خط مشی اساسی نظام، «اقتصاد» محور و اصل نیست.
- نفی اقتصاد محوری در نظام جمهوری اسلامی
- از مطالعه اصل چهارم تا چهل دوم قانون اساسی نیز روشن می شود اصولی که مربوط به سیاست و فرهنگ است؛ یا به عنوان متغیر اصلی بیان شده است و یا با محوریت اقتصاد در تعارض است.
- ضرورت تعریف رقابت سالم با تعریف آزادی در اقتصاد جمهوری اسلامی
- با مطالعه اصل چهل و سوم قانون اساسی واضح می شود که رشد و حفظ آزادی (یعنی یک امر سیاسی) در این اصل مطرح شده البته با توجه به اینکه آزادی غیر از رقابت است و مترادف با حریت نفس است.
- از اصل چهل و چهارم نیز بر می آید که بخش خصوصی بعنوان مکمل فعالیت های اقتصادی دولت مطرح شده و نه بعنوان اصل و محور؛ همچنان که اشاره به تعاون اسلامی در این اصل، تعریف تعاون اسلامی را ضروری می سازد.
- ضرورت حاکمیت تکامل انسانی بر اصول اقتصادی در مهندسی اقتصاد جمهوری اسلامی

- در اصل چهل و پنجم تا اصل پنجاه و ششم قانون اساسی نیز، حاکمیت تکامل انسانی بر اصول اقتصادی کاملاً روشن است.

### ۳- ضرورت سرپرستی رشد و شرایط سازی، علت عدم صحت استناد به رساله های عملیه برای طراحی ساختارهای اجتماعی

- ضرورت مهندسی ساختارسازی برای شرایط اقتصادی نظام جمهوری اسلامی بر اساس مقتضیات عقود اسلامی؛ نه شروط ضمن عقد

با این نگاه، ارجاع مشروعیت کلیه قوانین اقتصادی به رساله مراجع (که به معنای پاسخ دادن به مسائل مستحدثه است) صحیح نخواهد بود زیرا این نوع پاسخگویی تنها چاره کار کسانی است که به دنبال تنظیم فعالیت‌های اقتصادی فردی خود می باشند. به عنوان مثال قابلیت اشتراط عقود و ترکیب آنها به نحوی که سود ثابت را نتیجه دهد؛ کار «متعاملین» را به نحوی مشروع می کند تا ملکیت آنها بر مال منتقل شده تصحیح شود اما این مطلب برای «طراحی ساختارهای اجتماعی» که باعث «حادثه سازی در جامعه» می شوند؛ ابدأ قابل استناد نیست.

به عبارت دیگر ساختارسازی در جامعه، محیط می سازد و تکلیف عمومی را در عقود و ایقاعات معین می کند و باعث تعمیم شرط می شود که این مسئله، همان داخل کردن قید در اصل عقد است. حال با توجه به این که مقتضای عقد و اختیارات متعاقدين، «آزادی» و «موردی بودن اشتراط» است؛ اگر شرایط سازی توسط حکومت باعث «عمومی شدن اشتراط» و تبعیت قیمت سوقیه از آن و عدم امکان معامله در غیر آن شرایط شد؛ باز هم می توان آن را از قبیل معامله متعاقدين دانست؟! یا این گونه داخل کردن قید در اصل عقد، نیازمند دقت و بحث دیگری است و در صلاحیت فقه حکومتی است و تنها در صورتی می تواند مجوز داشته باشد که با توسعه الهی جامعه سازگار باشد؟

- ضرورت مهندسی نظام اقتصاد جمهوری اسلامی حول توسعه الهی در بخش سیاسی و فرهنگی؛ نه توسعه حرص و دائم افزایی سرمایه

بنابراین بسیار مهم است مشخص شود که سرپرستی رشد باید بر چه محوری باشد و شرائط سازی و فضای اجتماعی (چه در سطح ولایت فقیه و چه در سطح دولت) تحت چه مکانیزمی باید انجام بگیرد؟

بر این مبنا گرچه ارگانیزه شدن فعالیت‌های اقتصادی امری ضروری است؛ اما محور این امر، «توسعه حرص» (که همان حاکمیت سرمایه و رشد دائم افزای سرمایه است) قرار نمی‌گیرد بلکه «رشد سرمایه» تابع رشد فرهنگی و رشد سیاسی جامعه خواهد بود و بر این اساس مالکیت «خصوصی، تعاونی، دولتی» باید معنی ساختارسازی داشته و در الگوی «تولید، توزیع، مصرف» حضور داشته باشد.

### - تحلیل ناکارآمدی خصوصی سازی در ایران بدلیل بکارگیری انگیزه های مادی بصورت ناقص، علت پایین بودن بازدهی اقتصادی

از همین جا منشا این تحلیل که «با توجه به زیان دهی بخش دولتی و تقیید اصل ۴۴ به عدم ضرر و زیان، تغییر ساختار اقتصادی کشور ضروری است» روشن می‌شود؛ زیرا نظام اقتصادی اسلامی با هدف ساختارسازی تعریف نشده است یعنی انگیزه، انگیزه بخش خصوصی بوده ولی دولت متصدی آن بوده است. به عبارت دیگر بجای تعریف اسلامی از نظام مدیریت اقتصادی و نحوه روابط آن، تلفیقی از تصدی دولت و نظام خصوصی سرمایه‌داری محقق شده است. در این صورت طبیعی است که بکارگیری انگیزه مادی به صورت ناقص، بازدهی اقتصادی بسیار کمتری از بکارگیری کامل آن خواهد داشت.

### - عدم امکان ایجاد انحصارات متناسب با بخش خصوصی از طریق شبکه بانکی، علت متضرر شدن بخش خصوصی در جمهوری اسلامی

لذا تا زمانی که انگیزش اقتصادی الهی و مدیریت متناسب با آن ایجاد نشده و خصوصی‌سازی از حالت ساختارسازی اجتماعی (ارگانیزه شدن توسط بانک و کلیه اموری که ابزارهای انحصارش را باعث می‌شود) خارج نشده، بخش خصوصی مرتبا ضرر خواهد داد و به سوی ورشکست شدن پیش خواهد رفت زیرا در وضع موجود جامعه ایران، امکان انحصار منابع طبیعی و امکان انحصار منطقه تجاری و امکان انحصارات صنفی و امکان تامین سرمایه از طریق شرکت و واحد حقوقی را نخواهد داشت؛ البته غیر از شرکتهای خصوصی بزرگ که بدون نماینده‌ها و شبکه خاصی و در مضیقه می‌توانند به کار خود ادامه دهند.<sup>۳</sup>

<sup>3</sup> بررسی میزان محدود کردن شرکتهای مخصوصا در حوزه تجارت خارجی وابسته به بحث فقهی درباره میزان مالکیت مالک نسبت به مال خود می‌باشد.







**تبیین جریان پرستش اجتماعی سرمایه از طریق حکومت توسعه تکنولوژی بر تصمیم گیری اجتماعی بر اساس شکل گیری شخصیت اجتماعی سرمایه در سه بخش شرکت، بانک، برنامه توسعه**

پس از اشاره اجمالی به «شکل گیری شخصیت اجتماعی سرمایه در سه بخش شرکت، بانک، برنامه توسعه» در جلسه قبل، در این جلسه تبیین تفصیلی همین مطلب ارائه می‌شود: بعد از تبیین شرکت به عنوان ساختار سلولی سرمایه - که از طریق مقایسه آن با شرکت شرعی انجام می‌شود - «تولید، توزیع، مصرف» کالا بعنوان وظیفه شرکتها در اقتصاد خرد معرفی می‌شود. در مرحله بعد بانک با ورود به «تصمیم گیری درباره اعتبارات» از طریق ارگانیزه کردن اقتصاد خرد (شرکتها) به «حفظ قدرت پولی کشور» می‌پردازد که انعکاس آن در خدمات دولتی، مسئولیت دولت در «تولید، توزیع، مصرف» ثروت از طریق ایجاد تعادل‌های کلان در دسته بندیهای بزرگ بوسیله اعتبارات (اقتصاد کلان) خواهد بود اما هنگامی که آهنگ رشد قدرت پولی کشورهای دیگر مطرح می‌شود دولت باید از «حفظ قدرت پولی» عبور کرده و به «توسعه ثروت ملی» اهتمام ورزد. این مهم از طریق حذف «تولید، توزیع، مصرف» غیر متناسب با «توسعه ثروت ملی» محقق می‌شود که به معنای تبدیل سرمایه‌ی ارگانیزه شده به «سلول مغز» است زیرا در این مرحله، سرمایه در محاسبات و تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کند. اما از زمانی که «برتری در موازنه ارزی» مطرح شده و طریق آن به «توسعه تکنولوژی» منحصر دانسته می‌شود واز سوی دیگر از تکنولوژی، تعریفی تماما مادی ارائه می‌شود؛ نتیجه آن حکومت سرمایه بر «قلب» و مادی شدن جهت‌گیری مادی بر توسعه خواهد بود. البته مقید نشدن توسعه تکنولوژی به هیچ قیدی حتی قید اخلاق نیز به معنای تبعیت هرگونه امر اخلاقی از متغیر سرمایه و حاکمیت همان جهت‌گیری مادی خواهد بود. حاصل این روند (که از سلول شدن شرکت برای سرمایه و ارگانیزه شدن آن توسط بانک و تبدیل آن به مغز و قلب بوجود می‌آید)، «پرستش اجتماعی سرمایه»

و وحدت سرمایه پرستی با دنیاپرستی خواهد بود که از طریق حکومت «توسعه تکنولوژی» بر «تصمیم‌گیری اجتماعی»، محقق می‌شود.

## ۱- تعریف عینی شرکت به ساختار سلولی سرمایه بعنوان تشکیل دهنده بخش اقتصاد خرد بر اساس مقایسه تفصیلی شرکت غربی با شرکت شرعی

- ضرورت مقایسه شرکت شرعی با شرکت در نظام سرمایه داری و عدم امنیت درونی و بیرونی برای سرمایه در نظام اقتصادی اسلام

در نگاه اولیه مشروعیت فقهی شرکتها مستند به مملک بودن «عنوان» است یعنی از نظر شرعی مالکیت برای شخصیت حقوقی (و یا همان عنوان) صحیح و مورد پذیرش است مثلاً دولت اسلامی با قطع نظر از اعضاء آن یک عنوان است و می تواند مالک باشد. اما در نگاه عمیق تر این شخصیت حقوقی و تصمیم گیری برای آن منوط به شرایطی است که در مقایسه آن با شرکت شرعی توضیح می یابد.

در شرکت شرعی، صاحب مال نسبت به شرکت دارای حق است و این حق او به شخص حقیقی بر می‌گردد و نه به شخصیت حقوقی و اجزاء تشکیل دهنده. بنابراین در این نوع شرکت، اگر کسی پنج سهم از ۱۰۰ سهم یک شرکت مفروض را مالک باشد، مالکیت او به نحو اشاعه به همه اعیان تعلق می‌گیرد و در کلیه ۱۰۰ سهم حضور دارد چه موضوع مالکیت «پول نقد» باشد چه «اسناد اعتباری» و چه «اشیاء». لذا همه معاملات شرکت منوط به رضایت تک اشخاص است و تصرف هر یک از اعضاء بر مال، به رضایت کلیه اعضاء مشروط میگردد. در غیر این صورت اعمال آن تصمیم گیری بر امور شرکت، غضب و تصرف عدوانی محسوب می شود و احکام شرکت در آن جاری نیست.

بنابر آنچه گذشت در شرکت شرعی هر چه تعداد افراد بیشتر شود، نسبت امکان عدم توافق کلیه آراء افزایش می یابد؛ همچنان که با اعلام مخالفت یک نفر، عقد شرکت به عقدی جائز مبدل می شود و فرد مخالف می تواند باعث انحلال و حسابرسی شود. پس در این تعریف امکان ندارد که شرکت، وسیلهی تجمع سرمایه شود و ثبات عنوان

حقوقی در شرکت اسلامی بسیار متزلزل است و به اصطلاح اقتصادی، «امنیت درونی» ندارد همچنان که فاقد امنیت برونی نیز هست؛ یعنی امنیت سرمایه، مستقل از سرمایه دار و مالک (که در نظام سرمایه داری پایگاهی بسیار قوی دارد و مستحکم ترین نهاد اجتماعیست) در نظام اقتصادی اسلام، تابع رشد و کرامت سیاسی است و همواره هر گونه تحرک آن به نفع کرامت سیاسی منحل می‌شود.

- تعریف شرکت در نظام سرمایه داری به الف. ساختار و نظام تک سلولی سرمایه و ب. ثروت در ساختار خاص در جریان اقتصادی (قدرت تغذیه، تامین جذب سرمایه، قدرت چرخش سرمایه)

در مقابل این نوع شرکت، شرکت دیگری وجود دارد که هر چند نام آن، نام شرکتی است که مملک شده و بعنوان یک شخصیت حقوقی ذکر شده است، ولی منظور از شخصیت، شخصیت حقوقی این چنینی با خصوصیات خاصی است که ذکر می‌گردد:

طرح مقوله «سهام» و تعریف آن و تعیین مبلغ کمی برای آن نشان می‌دهد که این نوع از شرکت، از اجزائی تشکیل شده است که هر جزء آن را «سهام» می‌نامند و مالک سهام، نماینده تعداد جزءهایی است که روی هم و مجموعاً شرکت را تشکیل می‌دهند. لذا تصمیم‌گیری درباره‌ی ۱۰۰ سهم مفروض، بر اساس اکثریت سهام، اعمال می‌شود هر چند سایر افراد رضایت نداشته باشند و به همین دلیل هر چه سرمایه بیشتر باشد، حق تصمیم‌گیری نافذتر می‌شود. مثلاً اگر کسی ۵۱٪ سهام را دارا باشد، صاحب نفوذ و اراده در کل خواهد شد یا اگر دو یا سه نفر (و لو سهام بعضی از آنان خرد باشد) روی هم به مالکیت ۵۱٪ سهام رسیدند، ۴۹٪ دیگر را چه راضی باشند و چه راضی نباشند؛ تابع خود می‌کنند. بنابراین شخصیت حقوقی سرمایه یک عنوان است، اما عنوانی که در تصمیم‌گیری دارای شرایط و ساختاری است و آن ساختار، کاری به عنوان خود ندارد؛ زیرا آن ساختار بر هویت سرمایه متکی است یعنی در آن، «رأی» و «تصمیم‌گیری» و «نفوذ تصمیم» به «مقدار دارائی» بر می‌گردد از این روی، تصمیم‌های خاصی که با ۵۱٪ از آراء توسط اجزاء شرکت (یعنی سهام با اکثریت) گرفته می‌شود، بر اساس شرکت اسلامی نیست، بلکه ساختار سلول موجودیت سرمایه است، که تنها بعنوان مقداری از ثروت اقتصادی محسوب نمی‌شود بلکه ثروتی است که دارای یک ساختار خاص از قدرت تغذیه یا تامین جذب سرمایه و قدرت تحرک یا چرخش

سرمایه در جریان اقتصادی است که این جریان، پس از تأمین سرمایه و تحرک و فعالیت آن باید به رشد و نمو شرکت منتهی شود. این شرکت ها که بخش اقتصاد خرد را تشکیل می‌دهند، «شرکت های تولیدی، توزیعی، و خدمات مصرفی» هستند و با اینکه در شئون مختلف «اقتصادی، سیاسی، فرهنگی» حضور دارند؛ برای فراهم شدن امکان تعریف آنها از نظر اقتصادی، ضروری است که راندمان اقتصادی کلیدی این دستگاهها بیش از هزینه آنها باشد. (مثال: یک پژوهشگر بعنوان مؤلف اطلاعات فرهنگی، مدرسه بعنوان توزیع کننده آن اطلاعات و روزنامه بعنوان دستگاه تبدیل کننده ی مصرفی اطلاعات)

- بهره مندی شرکتهای ثبتی از ساختارها و امکانات اجتماعی و محرومیت شرکتهای شرعی یا عرفی از آنها  
حال اگر آنچه که تا به حال درباره اقتصاد خرد گفته شد، قانونی شد و اداره‌ای به نام «ثبت» این امور را به عنوان شاخصه به رسمیت شناختن شرکت تعریف کرد، شرکتهای دو گونه خواهند بود:

۱- شرکت عرفی که احکام آن در دستگاه قضا علی حده است. ۲- شرکت ثبتی که برابر قانون ثبت شرکتهای به وجود آمده است. لذا شرکت «عرفی» شرکتی خواهد بود که بر اساس موازین شرع به وجود آمده باشد و شرکت «ثبتی» خواهد بود که به رسمیت قانونی شناخته شود. در این صورت است که دادگاهها برای حل اختلافات، بر این اساس نظر خواهند داد و صحت و عدم صحت معاملات به این تعاریف باز خواهد گشت. در قدم بعد، چون چارچوب پذیرش «ثبت»، چارچوبه آراء است؛ شرکت عرفی، رسمیت نمی یابد و مورد قبول ثبت قرار نمی گیرد و لذا اعضای آن نمیتوانند از یک سری از امکانات اجتماعی مانند اعطاء وام و حمایت دستگاههای رسمی کشور و... برای شرکت استفاده کنند، چون شرکت غیر ثبتی فاقد شناسنامه اجتماعی است و جز برای اعضاء خودش، رسمیت نخواهد داشت. بعبارت دیگر شرکتهای ثبتی علاوه بر مسئله ی ساختار سلولی، بهره مند از دستگاههایی هستند که جریان آنها را حمایت فنی می‌کنند. یعنی بخش اقتصاد خرد در چگونگی محاسبه، حسابداری دابل، چگونگی نرم افزارهای لازم، چگونگی انبار و دستگاهی که از آن انبار استفاده می‌کند، کارخانه یا دستگاه تولیدی و نظم و ساختار و سازماندهی به کلیدی مراحل تولید و چگونگی ارتباط به بازار تأمین اعتبارات و بازار مصرف کالا

بصورت قاعده مند حمایت می شود. پس با تبیین بیشتر شرکت بمتابه سلول شخصیت سرمایه بصورت مستقل از سرمایه دار روشن شد که مُعَوَّنِ عنوانی که مملک شده است، «ساختار» و «نظام تک سلولی سرمایه» است.

**- بررسی «المؤمنون عند شروطهم» در شرایط قدرت پی ریزی روابط اجتماعی و ابزارهای حیات اجتماعی و در شرایط اضطرار در نظامات مادی**

طبیعی است که در عرصه پاسخگویی به مسائل مستحدثه و با استفاده از ادله ای چون «المؤمنون عند شروطهم» تصحیح شرعی شرکت ثبتي بوسیله شروط خارج از مقتضای عقد (که این عقد جائز را به عقدی لازم مبدل می کند) بی اشکال خواهد بود اما مشروط به این شرط مهم که: تنظیمات حکومتی بدست مسلمین نباشد و امکان فعالیت برای آنها فراهم نشود مگر با پذیرش قوانینی که از طرف یک دولت وضع می شود (مانند زندگی یک مسلمان در کشور امریکا) زیرا در غیر این صورت ثروت عمومی، ابزار تحمیل افراد لایابالی برای تحمیل به مسلمین می شود و «مسلمین» به صورت یک دسته افراد منزوی و خدمتکاران تحقیر شده ای که تنها حق واسطه گی ساده پیدا می کنند در می آیند که این به صلاح مسلمین نیست. بعبارت دیگر چنین راه حلی برای رفع اضطرار حاصل از شرایط اجتماعی صحیح است اما اگر قدرت پی ریزی روابط اجتماعی و ابزارهای حیات اجتماعی بوجود آمد، چنین حکمی هرگز صحیح نخواهد بود بلکه ابتدائاً باید مقتضای طبیعی عقود شرعی مبنا قرار گیرد و نه شرط خلاف مقتضای عمومی عقد، زیرا عمومی شدن شرط خلاف مقتضای عقد، به معنای قرارداد شرط غیر شرعی در ماهیت عقد است. بعبارت دیگر لازم کردن عقد شرکت در اضطرار، تفاوت بسیاری با الزام آن برای عموم دارد زیرا در نتیجه شرکت «عرفی» به ارتباطی حداقلی مبدل شده و عملاً منزوی خواهد شد.

**۲- تعریف فعالیت بانک به تصمیم گیری درباره چرخش اعتبارات برای حفظ قدرت پول ملی در موازنه ارزی (تولید ثروت)**

۲/۱- سطح اولیه جایگاه بانک: ارتباط دولت، شرکتها و اشخاص حقیقی با بانک از طریق فعالیت های مالی در مرحله بعد این سلولها به وسیله یک شبکه بزرگ ارگانیزه می شوند: شرکتها در انواع و اقسام رشته ها با حفظ تنوع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به فعالیت های مالی نیازمند هستند که راندمان فعالیت آنها مقوله ای بنام «درآمد»

است. این چرخش مالی، آنها را به شبکه متصل می‌کند و با خرید و فروش و پرداخت حقوق و کلیه‌ی کارهای مالی که دارند، تک تک و علی حده عضو بانک می‌شوند. پس ملاحظه بانک به صورت ساده به این ترتیب است که وقتی شرکتها به صورت علی حده به بانک پول پرداخت و دریافت می‌کنند، تدریجاً دارای چرخش کار مشخصی می‌شوند و بر آن اساس دارای یک اعتبار شده و با محاسبه خاصی به آنها وام داده می‌شود. البته در سطحی بالاتر کلیه شرکتها و افراد حقیقی، مشتری بانک هستند و دولت هم به عنوان سپرده گذار و پرداخت و دریافت کننده، مشتری بانک است.

۲/۲- سطح دوم: ورود بانک به «تصمیم‌گیری درباره چرخش اعتبارات» از طریق «تضمین معاملات خارجی» برای حفظ قدرت واحد پولی کشور (تولید ثروت)

بانک در این جایگاه قابلیت این را پیدا می‌کند که وضعیت ارائه وام و گشایش اعتبارات را مطالعه کند و این قابلیت، زمانی به فعلیت می‌رسد که بانک، از طریق بانک مرکزی، مرتبط با سیاستهای پولی باشد. در واقع در امر تضمین معاملات خارجی بعنوان یکی از وظایف بانک، رابطه ارزی مطرح است همچنان که در سیاستهای پولی هم مسئله ارز مطرح است. بانک در معاملات خارجی می‌خواهد واحد پولی کشور را در برابر واحد پولی کشوری که طرف معامله هست، قرار دهد با توجه به این احتمال که ممکن است در حین کار، ارزش پول کشور کاهش یافته و ضمانتهای بانکی دچار وقفه بشود یا ارزش آن افزایش یافته و ثبات قیمت را حفظ کند و قدرت ضمانت آن باقی بماند. پس زمانی که بانک، علاوه بر واسطه بودن داخلی، متکفل امانتداری حواله جات خارجی شد، ظرفیت کالاهای وارد شده و صادر شده در مقابل هم قرار می‌گیرند و در این صورت، بانک نمی‌تواند نسبت به «قدرت تولید» بی تفاوت باشد. بنابراین بحث از تولید کالا خارج شده و به «تولید ثروت» مربوط می‌شود زیرا در این عرصه، سیاستهای پولی مطرح می‌شود؛ سیاستهایی که باید قدرت پول را حفظ نماید که این امر فقط مربوط به تولید و توزیع و مصرف «کالا» نیست. عبارت دیگر در اینجا اعتبارات باید به گونه‌ای در گردش باشد که منشأ تولید کالای بیشتری شود و نحوه‌ی ساختار و نظام دادن کلیه‌ی «مقدورات انسانی، مقدورات منابع طبیعی، مقدورات ابزاری»، باید در راستای این هدف باشد. یعنی همچنان که می‌توان چرخهای یک کارخانه را به گونه‌ای تنظیم کرد



که سرعت تولید بالا رود، می توان درباره نحوه ارائه وام و گشایش اعتبار و نحوه گردش پولهای بانک چنین مدیریتی را اعمال کرد به طوری که وضعیت تولید، توزیع، مصرف و دگرگون شود و کشور قادر شود در تقابل کالاهای صادراتی و وارداتی، حجم صادرات را مرتباً نسبت به واردات برتری دهد تا ارزش واحد پولی آن کشور افزایش پیدا کند. در این صورت، «بانک» ساختاری می شود که در یک سو به سازماندهی مشتریان می پردازد و از دیگر سو سازماندهی آن در مرکزیت، متوجه مسئله «تصمیم گیری در چرخش اعتبارات» است.

**۳- انعکاس سطح دوم جایگاه بانک در خدمات دولتی بمعنای مسئولیت دولت برای «تولید، توزیع، مصرف ثروت» از طریق ایجاد تعادلهای کلان در دسته بندیهای بزرگ بوسیله اعتبارات (اقتصاد کلان)**

البته این تصمیم گیری باید به خدمات دولتی منتقل شود؛ یعنی چگونه منابع واگذار شود، چگونه منابع واگذار شده مورد حمایت قرار گیرد، چگونه نسبت های کلان تنظیم گردد و چگونه دسته بندی کلی بین «تولید، توزیع، مصرف» تدبیر شود که نتیجه ی آن، ارزشمندتر شدن آن در برابر پولی دیگر باشد. پس دولت مسئول اقتصاد کلان کشور است؛ یعنی مسئولیت «تولید و توزیع و مصرف» ثروت و چرخش ساختار الگوهای آن را به عهده دارد؛ همانطور که «اقتصاد خرد» مسئولیت «تولید، توزیع و مصرف» کالا را به عهده داشت. این مسئولیت دولت از طریق ایجاد تعادلهای کلان بین دسته بندی های تولیدی اعمال می شود. گاهی لازم می شود که دولت از مقدوراتی که دارد، اعتبارات خاصی به کشاورزی و گاهی به صنعت و گاهی به تولید خدمات فرهنگی یا احیاناً به تولید خدمات سیاسی تخصیص دهد. اینها اعتباراتی است که باید در دسته بندیهای بزرگ به گردش در آید تا در موازنه ارزی، کشور بتواند اقتدار خود را حفظ کند.

### **۳/۱- معرفی وظیفه حداقلی دولت به ضمانت «حفظ» قدرت واحد پولی کشور نسبت به بیرون**

پس حداقل وظیفه دولت این است که ضامن کم ارزش نشدن روز به روز واحد ارزی باشد به این معنا که حفظ قدرت اقتصادی را نسبت به بیرون کشور تضمین کند.<sup>۴</sup> پس اولین مرحله از وظایف دولت، مرحله «حفظ» است. تا

<sup>۴</sup> منظور از «بیرون از کشور» بیرون از این تابعیت است، چون تبعه ی این کشور هر چند در خارج از کشور باشد، چیزی را که تولید می کند، متعلق به دارایی و ثروت این کشور است.

اینجا روشن شد که «بانک»، اقتصاد خرد را به همدیگر ارتباط داد؛ یعنی تک سلولهای سرمایه را به هم وصل کرد و قابلیت ارگانیزه شدن را برای آنها بوجود آورد. بعد از آنکه این سلولها به وسیله‌ی یک شبکه به هم ارتباط پیدا کردند، در دسته بندیهای کلان تعریف می‌شوند و فعالیت آنها نظام پیدا می‌کند که این مسئولیت بانک نسبت به بخش اقتصاد خرد بود.

### ۳/۲- معرفی وظیفه حداکثری دولت به «توسعه ثروت ملی» برای جلوگیری از رشد ناپایدار

اما وظیفه‌ی دوم دولت متوجه این نکته است که اگر آهنگ «رشد حفظ»، قدرت برابری با آهنگ رشد کشورهای دیگر را نداشته باشد، رشد آن ناپایدار خواهد بود و حتماً به ورشکستگی می‌انجامد. و لذا ظرفیت «تولید، توزیع، مصرف» ثروت آن باید توسعه پیدا کند. لازمه این توسعه در ظرفیت آن است که باید با توسعه اقتصادی تحرک عمومی بالا رود و ارتباطات موضوعاً تغییر یابد و متکثر شود و در افق جدید قرار گیرد تا نهایتاً اقتدار اقتصادی و برتری تکنولوژیک را نتیجه دهد که ما در این رابطه سه بخش «انتظارات، ارتباطات و اقتدار» را مطرح می‌کنیم. انتظارات اقتصادی یک کشور باید در جریان توسعه قرار گیرد که نوعاً از آن به توسعه تکنولوژی تعبیر می‌شود. توضیح این مهم در ادامه خواهد آمد.

### ۴- ارتباط بانک مرکزی با موازنه ارزی بمعنای تبدیل سرمایه به سلول «مغز» بمعنای شرکت آن در محاسبات و تصمیم‌گیری بوسیله حذف «تولید، توزیع، مصرف» غیر متناسب با «توسعه ثروت ملی»

بعبارت دیگر مسئولیت «بانک» نسبت به «بانک مرکزی» و «بانک مرکزی» نسبت به «موازنه ارزی» این ارگان را به یک مغز برنامه ریز (سیاستهای پولی و سازمان برنامه) مرتبط می‌کند؛ پس در صورتی که بر همان اساسی که شرکت‌های رسمی به رسمیت شناخته شدند و سرمایه اصل قرار گرفت، موازنه ارزی و توسعه هم صد درصد اقتصادی تعریف شد؛ این مطلب به این معناست که سرمایه تدریجاً از حد یک سلول به سلول مغز تبدیل شده است و از ارگانیزه شدن به سلول مغز رسیده است. بنابراین با ورود در آن، در محاسبات شرکت کرده و تصمیم‌گیری می‌کند، حتی دیکته می‌کند که تولید کنندگان چه چیزی را در چرخه تولید قرار داده و چه چیزی را از چرخه‌ی تولید حذف کنند و در واقع امر «تولید، توزیع، مصرف»، را بهینه می‌کند. این ارگانیزه شدن، تخصیص اعتبار می‌دهد، یعنی کمیّت

را هم به کیفیت شرکتها اضافه می‌کند اما کمیتی که بهینه اش را ارگان انجام می‌دهد: میزان تصمیم‌گیری مالکین و مدیر عامل‌ها، تحت سیطره رفتار کل ارگان قرار می‌گیرد و اگر خط تولید را تغییر ندهند، حذف و ورشکست و منزوی شده و بمثابة یک سلول مرده از این کالبد دفع می‌شوند. بنابراین در این مرحله نه تنها شخصیت‌های حقیقی بلکه شخصیت حقوقی مال هم، در شکل جزئی، جزء ثروت شده است و این تولید ثروت و لوازم آن است که معین می‌کند چه کالایی حذف شود و چه کالایی باقی بماند نباشد. در این صورت مدیر عاملها و سرمایه‌گذاران برای اینکه حیات اقتصادی خود را حفظ کنند، با ریسک‌پذیری تحرک پیدا می‌کنند اما آن دسته‌ای که بهتر می‌توانند خود را با تحرک این ارگان هماهنگ نمایند، حق‌بقاء دارند و بقیه ورشکست می‌شوند؛ گرچه در این صورت مالشان از بین نمی‌رود، بلکه نسبت به ارگان کلی مدیریت، مالشان به کسی منتقل می‌شود که خط تولید خود را با ارگانیزم هماهنگ کرده است.<sup>5</sup>

بنابر آنچه گذشت، هویت سرمایه در تک سلول آن، از فرد جدا شده و به هویت مستقل و خاصی مبدل گشت و این هویت مستقل خاص نیز ارگانیزه شد و در «ثروت» حضور یافت و به حذف «تولید، توزیع، مصرفی» که متناسب با «توسعه ثروت ملی» نباشد، مبادرت نمود و لذا به «هویت ثروت و دائم‌افزایی ثروت» تبدیل گشت. در این مرحله تولیدات داخلی باید جایگزین واردات کالا شود با توجه به اینکه در باشگاه جهانی واردات و صادرات ملاحظه می‌شود که کشور دارای منابع طبیعی خاصی است که باعث ارتقای کیفیت دسته‌ای از تولیدات آن شده و دارای بازار جهانی است همچنان که دیگر کشورها نیز منابع طبیعی دیگری دارند لذا آنچه بهتر می‌توانیم تأمین کنیم به این باشگاه می‌دهیم و آنچه هم که آنها بهتر می‌توانند تأمین کنند، می‌پذیریم. حضور در این باشگاه بر اساس قواعد و ساختار کار در آن، کشور را با دیگران هماهنگ می‌کند و در راستای این هماهنگی، «حفظ اقتدار ثروت برای رسیدن به توازن» مطرح می‌شود و نه «توسعه تکنولوژی».

<sup>5</sup> در اینجا چرخش مطلوب بانک به صورت تئوریک و نظری ذکر می‌شود و وضعیت موجود مورد بررسی قرار نگرفته است. ممکن است گفته شود روابط سیاسی در عزل و نصب افراد دخیل است، اما جواب این است که در این صورت عملیات، عملیات اقتصادی نیست و از نقطه نظر اقتصادی، راندمان منفی و یا معکوسی خواهد داشت.

## ۵- دو تبیین درباره حکومت سرمایه بر قلب بمعنای اصل شدن جهت‌گیری مادی

۵/۱- وابستگی «برتری در موازنه ارزی» به «توسعه تکنولوژی» و تعریف مادی از آن، علت مادی شدن «انتظارات، ارتباطات، اقتدار» در کلیه خدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» (ضرورت تناسب بین سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای توسعه ثروت)

حال سوال بعدی این است که این دائم افزایشی ثروت چه زمانی و چگونه از سیطره بر «مغز» عبور کرده و بر «قلب» حاکم می‌شود البته با توجه به اینکه قلب در اینجا بمتابه «مرکز عاطفه، میل، دوست داشتن» و «سرپرست دلخواهی‌ها» قلمداد شده است. هر گاه در شرایط اقتصادی

الف: حفظ قدرت و برتری در «موازنه‌ی ارزی» ضروری و لازم شمرده شد؛

ب: و تنها راه تحقق این مهم، «توسعه تکنولوژی» و «پیدایش تکنیک جدید» دانسته شد؛ (یعنی موضوعات جدید و روابط جدید که به اقتدار جدید بیانجامد)

ج: و از سوی دیگر تکنولوژی، به امری صرفاً مادی تعریف گردید (یعنی تکنیک چیزی نیست جز روابط و ابزارهایی - چه نرم افزار و چه سخت افزار- که روابط مادی انسان و جامعه را در اختیار دارد)؛

نتیجه این خواهد بود که: بدون اصل شدن «طلب برتری و استعلاء مادی» در «جهت‌گیری»، «ارتقاء مادی» محقق نمی‌شود و بعبارت دیگر «انتظارات مادی، روابط مادی، اقتدارات مادی»، در کلیه خدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» کشور، اصل قرار خواهد گرفت و ارتباط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ما با مردم جهان از زاویه‌ی سود مادی تعریف می‌گردد.

به تعبیر دیگر نرم افزار تکنولوژی مادی (که همان رابطه مادی انسان و جهان است) باید هماهنگ با توسعه سخت افزار خود باشد به این معنا که توسعه سخت افزاری و تکنولوژی و صنعت و فن جدید پیدا نمی‌شود، مگر اینکه نرم افزارهای خدماتی هم با آن متناسب باشد. توضیح بیشتر آن که «ثروت» توسعه مادی پیدا نمی‌کند، مگر اینکه نرم افزار و سخت افزار آن با هم تناسب داشته باشند و چون علاوه بر «نرم افزارهای ساده درونی»، نرم افزارهای بزرگ

به نام «استراتژی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» نیز وجود دارند؛ اگر بنا شد که در توسعه‌ی کل و در کلیه‌ی استراتژیها جهت‌گیری مادی اصل باشد، آن وقت باید گفت که سرمایه بر قلب نیز حاکم شده است.

۵/۲- مقید نشدن مطلق‌گرایی تکنولوژی در توسعه مادی، ملازم با تبعیت هرگونه اخلاق از متغیر سرمایه برای این مطلب، توضیح دومی نیز وجود دارد: حاکم شدن جهت‌گیری مادی بر قلب به معنای مقید نشدن توسعه مادی به اخلاق است زیرا به هر وسیله‌ای که توسعه مادی مقید شود، (جز به توسعه خودش) به همان نسبت، سرعت آن کند خواهد شد. پس اگر مطلق‌گرایی تکنولوژی در توسعه مادی، هیچ قیدی را نپذیرفت، در صورت وجود توجیه اقتصادی و در صورت لزوم باید نسبت به اخلاق و دین یک قوم نرمش نشان داد. یعنی اگر گفته شود: «نمی‌شود عواطف فلان جامعه انسانی را نادیده گرفت و باید با آن کار کرد»؛ جواب این خواهد بود که: «در این صورت برای توسعه تکنولوژی و به مقدار ضرورت انعطاف نشان دهید».

از طرف دیگر اگر در زمان و مکان دیگری، حفظ برتری تکنولوژی منوط به مقابله با عواطف شد، باید با آن مقابله کرد زیرا جنگ و صلح با عواطف، توسط سود و برتری اقتصادی رقم می‌خورد. پس لازمه این برتری آن است که هر گونه اخلاقی تابع این متغیر گردد و لذا در اینجا حاکمیت سرمایه مطرح می‌شود.

بنابراین سرمایه با عبور از مرحله اول (تک سلول) و مرحله دوم (حفظ اقتدار ثروت) به پله سوم رسید و از سطح بر قرار کردن نستیهای کلان و رابطه کلان بالاتر آمد و در جهت‌گیری حضور پیدا کرد و در «جهت توسعه» در مقابل «اخلاق» قرار گرفت در حالی که در مرحله قبل صحبت از مقابله و منع از «تولید کالا» بود. لذا برای قرار گرفتن در آهنگ رشد و توسعه و عبور از رشد اقتصادی و نیل به توسعه اقتصادی و برتری در اقتصاد و عقب نیفتادن از دیگران در جریان تکامل، باید جهت‌گیری اخلاقی مربوط به توسعه اقتصادی حاکم گردد.

۶- نتیجه: پرستش اجتماعی سرمایه بمعنای حکومت «توسعه تکنولوژی» بر «تصمیم‌گیری اجتماعی» از اینجاست که حاکمیت سرمایه آغاز می‌شود اما نه در حد حاکمیت آن بر اعضای خرد مانند شرکتها بلکه بر مدیران سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در سطح کلان حکومت می‌کند.

اینجا دیگر سرمایه پرستی به دنیا پرستی معنا می‌شود، زیرا هر موضوع دیگری با این محور سنجیده می‌شود و بر این اساس مشروعیت و نامشروعیت اجتماعی آن رقم می‌خورد. البته این پرستش به معنای آن نیست که مردم هر صبح در برابر ریال یا قدرت اقتصادی‌شان سجده کنند، بلکه در این پرستش اجتماعی، «توسعه تکنولوژی» بر «تصمیم‌گیری اجتماعی» حکومت پیدا می‌کند و بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. در این صورت نرمشی که نسبت به اخلاق نشان خواهد داد، به عنوان نرمش در برابر یکی از موانع اخلاقی جامعه قلمداد می‌شود با این هدف که قدرت عبور از این مرحله را بدست آورد.

**تعریف بانک در سه سطح ۱. مرکز تجمع اعتبارات و امکان گسترش حضور در کلیه سطوح سرمایه برای آن ۲. مرکز سازماندهی اعتبارات و ۳. ارگانیزم حاکم بر شرایط تولید و ریسک، بر اساس حکومت و سلطه سرمایه**

در این جلسه با تبیین عوامل فزونی گرفتن «حجم پرداختی به بانک» از «حجم دریافتی از آن» روشن می شود که بانک چگونه قدرت ورود در معاملات پولی را بدست آورده و با مبدل شدن به مرکز تجمع پول، امکان گسترش حضور در تمامی سطوح سرمایه را بدست می آورد. سپس در ارتباط با بانک مرکزی و با تخصیص وام به اعتبار پروژه یا موضوع (بجای اعتبار شخص) و برقراری نسبت بین این وامها به انجام مسئولیت خود در حفظ قیمت ارز می پردازد و لذا از «مرکز تجمع اعتبارات» به «سازمان دهنده چرخش اعتبارات» تغییر هویت می دهد. اما زمانی که بانک بر اساس یک کالای جانشین به حذف خطوط تولید و ورشکست کردن شرکتها مبادرت می کند، در واقع به ارگانیزم و موجود زنده ای بدل شده که از رشد سلول (شرکتها) تبعیت نمیکند بلکه چگونگی رشد خود را ملاک رشد سلولها یا حذف آنان قرار میدهد که در این صورت بانک بر شرایط تولید حکومت کرده و بجای رقابت با شرکتها، به کنترل رقابت و ریسک بین آنها می پردازد. البته باید توجه داشت که قواعد حاکم بر بانک، به «افزایش سرمایه» بعنوان عامل «شرایط ساز» باز می گردد زیرا بجای توجه به رای مردمی که مالک داراییهای بانک هستند، به قواعد تولید و رشد کالا در موازنه ارزی توجه می شود و نسبت بین عوامل تولید بر اساس کارآمدی متناسب با سرمایه تعریف می گردد.

# ۱. تبیین قدرت معاملاتی برای بانک با نسبت سنجی بین حجم پرداخت ها و حجم دریافت ها و اثر آن در «امکان گسترش حضور» بانک در کلیه سطوح سرمایه گذاری ها

## ۱/۱- اشاره تجزیه ای به فعالیت های بانکی

برای مشخص شدن کارهایی که در بانک انجام می شود، بصورت تجزیه ای به آن می پردازیم:

- در بانک کاری بنام دریافت و پرداخت سپرده انجام می گیرد و تقریباً شبیه امانت داری است، که به آن «خدمات نگهداری» گفته می شود.

- در بانک کشیدن چک و پرداخت آن انجام می شود که غیر از پرداخت خود اسکناس و تسهیل در چرخش پول است، یعنی خدماتی است که عملاً تسهیلی را فراهم می کند و «خدمات تسهیلی» نام می گیرد.<sup>۶</sup>

- کار دیگر بانک ارائه خدمت ارتباطی به مناطق دیگر، مثلاً از یک شهر به شهر دیگر است و از تسهیل یک مقدار جلوتر است و باعث تسهیل حمل و نقل می شود که «خدمات حمل و نقل تسهیلی» نام می گیرد.

- کار چهارم بانک «خدمات بروات» است یعنی خدمات حمل و نقل پولی است که به یک معنا شامل چک های تضمینی می شود، لکن از چک های تضمینی به یک معنا وسیع تر است چون لازم نیست خود شخص همراه آن باشد، بلکه مبالغ بسیار درشت را حواله می کند. مثلاً صد تا دویست میلیون را می تواند با یک تلفن از جایی به جای دیگر منتقل کند.

- کار پنجم بانک دریافت سپرده های پس انداز است که معنای آن با دریافت و پرداخت تا حدودی متفاوت است مانند پس اندازهای سه ساله و چهارساله و پنج ساله که در واقع سرمایه گذاری است و نه پذیرش سرمایه.

---

<sup>6</sup> تسهیل بوسیله چک به اینصورت است که: افراد با دسته چک خود در حجره و محل کار می نشینند و بجای این که نیم ساعت پول بشمارند، تا ظهر می توانند ده بار معامله بکنند که هر معامله آن حداقل می تواند ۵ میلیون تا ۱۰ میلیون باشد که در جمع ده معامله ممکن است ۱۰۰ میلیون جنس خریداری شده باشد، در صورتی که شمردن ۱۰۰ میلیون پول ممکن است یک صبح تا ظهر طول بکشد. علاوه بر این که دیگر چک های ارسالی را به حساب او می گذارند که آن ها را هم نمی شمارد. حتی ممکن است خیلی از چک ها را بانک هم بشمارد، یعنی عدد و رقم از دفتر او کم می کند و به دفتر این اضافه می کند که این ها خدمات تسهیلی است.



- کار ششم بانک، اعطاء وام و اعتبار است.<sup>۷</sup>

- یکی دیگر از کارهای بانک «اسکنت» پول است، یعنی با یک معامله پولی که انجام می‌دهد، خرید اعتبار می‌کند همانطور که می‌تواند فروش اعتبار هم داشته باشد و اوراقی را به فروش برساند، که نام آن، خرید و فروش «اسناد اعتباری» است.

- قسم دیگر از کارهای بانک، تجارت پولی است، یعنی پول را می‌فروشد تا در یک مدت زمان دیگر، پول بیشتری تحویل بگیرد که این، خرید و فروش «پول در زمان» است.

- بخشی دیگر از کارهای بانک، تبدیل ارزها به یکدیگر است که همان، خرید و فروش «ارز» است.

۱/۲- تبیین عینی بالاتر بودن ورودی بانک از خروجی آن در دو بخش حسابهای پس انداز (دریافتهای مصرفی) و حسابهای سرمایه‌گذاری (دریافتهای تولیدی)

مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد این است که قدرت معاملات پولی بانک از کجا نشأت می‌گیرد؟ در این باره باید توجه داشت که بانک با دو مقوله روبروست: یک «حجم ورودی پول به بانک» و «یک حجم خروجی پول از بانک» و هرگونه اختلاف حجمی در دریافت و پرداخت مورد بررسی و محاسبه قرار می‌گیرد.

- بازگشت دریافتهای مصرفی مردم به بانک

یکی از انواع پول‌هایی که از بانک دریافت می‌شود «دریافتهای مصرفی» است یعنی در «حسابهای پس انداز»، مردم پولی را که در بانک می‌گذارند، از آن دریافت کرده و مصرف می‌کنند اما باید توجه داشت که پول هزینه شده

<sup>7</sup> در قدم اول باید ماهیت وام بانکی را مورد شناسایی قرار داد تا مشخص شود که وام بانکی چه نوع کاری است؟ باید دانست که همان طور که چرخش پول در کالا در یک زمانی مشخص در نهایت باید یک سود تجارتي داشته باشد، چرخش پول توسط بانک نیز نمیتواند بدون انگیزه افزایش آن باشد. مثلاً خریدار صد کارتن مواد، آن را می‌فروشد تا در فرمول «پول، کالا، پول» پول دومی از پول اولی بیشتر باشد، والا این چرخش پول معنا نخواهد داشت، چون انگیزه به چرخش درآوردن پول این است که پول دوم بالاتر از پول اول باشد. بنابراین سرمایه‌گذاری از نظر بانک، برای افزایش در زمان است و معنا ندارد که در «پول، کالا، پول» پول دوم با پول اول برابر باشد، چون چرخش پول با هدف افزایش آن انجام می‌شود. پس وقتی بانک از مردم پول می‌گیرد تا پول بدهد و دوباره پول بیشتری بگیرد؛ آیا بانک با این کار غیر از «تجارت پولی» کار دیگری انجام داده است؟ با توجه به اینکه بانک با این پول، کارهای مختلفی مانند خرید و فروش «اسناد اعتباری»، خرید و فروش «ارز» و... انجام می‌دهد.

مجدداً توسط فروشنده به بانک باز می‌گردد، یعنی این‌گونه نیست که کسی هم کالا را می‌فروشد پول آن را نزد خود نگهدارد. بنابراین این‌گونه دریافتها از بانک، جزء حجم خروجی محسوب نمی‌شود زیرا بالمآل به بانک بازگشته و به حجم ورودی می‌پیوندد.

- بررسی رقابت بانک در عملیات سرمایه‌گذاری با دریافتهای تولیدی بدلیل داشتن مصرف‌هزینه‌ای و با دریافتهای تولیدی بدلیل انباشت سرمایه کم شخصی

از سوی دیگر بانک بجز حسابهای پس‌انداز، به عملیات «سرمایه‌گذاری» نیز می‌پردازد و در سرمایه‌گذاری حداقل سود را شرط می‌کند و لذا مشتریان از بانک، «دریافتهای تولیدی» نیز دارند<sup>۸</sup>. هنگامی که مشتری با پس‌انداز خود، اجازه سرمایه‌گذاری را به بانک می‌دهد، در حجم تولیدی توسط بانک، مقدار پس‌انداز با مقدار سرمایه‌گذاری نسبت نزدیکی دارد. آنگاه بانک ۱۰ درصد روی سرمایه خود می‌کشد و ۱۰ درصد سود هم از طرف مشتری بانک در نظر گرفته می‌شود و لذا فاصله هزینه تمام شده با فروش به ۲۰ درصد خواهد رسید که باید مصرف‌کننده آنرا بپردازد، ولی مصرف‌کننده در واقع این مبلغ را به «قدرت انباشت» می‌پردازد که در حال سرمایه‌گذاری است. این روند همانند آن است که مصرف‌کننده از مصرف خود یک لقمه کم کرده و به بانک داده است تا انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری کند. اگر ده درصد مزبور را برای عامل جزو مصرف‌هزینه‌ای قرار دهیم روشن میشود که بانک عملاً مصرف

---

<sup>۸</sup> هرچند در دریافتهای تولیدی هم سود است، ولی حتماً کمتر از سرمایه‌گذاری است چون مفروض این است که بانک مثلاً اگر بانک صدی، ده روی سرمایه خود می‌کشد کاسب هم با جنس خودش کار می‌کند و صدی ده هم برای خودش بر می‌دارد پس قطعاً باید کاسب صدی بیست ارزش افزوده داشته باشد تا بتواند صدی ده به بانک بدهد و صدی ده هم برای خود بردارد. ولی اگر کسی از بانک پول خودش را دریافت کرد و خودش سرمایه‌گذاری نمود، هم می‌تواند صدی بیست سود بردارد و هم می‌تواند صدی ده بردارد، یعنی در فشار نیست و با ده درصد کمتر، قدرت رقابتش با کسی که از بانک سرمایه گرفته، بیشتر است. البته باید توجه داشت که سرمایه شخصی حتماً محدود است و با رشد کمی سرمایه بانک قابل مقایسه نمی‌باشد چون بانک، پول از عموم مردم جمع می‌کند. پس سرمایه شخصی از نظر حجم، قدرت رقابت با بانک را ندارد و لذا بعداً عواقب آن را می‌بیند، یعنی بانک می‌تواند به صنفی خاص قرض داده و آنرا رواج دهد و باعث ورشکستگی صنف دیگری شود. حتی نباید تصور کرد که سرمایه شخصی در برابر اشخاصی که از بانک وام می‌گیرند، قدرت جولان بیشتری دارد چون ممکن است سیاست‌های پولی بانک ایجاب کند که مبالغ بسیار بیشتری از سرمایه‌های شخصی سرمایه‌داران بزرگ، به یک پروژه قرض دهد و در قرض دادن هم محاسبات بانکی و کنترل و نظارت هم می‌کند، یعنی در حقیقت «پروژه» برای بانک ارزش اقتصادی دارد و در آن، اعتبار اقتصادی افراد وام‌گیرنده مطرح نیست. پس اعتبار پروژه غیر از اعتبار افراد است.

هزینه‌ای ندارد، بلکه مصرف سرمایه دارد، یعنی هرچه درآمدش بیشتر باشد قدرت سرمایه‌گذاریش بیشتر می‌شود. لذا واضح می‌شود که اگر مردم پس‌اندازشان را در سرمایه‌گذاری مصرف کنند چه روی می‌دهد.

### ۱/۳- اخذ وجه بانک از مردم در قبال بعضی خدمات

نکته مهم دیگر در همین رابطه آنست که بانک برای خدماتی که به مردم می‌دهد، پول‌های را از مردم می‌گیرد، یعنی بعضاً عملیات رایگان انجام نمی‌دهد، مثلاً اگر کسی بخواهد پولی را از شهری به شهر دیگر برات کند، بانک بجای ۳۰ تومان پول تلفن، صد تومان از مشتری می‌گیرد، یعنی پول کسی که تلفن می‌زند و کسی که گوشی را بر می‌دارد و یادداشت می‌کند را هم می‌گیرد.

### ۱/۴. تقسیم پولهای مردم به سه قسمت و تجارت کردن بانک با یک سوم از پولهای مردم و عدم پرداخت سود به آنها

اما درباره خدمات رایگان بانک هم باید حساب کرد که از کجا تدارک می‌شود، چون در بانک دو جریان «پرداخت» و «دریافت» است که همیشه یک حجم از دریافت‌ها نزد بانک می‌ماند و این حجم برای بانک سود بسیاری دارد که از آن به مشتری هیچ سودی پرداخت نمی‌کند. مثلاً بانک برابر با یک سوم پولی که به آن پرداخت می‌شود، همیشه حق قرض دادن برای خود قائل است و آنرا در صندوق نگه می‌دارد که از این یک سوم هیچ سودی به مشتری نمی‌دهد، لذا خدمات ارائه شده توسط بانک اصلاً قابل قیاس با سود این یک سوم نیست. حتی بانک‌های قرض الحسنه هم که دست به تجارت می‌زنند، بر اساس این فرمول دریافت و پرداخت عمل میکنند: یک سوم آنرا وام می‌دهند، یک سوم را هم برای پرداخت به مشتری قرار می‌دهند و با یک سوم دیگر آن، تجارت می‌کنند که بعضاً با بی‌توجهی و تجارت با سه چهارم، ورشکست می‌شدند.

### ۱/۵. منزلت و جایگاه پول تحریری یعنی توزیع چک در کنار چاپ پول رسمی کشور در چند برابر شدن حجم وامها و اثر آن در قدرت چرخش پول

حال اگر کاسب هم وقت مصرف خصوصی و شخصی بوسیله معامله بانکی عمل کند، یعنی هنگام خرید ۳۰ هزار تومان جنس، اسکناس مصرف نکند، بلکه چک بکشد؛ آنگاه یک حجم پول به نام «پول تحریری» در کنار حجم

پولی که دولت چاپ کرده است، ایجاد می‌شود که در نتیجه هر اندازه حجم پول تحریری بانک (که بوسیله مشتری‌ها به بانک واریز میشود) نزدیک‌تر به حجم پول رسمی کشور باشد؛ امکان ارائه وام برای بانک بیشتر می‌شود. در حقیقت بانک هیچ‌گاه سراغ پول‌ها نمی‌آید؛ چک شخص بصورت عدد دو رقمی از دفتری برداشته می‌شود و به دفتر دیگری افزوده می‌شود و در این صورت آنچه که در حال چرخش در جامعه است، «چک» می‌باشد. البته در حجم معاملات بزرگ و حواله‌های بزرگ همین‌طور است؛ یعنی وقتی شخصی ۱۰ فرش و ۵ یخچال می‌خرد، دیگر فروشنده پول نمی‌شمارد. البته معامله با چک گسترش می‌یابد و فقط توزیع‌گران نیستند که برای خرید و فروش کالا از چک استفاده می‌کنند، بلکه مشتریان هم برای خرید کالا، از کارت بانکی استفاده می‌کنند و بانک از حسابشان با عدد و رقم کم می‌کند یا به حسابشان اضافه می‌کند. مثلاً شماره کارت را برای بانک می‌خوانند یا کارت را داخل کارت خوانی می‌گذارند که با تلفنی روی کامپیوتر می‌رود و از حسابشان کم می‌کند، یا دستگاه فروشنده، شماره یک مجموعه کارت را داشته باشد که همه کارکردهای آن روز را از حساب‌ها کسر می‌کنند. در این صورت چیزی غیر از پول در جامعه وجود پیدا می‌کند که تکیه گاهش به پول است (نه اینکه خود پول باشد) و پشتوانه این شبه پول، اسکناس است و اسکناس در اختیار بانک قرار می‌گیرد و بانک می‌تواند وام بیشتری بدهد. اگر دریافت‌کنندگان وام نیز در کاری که دارند (کشاورزی و صنعت و غیره) بعد از دریافت وام بجای پول از بانک چک بگیرند، باز از بانک پولی گرفته نمی‌شود و قدرت چرخش بیشتری برای بانک ایجاد می‌شود.

۱/۶- ضرورت نسبت سنجی بین دریافتها و پرداختهای بانک بصورت دو کانال جاری، علت امکان گسترش

حضور بانک در کلیه سرمایه‌گذاری‌ها و منتج به انباشت مداوم سرمایه (مثال شبکه هیدرولیک)

پس با نسبت سنجی بین این دو مقوله (که باید بصورت دو کانال جاری ملاحظه شوند) روشن میشود که مثال دریافتها و پرداختهای مشتریان بانک مانند لوله ای هیدرولیک است که ورودی آن با لوله ۲ و خروجی آن با لوله ۱ است و مرتباً انباشت سرمایه به اندازه لوله ۱ دوام خواهد داشت. به عبارت دیگر باید دقت کرد که نسبت بین دریافت و پرداخت نشانگر حجم پس‌انداز است یا حجم سرمایه‌گذاری؟ یعنی چه امکانی را به بانک می‌دهد؟

بنابراین بحث اولیه ما در بانک درباره مشارکت مردم در سرمایه‌گذاری (سپرده‌ها) نیست، بلکه مجموعه فعالیتهای فوق‌الذکر باعث می‌شود که بانک به مرکز تجمعی برای پول مبدل شود و بتواند دست به معاملات پولی بزند، یعنی وام بدهد و سود بگیرد و ممر درآمدی داشته باشد که این ممر درآمد غیر از مسئله هزینه است. پس به هر نسبتی که بانک بتواند اعتماد عمومی را نسبت به خدمات فراهم کند و مراجعات بانک گسترده و فراگیر شود، یعنی مردم ترجیح بدهند به جای این‌که پول را نزد خود نگهدارند در بانک سپرده‌گذاری کنند، آنوقت حجم پرداخت به بانک بیش از حجم دریافت آن می‌شود.

پس آنچه که در این‌جا مورد توجه است، بانک است که برابر مصرف‌کننده و تولیدکننده و توزیع‌کننده است، یعنی حضور شبکه بانکی در کلیه معاملات پولی «امکان گسترش» دارد. به عبارت دیگر امکان گسترش داشتن شبکه بانکی نسبت به هرگونه چرخشی از چرخش سرمایه فراهم می‌شود و این اولین رجوعی است که به بانک می‌شود. البته این فقط بعنوان امکان است نه به این عنوان که در یک کشور انجام شده یا نشده باشد، بلکه بانک ماهیتاً چنین هویتی دارد که امکان گسترش حضور در کلیه سطوح چرخش سرمایه را داراست.

## ۲. تبدیل هویت بانک از «مرکز تجمع اعتبارات» به «سازمانده چرخش اعتبارات» بدلیل مسئولیت قانونی برای «حفظ قیمت پول»

بعد از این‌که ثابت شد که بانک امکان گسترش دارد، آیا می‌توان آنرا بگونه‌ای طراحی کرد که مثل شبکه اعصاب انسان عمل کند؟<sup>۹</sup> یعنی کارتلی است که بدون کسب توافقی‌های لازم بخش‌های مختلف، می‌تواند همه بخش‌ها را نسبت به همه کالاها در بر گیرد و همه نوع تحرک سرمایه حتی تحرک‌های مصرفی آن را کنترل کند. یعنی در «تولید، توزیع و مصرف» و در هر جا که ثروت وجود دارد، بانک می‌تواند حضور داشته باشد. برای روشن شدن این مطلب، بحث در چند مرتبه قابل بررسی است:

<sup>۹</sup> در این قسمت از بحث، مردم همه در سرمایه‌گذاری شریک می‌شوند و وقتی مردم سرمایه‌گذاری می‌کنند، کانه بانک یک شرکت سهامی شده که هر سهمش برگه‌های استکاس است. حال هر مقدار که سرمایه‌گذاری در بانک بالا رود (یعنی حجم پس‌انداز با سرمایه‌گذاری مقایسه شود) آنگاه حجم پولی که در اختیار بانک است و سرمایه‌گذاری بانک (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) قابل مقایسه است.

وام دادن بانک ممکن است بصورت یک سرمایه‌گذاری ساده باشد مثل اینکه شخص مشتری شناخته شده باشد یا صرف‌نظر از این‌که کاری دارد یا ندارد، هرکس در هر شغلی در عرض شش ماه این اندازه پول در بانک سپرده‌گذاری کند، بانک آن‌را در واحدی ضرب کرده و با محاسباتی برای او اعتباری قائل می‌شود و متناسب با آن اعتبار، به او وام می‌دهد که در این صورت ابتدائاً بانک بصورت مستقیم، دخالتی در «تولید سرانه» ندارد.

**- بررسی وظیفه قانونی حفظ قیمت پول یعنی ارزانی و گرانی پول، علت حضور علمی بانک در بهینه نسبت بین نظام تولید، توزیع و مصرف**

ولی گاه بانک‌ها مربوط به «بانک مرکزی» می‌شوند که برای آن یک وظیفه قانونی بعنوان «حفظ قیمت ارز» معین شده است، یعنی بانک نمی‌تواند وظیفه خود را به واسطگی منحصر کند و کاری به گرانی یا ارزانی پول نداشته باشد. در واقع اگر وظیفه بانک «حفظ قیمت ارز» شد، باید از چگونگی چرخش پول در داخل کشور مطلع باشد و برای «چرخش»، «قدرت ارزش افزایی» را ملاحظه کند. مثلاً مشخص کند که اگر پول در چه چیز بچرخد، راندمان تولیدی و بهره‌وری توزیعی آن بیشتر است، یعنی باید به بهینه شدن فکر کند.

**- تغییر هویت وامها از کردیت و اعتبار اشخاص به اعتبار موضوع و پروژه ها بدلیل ضرورت بهینه نسبت بین وامهای تولیدی توزیعی مصرفی**

اگر بانک بخواهد بهینه کردن را مدنظر قرار دهد، دیگر نباید وام را فقط به «کردیت و اعتبار شخص» بدهد، بلکه باید وام را بر اساس «اعتبار موضوع یا پروژه» ارائه کند. البته موضوع با ذکر خصوصیات خاصی و نه بدون خصوصیت تعریف می‌شود و فرقی هم نمی‌کند که موضوع «تولیدی یا توزیعی یا مصرفی» باشد بلکه می‌توان آن‌را تعریف و نسبت‌هایش را معین کرد. مثلاً باید معین شود که به وام‌های مصرفی، چه مقدار و به وام‌هایی توزیعی چقدر وام تعلق می‌گیرد. فرضاً اگر وضع تولید مطلوب باشد ولی وضع توزیع بدلیل پایین بودن قدرت حمل و نقل و بالتبع دیر رسیدن اجناس بدست مشتری یا فاسد شدن کالاها بد باشد؛ لازم است که وام‌های توزیعی ارائه شود تا با افزایش حجم وسایل حمل و نقل، کالاهای تولید شده بموقع مصرف شود. یا در صورتی که کلیه پول‌ها در قطب توزیع متراکم شده و «توزیع» به قطب توسعه مبدل شده، لازم است وام‌های تولیدی داده شود. در صورتی که بخواهد

به بخش تولید وام بدهد که در این صورت باید محاسبه شود که به کدام نوع از انواع تولید وام بدهد و آیا فرضاً نیروی کار و ابزار آن نوع در کشور وجود دارد یا نه.

بنابراین هنگامی که بانک بصورت عینی کار را ملاحظه می‌کند و وام را به موضوع می‌دهد و بین وام‌ها نسبت برقرار می‌کند؛ تبدیل به یک «سازمان چرخش اعتبارات» شده و به امر سازماندهی گردش اعتبارات می‌پردازد. در صورتی که در مراتب قبلی، فقط «مرکز تجمع اعتبارات» و «مرکز چرخش اعتبارات» بود و به سازماندهی نمی‌پرداخت اما در این مرتبه و با تعیین نسبت بین وام‌ها، این «سازماندهی چرخش اعتبارات» است که در سازمان بانک محقق می‌شود.

**۳. تعریف بانک در سطح سوم به ارگانیزم دارای حساسیت، فعالیت و رشد و حاکم بر شرایط تولید و کنترل‌کننده رقابت و ریسک شرکتها از طریق حذف خط تولید و ورشکست کردن شرکتها**

بعد از طرح سازماندهی چرخش اعتبارات که برای حفظ قیمت پول بود، بحث ارگانیزه شدن بانک مطرح می‌شود. در این مرحله بانک دیگر مثل یک ارگان، «تغذیه» می‌کند و «تحرک» دارد و برای حفظ و «رشد» واحدش، توزیع می‌کند و شرکت‌ها و حتی خط‌های تولیدی را حذف می‌کند و ده‌ها شرکت را با هم ورشکست می‌کند؛ وقتی سرمایه‌گذار در یک کالای جانشین سرمایه‌گذاری می‌کند و آن کالا رسم می‌شود، دیگر کالایی که با قیمت بالاتر تولید می‌شد، مشتری پیدا نمی‌کند و منزوی و مجبور به تغییر خط تولید می‌شود. پس با این توضیح می‌توان گفت بانک همانند یک ارگانیزم، دارای «حساسیت، فعالیت و رشد» است و رشدش تابع رشد سلول‌هایش نیست بلکه همانند خصلت ارگان، این رشد سلول‌ها (شرکتها) است که تابع رشد او است با اینکه قبلاً از سلول‌ها به وجود آمده بود. یعنی چگونگی رشد ارگان است که معین می‌کند چه سلول‌هایی باید رشد و همانندسازی بکنند و چه سلول‌هایی باید حذف بشوند.

بر این اساس اولاً: دیگر لازم نیست بانک مانند یک شرکت، در تولید کالایی سرمایه‌گذاری کند، بلکه به موضوع وام می‌دهد، یعنی برای موضوعات، گشایش اعتبار می‌کند. ثانیاً: در بین شرکت‌ها رقابت و ریسک وجود دارد، ولی کنترل ریسک شرکت‌ها بدست بانک است. ثالثاً: هرچند تضمین سود سپرده‌ها از پله اول و قبل از مرحله سازماندهی هم جاذبه سرمایه‌گذاری در بانک می‌شد و بسیاری ترجیح می‌دادند بجای سرمایه‌گذاری در تولید یا توزیع و به اصطلاح «ریسک پذیری»، به سود کمتر ولی مستمرتر بانک قانع می‌شدند؛ اما در این مرحله که بانک، حاکمیت ارگانی بر سلول‌ها پیدا کرده، اصولاً تضمین و اعتبارش نسبت به تضمین قبلی بسیار بالاتر است، چون قبلاً خود بانک هم در رقابت و ریسک بود ولی حالا رقابت و ریسک برای او در مرتبه دوم است.

در واقع دیگر رقابت و ریسک، در آن موضوعاتی که بانک تقویت می‌کند، معنا می‌یابد که در نتیجه آن، نیروی فعال‌تر را در خدمت سرمایه، بهینه می‌کند؛ اما در جایی که بانک اساساً خط تولید را از بین می‌برد، دیگر قدرت ریسک نمی‌تواند مطرح باشد، چون این بانک است که حاکم بر شرایط تولید است و برای آوردن یک کالای جانشین یا یک کالای مرغوبتر تصمیم‌گیری می‌کند و کالای قبلی را بالکل حذف می‌کند.

### ۳/۱. تبیین عینی بازگشت سرمایه ورشکستگان شرکتهای تولیدی و مصرف‌کنندگان به بانک

باید توجه داشت که در مرحله قبل از این که بانک سازماندهی جریان اعتبارات را به عهده بگیرد، با ورشکست شدن و از بین رفتن سلول‌ها هم (که از تصمیم‌گیری بد نسبت به سرمایه ناشی می‌شد) به بانک ضرری وارد نمی‌شود چون هنگامی که یکی از مشتریان بانک از بین می‌رفت، بخشی از پولش به مصرف‌کننده‌ها منتقل می‌شد که به قیمتی ارزانتر از هزینه تمام شده، کالا بدستشان رسیده است و بخش دیگر هم بین سایر مشاغل تقسیم می‌شد، یعنی کسانی در رقابت برنده شدند، بازار را در مرحله دوم بدست می‌گیرند که این گروه هم دوباره با بانک سروکار دارند. حتی مصرف‌کنندگانی که در این بین بیشتر مصرف کردند، مصرف آن‌ها دارای اثر تولیدی است زیرا هرگونه مصرفی به منزله یک تمرین ورزشی است که آمادگی شخص را برای مرحله بالاتر در مصرف فراهم می‌کند بگونه‌ای که اگر بخواهد مصرف را کم کند احساس زیان می‌کند پس در واقع وارد شرایط دیگری شده است. بر این اساس ملاحظه



می‌شود که پول در جامعه چرخیده، ولی اصل پول از بین نرفته است، بلکه در چرخش مجدد به بانک بازگشته است.

#### ۴. فرمول افزایش سرمایه، فرمول شرایط ساز در جریان سازماندهی اعتبارات از طریق جریان تصمیم‌گیری در موازنه ارزی و ایجاد تعادل موضوعی در نظام کالا و خدمات

با توجه به این مطلب، باید دقت کرد که قواعد حاکم بر این بانک چه قواعدی است؟ یعنی آیا قواعد عموم مردم است یا قواعد رشد سرمایه؟ به عبارت دیگر «دارائی» بانک، شرعاً ملک مشتری‌های بانک است و فرقی نمی‌کند که کارشان «تولیدی یا توزیعی یا مصرفی» باشد. اما آیا بانک به نفع اینان تصمیم می‌گیرد؟ اولاً پشتوانه اوراق اعتباری که در دست بانک است، تولید ناخالص ملی است. ثانیاً افزایش قدرت خود این اوراق، منوط به این است که قواعد رشد «کالا و تولید» مورد توجه قرار بگیرد، یعنی وقتی قرار است تصمیم‌گیری در «موازنه ارزی» انجام گیرد، باید موازنه کالاها و خدمات مورد توجه باشد و نه رأی مردمی که مالک این پول‌ها هستند. به عبارت دیگر بانک در ملاحظه عوامل تولید به این مهم توجه می‌کند که: چگونه اشتغالی برای افزایش سرمایه سودمند است؟ و بر این اساس چه ابزاری لازم است و چه فنی و چه کارآمدی مورد نیاز است و در چه موضوعاتی باید سرمایه‌گذاری کرد؟ در این صورت یک فرمول یعنی «فرمول افزایش سرمایه» بر چرخش سرمایه، یعنی «جریان سازماندهی اعتبارات» حاکمیت دارد که آن فرمول، شرایط‌ساز است.

#### ۴/۲ - عزل و حذف مالک خصوصی از مالکیت در ۱- سلول ساختاری سرمایه (شرکت) و ۲- تسلط بانک در انتقال مال شخص از دسته‌ای به دسته دیگر براساس سلطه سرمایه (حذف با ضریب و توان)

بنابر آنچه گذشت مالک دوبار از مالکیت خود عزل شده است: مالک خصوصی یک‌بار بخاطر حاکمیت سرمایه در سلول ساختاری سرمایه عزل شده است و بار دوم به نظر می‌آید با ضریب و توان حذف شده، زیرا در این مرحله بجای حاکمیت سرمایه، سلطه سرمایه را پذیرفته است. چون بانک با تسلطی که دارد، مال را از این مالک می‌گیرد و به دسته دیگر انتقال می‌دهد، یعنی وقتی مالک ورشکست شد مالش به دیگری منتقل می‌شود و لذا سلطه

سرمایه‌داری تنظیم کار را بعهده می‌گیرد. البته در یک قدم بالاتر، تنها «حفظ ارزش پول ملی» در برابر ارزشهای دیگر نیست که باید مورد توجه قرار بگیرد، بلکه مسائل توسعه هم باید مورد توجه باشد.

## ۱. تعریف فلسفی و عینی پول بعنوان موضوع کار بانک

### ۲. تعریف بانک در سطح کلان بر این اساس

در این جلسه پول بعنوان موضوع کار بانک مورد بررسی قرار گرفته و بر این اساس تعریف جدیدی از فعالیت بانک مطرح می‌شود. در سطح فلسفی و با تعریف رابطه انسان و جهان به اثر گذاری انسان بر جهان و بهره‌مندی انسان از جهان، پول به بهینه کننده این رابطه تعریف می‌شود و سپس در سطح عینی، با بیان سه نقش برای پول (۱). واسطه در مبادله کالاها، ۲. واسطه بین مجموع تقاضای موثر و مجموع کالاهای اقتصادی ۳. ایجاد کننده دائم‌افزایی در زمان) پول به سه قسم تقسیم می‌گردد: پول کالایی، حواله دولتی (پول کاغذی) و حواله ملی. در این میان روشن می‌شود که چگونه از طریق سود تضمینی در نقش سوم پول، انسان و جامعه و جهان، تحت سلطه پول قرار می‌گیرند و بانک نیز بر این اساس و در سطح کلان، «امکان» گسترش خود را به «فعالیت» رسانده و به تسلیط یک طبقه بر طبقات دیگر و حذف مشاغل در برقراری نسبت بین وامها مبادرت می‌ورزد. در پایان و با توجه به ضرورت حفظ سود تضمینی در عرصه بین‌المللی با توجه به ورود کالاهای ارزاتر و کارآمدتر به بازار جهانی، ضرورت بررسی بانک در سطح توسعه اثبات می‌گردد.

### - مقدمه: بررسی پول بعنوان موضوع عملیات بانک

بعد از بررسی مختصر عملیات بانک در جلسه قبل، به بررسی موضوع عملیات بانک که همان معاملات پولی است، می‌پردازیم. در واقع بانک خواه چیزی را بخرد و خواه بفروشد، موضوع کلیه فعالیت‌ها و محور اساسی کارش، پول و اسناد اعتباری است که ابتدائاً از منظر فلسفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تعریف فلسفی پول به بهینه کننده نسبت بین «هزینه و راندمان» «مقدورات و قدرت جامعه» بر اساس تعریف رابطه انسان و جهان به اثر گذاری انسان بر جهان و بهره‌مندی انسان از جهان (نقش پول در تکنولوژی)

اگر از دیدگاه فلسفی، تنها چیزی که مطرح است، انسان و رابطه‌اش با جهان باشد و ابزاری هم که بین این دو وجود دارد، ابزار ارتباط با جهان محسوب گردد و برآیند حقیقی این ابزار هم همان «بهره‌مندی از جهان» باشد؛ بدین ترتیب انسان با مصرف منابع طبیعی، چیزی را تولید می‌کند که به نظر ما آن، «قدرت بهره‌گیری از جهان» است. اگر گفته شود انسان مولد «کار» است یا مولد «فکر» است یا مولد «ابزار» است، باز هم می‌گوییم همه این امور همان «قدرت بهره‌گیری» هستند. بنابراین انسان و جهان ارتباط متقابلی نسبت بهم دارند که در این ارتباط، جهان می‌تواند به انسان بهره بدهد و لذا کالا با انواع مختلفی که دارد باید به «کالای مصرفی» منتهی شود، یعنی به «بهره‌ای که جهان به انسان می‌دهد» منتهی شود و کلیه کارهای انسان هم باید به «قدرت ایجاد بهره از جهان» بیانجامد.

پس یک «توان» در این طرف و یک «محصول» در طرف مقابل وجود دارد و پول باید در نسبت بین این «قدرت» و آن «بهره» قرار بگیرد. در این مرحله دیگر بحث از «حجم کالا» مطرح نیست بلکه بحث از «ایجاد بهینه‌سازی نسبت» است؛ یعنی چه نسبتی بین بهره‌وری (محصول) و قدرت (اثرگذاری) باشد تا قدرت، دائم افزا شود؟ اگر این معنا از پول طرح شد، در واقع بیان «نقش پول در تکنولوژی» است.

پس نقش پول در سطح فلسفی، مقیاس تعادل بین «قدرت ایجاد ثروت» و «محصول آن» (که ثروت است) نام می‌گیرد یعنی دو قدرت ملاحظه می‌شود: قدرت ایجاد ارتباط با جهان که شامل فکر، فرهنگ، ابزار، سرمایه، کالاهای مصرفی می‌شود و همه اینها روی هم «مقدورات یک جامعه» را تشکیل می‌دهند. این امور در جامعه تبدیل به کالای مصرفی شده و مصرف می‌شوند اما نهایت مصرف شدن چیست؟ پاسخ روشن است: برای انسان از جهان، بهره‌وری پیدا شود. بعبارت دیگر در ارتباط بین انسان و جهان، «تأثیر انسان بر جهان»، «بهره از جهان نسبت به انسان» را نتیجه می‌دهد؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که موضوع این قسمت از بحث «بهره‌وری» و «اثرگذاری» است که مجموع این دو، «مقدورات» و «قدرت» است. اما برای تعریف «تأثیر انسان بر جهان»، باید به کلیه مقدوراتی

توجه کرد که به انسان، امکان تأثیر بر جهان را می‌دهد مانند تجارب علمی و ابزار که همان عوامل تأثیر بر جهان بحساب می‌آیند و این تأثیر در حقیقت، هزینه‌ای است که انسان می‌کند. از سوی دیگر ترکیب «پتانسیل منابع طبیعی» و «تأثیر انسان»، «محصولی» را نتیجه می‌دهد که برابر با «بهره‌مندی انسان از جهان» می‌شود.

اما اگر در نگاه دقیقتر تعریف بهره‌وری هم به ارتقاء عوامل تأثیر بازگردد، بهره‌وری بدین معنا خواهد بود: ابزاری داشتیم و پس از تأثیر (هزینه) ابزار ما بهتر می‌شود یا افکاری که در مرحله قبل وجود داشت که آن افکار ارتقاء می‌یابد، یا لذت جوئی و ارضائی وجود داشت که در این مرحله و بعد از تأثیر جدید، این ارضاء افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر با این تعریف از بهره‌وری، این سوال قابلیت طرح می‌یابد که چه نسبتی بین بهره‌وری و قدرت تأثیر است؟ آیا می‌شود این نسبت را بهینه کرد؟ یعنی حالات روحی و ارضاء بدست آمده از جهان به چه چیزی منتهی می‌شود؟ اگر در پاسخ گفته شود که قدرت و انرژی جدید و بالاتر از آنچه که در مرحله قبل هزینه شد، انتهای آن است؛ آنگاه برقراری نسبت بین «هزینه و راندمان» «تأثیر و بهره» ضروری خواهد بود. مثلاً همانطور که درباره یک واحد خیلی خرد صحیح است گفته شود: یک شرکت کوچک و یک کار کوچک، خرج و دخلی دارد؛ باید بتوان نسبت به کل جامعه هم معین کرد که خرج و دخل آن چگونه است؟ روشن است که دخل باید بیش از خرج باشد یعنی آن مقدراتی که قبلاً در تأثیرگذاری بر جهان هزینه شده بود، باید به مقدرات برتری تبدیل شده باشد.

#### ۱/۱. انگیزه و وضعیت روانی انسان بعنوان متغیر اصلی در بهینه مقدرات

حال وقتی گفته شد مجموعه مقدرات در زمان دوم بهتر شود، متغیر اصلی مجموعه مقدرات در حقیقت همان «بهره انسان» است، یعنی باید این فعالیت و تحرک «روانی، نظری، عینی» انسان است که باید بهینه شود گرچه بهینه شدن ابزار هم مؤثر است، ولی ابزار بوسیله چه کسی بهینه می‌شود؟ البته در قدم بعدی، بهینه شدن رفتار عینی و ذهنی انسان تابع بهینه شدن وضعیت روانی او می‌شود چون انسان به محرک نیازمند است و در اینجا محرک بهینه

می‌شود، یعنی در حقیقت انگیزه، علت حرکت انسان است و بالتبع بهینه شدن فعالیت در پی بهینه شدن انگیزه (انگیزش اجتماعی) است.<sup>۱۰</sup>

۲. تعریف عینی پول در سه بخش «پول کالایی، حواله دولتی (پول کاغذی)، حواله ملی» بر اساس معرفی پول در سه نقش «۱. واسطه در مبادله کالاها، ۲. واسطه بین مجموع تقاضای موثر و مجموع کالاهای اقتصادی ۳. ایجاد کننده دائم‌افزایی در زمان»

#### ۲/۱. نقش اول پول

۲/۱/۱. معرفی خصلت و نقش اولیه پول به تسهیل انتقال کالا (واسطه در مبادله)

گاهی کالا با کالا معامله می‌شود، اما گاهی این مساله مطرح می‌شود که آیا می‌توان واسطه‌ای داشت تا لزوماً در تبدیل یک کالا به کالای دیگر، فروشنده محتاج به پیدا کردن شخص نیازمند به آن کالا نباشد؟ طبیعتاً این خصلت، «تسهیل انتقال» نام دارد که خصلت اولیه‌ی پول محسوب می‌شود؛ یعنی واسطه در مبادله شده و انتقال کالا را تسهیل می‌کند.

۲/۱/۲. تعریف پول به واحد کمی واقعی سنجش قیمت‌ها بدلیل ضرورت وجود تعادل در رابطه بین قیمت کالاها وقتی قرار شد پول نقش تسهیلی در انتقال کالا داشته باشد، این سوال طرح می‌شود که چه چیزی برابر چه چیزی قرار دارد؟ در واقع برای ایفای نقش تسهیلی باید در رابطه بین کالاها، «تعادل» وجود داشته باشد. بنابراین یکی از نقشهای پول این است که معین کند این کالا معادل با چه مقدار از هر کالایی است که این نقش، «تعادل واحد» نام دارد.

<sup>10</sup> البته می‌توان دو مجموعه ساخت، یک مجموعه عوامل تولید که در درون آن فعالیت انسان به عنوان متغیر اصلی قرار می‌گیرد و یک مجموعه هم برای فعالیت‌های انسان که در درون آن رفتار «روحی، ذهنی و عینی» به عنوان سه نظام ملاحظه می‌شود، آن وقت باید بیشترین سهم را به انگیزش داد.

۲/۱/۳. واقعی بودن واحد سنجش قیمت بین کالاها بمعنای مقایسه هزینه تمام شده کالاها با هزینه تمام شده واحد کمی، علت طرح مقوله «پول کالایی» بعنوان یک واحد هزینه ای تولید اجتماعی

به عبارت دیگر پول در این سطح، نقش اندازه کمی را در مساحتی‌ها دارد همانطور که اگر اندازه یک عین خارجی بعنوان متر قرار گرفت، کلیه اندازه‌ها بر اساس اندازه آن، متر می‌شود. البته در ارزش گذاری با واحد کمی باید توجه نمود که اگر بنا شد کم، واقعی و خارجی باشد، با انتخاب یک واحد واقعی می‌توان آن را در اندازه‌گیری‌های مختلف بکار گرفت؛ مانند «امتداد» (کشیدگی) که در واقعیت وجود دارد و از «حد» تعریف می‌کنیم و به «کشیدگی» می‌رسیم.

حال اگر بنا شد واحد واقعی یعنی یک کالایی را انتخاب کنیم و با آن واحد کالایی، واحدهای دیگر را بسنجیم، در این صورت حجم کاری برای تولید آن کالا انجام گرفته است و لذا هزینه تمام شده عوامل تولید آن کالا در برابر هزینه های تمام شده کالاهای دیگر قرار می‌گیرد و بنابراین به «پول کالایی» دست خواهیم یافت. در واقع وقتی پول کالایی برابر هزینه تمام شده کالاهای دیگر قرار گرفت، طبیعتاً می‌تواند به عنوان یک واحد تلقی شود؛ کلیه عوامل تولید آن را در نظر می‌گیریم و سپس این واحد پول (که تقریباً یک واحد هزینه ای اجتماعی است) برابر سایر هزینه های اجتماعی نسبت به کالاهای دیگر قرار می‌گیرد. این نقش برابری برای پول در این مرحله، تنها قدرت قیمت گذاری را برای پول به ارمغان خواهد آورد.

۲/۲. معرفی نقش دوم پول به معنای متغیر رشد اقتصادی بین «مجموع کالاهای اقتصادی» و «مجموع تقاضای مؤثر» بمعنای ابزار تنظیم اقتصادی

در این میان، نکته مهم آن است که هر جنسی که قیمت آن بیش از هزینه تمام شده باشد؛ یعنی «طلب اجتماعی» و «تقاضا» نسبت به آن زیاد باشد، مردم به تولید آن جذب می‌شوند و هر چیزی که تقاضای آن کم‌تر باشد عوامل تولید آن را تولید نمی‌کنند. پس ریشه «برخورد کالاها» به یکدیگر «برخورد تقاضاها» می‌شود. به تعبیر دیگر اگر در یک طرف یک فضای کالایی ترسیم شود، می‌توان در طرف مقابل هم یک فضای تقاضای مؤثر ایجاد کرد تا گفته شود: این فضا معادل با آن فضا عمل می‌کند و واسطه این دو، پول است. پس نقش پول در این مرحله بعنوان مقیاس ارزش گذاری به معنای «رابطه بین کالاها با هم» نیست بلکه متکفل رابطه بین «مجموع تقاضای

مؤثر اجتماعی» و «مجموع کالاهای اقتصادی» محسوب میشود با توجه به اینکه نیروی کار هم بعنوان کالای اقتصادی ملاحظه می شود.

### ۲/۲/۱. تبیین عینی تفاوت پول کالایی و پول کاغذی

در مراحل اولیه پول، واسطه بود و بنا نبود هیچ‌گونه نقش اضافه‌ای داشته باشد، اما در این مرحله صحیح است سوال شود: چه زمانی خود واحد پولی ارزان و چه زمانی گران می‌شود (تغییر میکنند)؟ در پاسخ به این سوال نباید لقب ارزانی یا گرانی به وسیله وجود تقاضای مؤثر اجتماعی یا عدم وجود تقاضا درباره «کالا» مطرح شود بلکه باید چنین توضیح داد: در صورت در نظر گرفتن خود پول و واحد هزینه‌ای آن (که فرضاً به صد تومانی نام‌گذاری شده) «چند تا صد تومانی» به این معنا خواهد بود: چند تا از این مقدار هزینه در تولید یک «پول کالایی» در برابر چقدر کالا قرار گرفته است؟ در جواب گفته می‌شود: در صورتی که هزینه مقدار کل آن کالاها به نفر ساعت با عواملش، مثلاً یک میلیارد باشد، می‌توان ابتدائاً و بدون فرض چرخش، یک میلیارد هم از این روی هزینه داشته باشید. اما اگر این حجم دو برابر شود، آن وقت دیگر نسبت به خود پول تقاضایی وجود نخواهد داشت زیرا پول شما «کالایی» است و تولید آن زبان بخش است؛ همانطور که تولید طلا هنگامی که نسبت به آن تقاضایی نباشد زبان بخش خواهد بود. اما اگر برای پول هزینه‌ای صورت نگیرد، یعنی پول کاغذی باشد، بجای طرح مسائلی مانند عدم تقاضا یا عدم خرید، مقولاتی مانند نصف شدن ارزش آن مطرح می‌شود. علاوه بر این، باید توجه داشت که پول دارای «چرخش» است. یعنی بر عکس کالای مصرفی که با مصرف آن، چرخشش متوقف می‌شود و به انرژی کار مبدل میگردد؛ پول می‌چرخد. لذا اگر فرض شود در یک دوره پولی، پول پنجاه بار در یک سال می‌چرخد، آنگاه برابری حجم پول با کل کالاها لازم نیست، بلکه وجود نسبت یک پنجاهم نیز بین این دو کافی است.<sup>11</sup>

<sup>11</sup> البته کالاها هم گردش دارند و از مواد خام به کالاهای واسطه‌ای یا ابزار تولید می‌شوند و در مرحله آخر به کالای مصرفی و سپس به نیروی کار تبدیل می‌شوند. که در این صورت مجدداً به چرخش در می‌آید.



۲/۳. معرفی نقش سوم پول به «ایجاد دائم‌افزایی» از طریق تصویب اجتماعی «سود تضمینی»، علت «سلطه پول» بر انسان

نقش سوم پول، ایجاد دائم‌افزایی است، البته پول مستقیماً نمی‌تواند در دائم‌افزایی نقش پیدا کند و برای ایجاد آن باید از چند سطح بگذرد. اولین سطح این است که «افزایش در زمان» برای پول فرض شود، یعنی باید در زمان، روی پول «بهره» بیاید که برای روشن شدن این مهم، به مقایسه ارزش افزایی پول با ارزش افزایی کالا می‌پردازیم<sup>۱۲</sup>:

۳/۱. تفاوت ارزش‌افزا بودن کالا با ارزش‌افزا بودن پول بدلیل شرط بهره‌وری در کالا به «بهبود تامین و تبدیل و مصرف کالا» برای سود تضمین شده و شرط بهره‌وری در پول انتقال ضرر به انسان

فرق ارزش افزایی کالا با ارزش‌افزا بودن پول آن است که شرط بهره‌وری در کالا، «بهبود شدن آن در تأمین و تبدیل و مصرف» است<sup>۱۳</sup> و اگر این سه بهینه در کالا نباشد، امکان ضرر می‌رود. مانند جایی که صرفاً کالایی خریداری شده، اما قدرت بهینه در تأمین کالا نبوده و مواد، گران خریداری شده است که در این صورت هنگام تبدیل مواد به پول، فرد ضرر می‌کند. مثال دیگر اینکه برای ساختن مداد، گرچه چوب ارزان خریداری شده، اما مداد بد ساخته شده است که باز هم فرد ضرر می‌کند؛ یا مداد خوب ساخته شده، اما در به مصرف رساندن و فروش، بد عمل شود؛ پس برای جلوگیری از ضرر کالا حداقل باید این سه شرط مراعات شود. بر همین اساس تفاوت «سود تضمین شده» با «سود غیر تضمین شده» معین می‌شود زیرا هنگامی که «پرداخت سود» توسط عامل به «توانایی بهینه این سه عنصر در برخورد کالاها» مشروط شد، به این معناست که پول تنها می‌تواند بعنوان یک امکان اجتماعی و یک واسطه محسوب شود؛ اگر در تقابل کالاها، یک کالا شکست بخورد، این شکست همان‌گونه که به کالا وارد می‌شود، به پول هم وارد می‌شود، چون پول واسطه‌ای برابر این کالا بوده و لذا با شکست کالا، پولی هم که همراه آن است، شکست می‌خورد و لذا عامل در مضاربه ضامن ضرر نیست. به تعبیر دیگر در این نوع رابطه اجتماعی «نباید به

<sup>۱۲</sup> در کالا می‌توان فرض‌های مختلفی را تصور کرد، در بعضی از فروضها کالا تلف شده یا بهره کافی از آن گرفته نمی‌شود و در بعضی از شرایط هم می‌توان گفت که حداکثر بهره از آن گرفته شده؛ ولی باز هم کالا مستهلک می‌شود. در هر صورت باید از کالا بهره اجتماعی گرفت، اما بهره آن، این نیست که آن را نگه دارند بلکه بهره‌اش این است که مصرف شده و تبدیل به نیروی کار شود تا نیروی کار، کالای بهتری را تولید کند.

<sup>۱۳</sup> ولی بهینه شدن در تأمین و بهینه شدن در تبدیل نفس پول وجود ندارد، بلکه باید در کالا بیاید.

زمین خورده، لگد زد» و الا بجای قائل شدن به «ارزش واسطه‌ای بین تقاضای مؤثر و مجموع کالاها» برای پول، برای آن «سلطه» قائل شده‌اید. در واقع در احکام اسلامی، عامل با مالک در سود شریک می‌شود، اما در صورت ضرر، نه تنها عامل در ضرر شریک نیست بلکه حتی اگر نسبت به اصل مال هم در معامله مدیون شد، کسی حق ندارد او را به زندان ببرد: «و ان كان ذو عُسرٍ فنظرةُ الی میسرهِ». بلکه به او زمان داده می‌شود تا وقتی که (ولو یک نسل بعد) دارا شود. این آیه شریفه نشان می‌دهد که ضرر به «رشد کالا» منتقل می‌شود، و لکن انسان، کالایی تعریف نمی‌شود.

### ۳/۲. سودآوری پول در زمان بدون تبدیل شدن به کالا و ارزش‌افزایی کالا بمعنای تضمینی نرخ رشد پول و تبعیت انسان از رشد کالا

بر خلاف مبنای فوق‌الذکر (که پول را واسطه تسهیل انتقال و واسطه بین تقاضای مؤثر اجتماعی و مجموعه کالاها می‌دانست و سلامت پول را در این دو نقش منحصر می‌کرد) مبنای دیگری وجود دارد که همان‌گونه که صرف و هزینه کالا را با هدف پیدایش کالای بهتر دنبال می‌کند، به سود آوری پول در زمان فکر می‌کند و بی‌تاثیر بودن آن را در افزایش کالا نمی‌پذیرد. بعبارت دیگر ارزش‌افزایی برای نفس پول به رسمیت شناخته می‌شود قبل از آن‌که پول تبدیل به کالا شده و کالا ارزش افزا شود. در تبدیل کالا به پول هم گاهی فرد دوباره پول را به کالا تبدیل می‌کند برای آنکه کالای دوم، سنگین‌تر از کالای اول شود؛ همین مساله را می‌توان بالعکس طرح کرد به این معنا که در فرمول «پول، کالا، پول»، باید پول در زمان دوم بالاتر از پول در زمان اول باشد. بر این اساس طبیعی است که گفته شود: «در زمان، سود پولم را می‌خواهم و کاری هم به ضرر (کالای مرتبط با) آن ندارم». نتیجه این روند آنست که اگر انسان ضرر کرد، باید برابر کیفی‌های اجتماعی تسلیم شده و بدلیل عدم پرداخت سود، زندانی شود.

پس پذیرش ارزش‌افزایی برای نفس پول، قواعدی را بدنبال دارد که آن قواعد بر انسان حکومت می‌کند و در معامله «پول»، انسان خدمت‌گذار می‌شود.<sup>۱۴</sup> به عبارت دیگر اگر بنا شد دایم افزایش قیمت پول (نرخ رشد پول)

<sup>14</sup> ممکن است گفته شود در معامله کالا هم، انسان خدمت‌گذار می‌شود، اما تفاوت این دو در آنست که فرد در معامله کالا، بهره‌ای از کالا می‌گیرد که غیر از صرف واسطه‌گی است، یعنی نفس کالا - برخلاف پول - مؤثر در رفع نیاز است نه واسطه در رفع آن.

تضمین شود، رشد انسان نسبت به سلطه پول تابع می‌شود و لذا با پذیرش سود تضمین شده برای معامله بانکی، در واقع یک سازمان بزرگ برای تحقیر انسان بوجود آمده است. با این توصیف، بانک، نقش استخدام انسان در جامعه به نفع رشد خود را بعهد می‌گیرد به گونه‌ای که برای او تفاوتی ندارد که سودهای دریافتی را به مشتریان بدهد یا در مالکیت خود حفظ کند. در واقع اگر مسئولیت بانک رسیدن به سود تضمینی شد، این با تضمین «تحقیر انسان» یا «کالایی شدن انسان» و «تبعیت انسان از رشد کالا» برابر است.

**- ضرورت تبعیت انسان از ساختار روابط اجتماعی بمعنای قواعد رشد کالا با شاخص پول و استحقاق کیفر در صورت نپرداختن سود**

اما ضرر کالایی شدن انسان این است که انگیزش انسان، تابع جریان شرایط اجتماعی می‌شود؛ یعنی ساختار و نظامی در روابط اجتماعی بوجود می‌آید که اگر انسان بخواهد حضور در جامعه را حفظ کرده و با آن جامعه کار کند، ممکن نیست مگر اینکه قواعد سلطه سرمایه را بپذیرد. این قواعد که به نفع کالا و با شاخص پول محقق می‌شود، انسان را در صورت عدم انضباط نسبت به «کالایی شدن» و «مهره شدن برای رشد کالا» تحقیر می‌کند و در صورت نپرداختن سود، او را مستحق کیفرهای اجتماعی می‌داند.

**۳/۲/۱. نقش واسطه‌ای کالا برای بهینه انسان در نظام سالم رقابتی یا متغیر اصلی شدن بهینه کالا در شرایط پذیرش اجتماعی سود تضمینی و متغیر فرعی شدن انسان**

البته کالایی شدن انسان توسط سود تضمینی، به این پشتوانه باز می‌گردد که - صرف نظر از این که رقابت و مسابقه در خیرات یا رقابت و مسابقه در امر دنیا باشد - آیا رقابت، بین انسان‌ها جریان یافته و کالا نقشی واسطه‌ای برای بهینه شدن انسان را بازی می‌کند یا این رابطه بالعکس است؟ به تعبیر دیگر آیا اساساً رقابت انسان‌ها باعث می‌شود که یکدیگر را در یک بستر اجتماعی بهینه کنند و کالا تنها یک واسطه است یا کالاها در جریان اجتماعی، همدیگر را بهینه می‌کنند و انسان‌ها واسطه می‌باشند؟ یعنی آیا متغیر اصلی «بهینه شدن انسان» است و به تبع آن «بهینه شدن کالا» مطرح است یا متغیر اصلی «بهینه شدن» کالا بوده و به تبع آن بهینه شدن انسان مطرح می‌شود؟ در صورتی که سود تضمینی شود، رقابت بین تأثیر کالاها با یکدیگر انجام می‌گیرد و انسان، متغیر اصلی تلقی نمی‌شود و حضور

انسان در شرایط اجتماعی بدون پذیرفتن سلطه سرمایه ممکن نیست؛ یعنی باید یک نرخ رشد را برای تکامل کالاها پذیرفت و سپس وارد رقابت شد. به عبارت دیگر اگر سود تضمینی پول به تصویب اجتماعی رسید، متغیر اصلی، کالا می‌شود و انسان به صورت مشروط می‌تواند رقابت کند.<sup>15</sup>

- قرار گرفتن بازار پول در کنار عوامل تولید بدلیل ایجاد تقاضای موثر نسبت به سودآوری پول

### ۳/۳- مقیاس شدن پول برای «سنجش نرخ رشد و تنظیم نسبت بین عوامل تولید» بمعنای «ابزار شدن پول برای تولید ثروت»

از سوی دیگر، سودی که برای پول قرار داده می‌شود، باعث ایجاد تقاضای مؤثر نسبت به خود پول می‌شود؛ یعنی پول در زمان، رشد می‌کند و رشد آن هم شاخص می‌شود. زیرا عوامل تولید تعریف می‌شوند به: ۱- کالاهای مصرفی ۲- کالاهای سرمایه‌ای یا ابزاری (یعنی مصرف نمی‌شوند و باقی هستند) ۳- بازار نیروی کار (کار هم در اینجا به کالا و شبیه کالا تعریف شده است) ۴- بازار خود پول؛ و نرخ پول در زمان، شاقول سنجش نرخ رشد این عوامل قرار می‌گیرد. پس پول قبلاً برای مبادله و ارزش مقیاس بود؛ ولی در این مرحله، «مقیاس رشد» است و برای «تنظیم نسبت بین عوامل تولید» به کار می‌رود و در این صورت، پول به «ابزاری برای تولید ثروت» ملقب می‌گردد.

- تقابل پول ملی با ارزهای دیگر بمعنای تقابل قدرت تولید یک ملت در برابر قدرت تولید ملتهای دیگر و سبک و سنگین شدن آن، تابع حجم صادرات و حجم واردات

باید توجه داشت که به این روند نباید تنها بصورت ملی نگریده شود گرچه در درون کشور هم چرخشی از کالاها وجود دارد اما «کمبود و اضافه» است که وضعیت اقتصادی آن کشور را در بازار جهانی نشان می‌دهد. عبارت واضحتر، تقابل پول یک کشور در برابر ارزهای دیگر امری اجتناب ناپذیر است که این تقابل پولی در واقع بمعنای آنست که قدرت تولید یک ملت برابر قدرت تولید ملتهای دیگر قرار می‌گیرد: این ملت یک تولیدی دارند و یک

<sup>15</sup> البته هم در این فرض و هم در فرضی که رقابت بین انسان‌ها متغیر اصلی باشد و کالاها فرع باشند، رقابت بین انسان‌ها نفی نمی‌شود اما در یکی، متغیر اصلی، «کالا» و در دومی، متغیر اصلی، «انسان» می‌شود. در حقیقت هم انسان و هم کالا بهینه می‌شوند ولی باید دقت کرد که کدامیک متغیر «اصلی» و کدامیک متغیر «فرعی» است؟

نیاز به مصرف و تقاضای مؤثری دارند؛ حال اگر تقاضای مؤثر آنها بیشتر از حجم تولیدشان باشد؛ (خرید بیشتر از میزان قدرت تولید) به ملت‌های دیگر بدهکار می‌شوند و با بدهکاری یک واحد پولی شد، سبک‌شدن و کاهش ارزش آن حتمی است. اما اگر حجم انتظارات آنها از میزان تولید ملی کمتر بود (تولید آنها بیشتر بود)، از ملت‌های دیگر طلبکار می‌شوند و لذا پول آن ملت سنگین‌تر می‌شود. بنابر این پول در این سطح، یک «حواله ملی» است، نه پولی که دولت با پشتوانه طلا یا نفت یا نقره و... چاپ کرده است و اصلاً نمی‌توان به آن، «حواله دولت» و یا یک شخصیت حقوقی اطلاق کرد، زیرا ما در اینجا با حواله یک ملت در برابر تولیدات مواجهیم. لذا اگر حجم تولیدات ملت نسبت به حواله‌اش افزایش پیدا کرد، یعنی در توازن بین صادرات و واردات آن کشور، صادرات بیشتر بود، پول سنگین‌تر می‌شود و اگر صادرات کمتر و واردات (مصرف) بیشتر بود، آن ملت بدهکار می‌شود.<sup>۱۶</sup>

- تعریف پول به حواله ملی (حجم تولید ناخالص ملی) تنظیم‌کننده عوامل تولید ثروت ابزاری برای حفظ موازنه ارزی و ضرورت حفظ و حذف بعضی از خطوط تولید

بنابر آنچه گذشت، معنای حواله ملی بودن پول آن است که حجم تولید ناخالص ملی و مجموعه کالاها، با یک واحد کمی که مقیاس آن پول است، سنجیده شده و اجازه نشر پیدا می‌کند؛ یعنی همه ملت کار می‌کنند و برابر با حجم تولیدشان، دولت با معادله خاصی کنترل می‌کند و اسکناس نشر می‌دهد.<sup>۱۷</sup> پس در ورای تلقی شدن پول به عنوان

---

<sup>۱۶</sup> در کشوری که در موازنه ارزی برتر است، نیازی به افزایش چاپ پول نیست، چون پول دیگران در دست این کشور است و به میزان حجم آن، می‌تواند خرید کند علاوه بر اینکه حجم تولید در داخل این کشور برابر با اوراقی است که چاپ شده است. البته می‌توان واحد پول را کوچک‌تر کرد تا تعداد اوراق زیاد شود ولی سنگینی پول آن، سبک نمی‌شود، چون برابر آن و حتی بیشتر از آن، کالا موجود است. یعنی کالا، اضافه بر کل مصرف کشور است، حتی مصرف کالاهایی که از خارج وارد می‌شود. در واقع مصرف یعنی هزینه‌ای که مردم نسبت به درآمدشان می‌کنند و اگر حجم تولید بیش از مصرف ملی باشد، «سرمایه ملی» به حساب می‌آید. به عبارت دیگر وقتی «درآمد» برابر «هزینه» شد و اضافه هم داشت، «سرمایه» بوجود می‌آید، مانند فردی که درآمدش برابر با هزینه اوست و اضافه هم می‌آورد که در این صورت آن را پس‌انداز می‌کند. در فرض مورد بحث هم یک ملت توانسته است پس‌انداز کند یعنی حق طلب از دیگران داشته باشد، چون دیگران کالای این ملت را مصرف کرده‌اند. بنابراین پول کشوری که در تنظیم موازنه ارزی موفق نبوده، به عنوان یک «سند طلب و دین» در همه دنیا مورد قبول است و بانک‌های جهانی آن را به عنوان سند بدهی قبول می‌پذیرند و به همین دلیل حتی اگر نظام چنین کشوری اساساً تغییر کند، برای حفظ عضویت در نظام بین‌المللی و امکان معامله خارجی، مجبور است مطالبات و دیون قبلی را برسمیت بشناسد.

<sup>۱۷</sup> طبیعتاً اسکناس بر اساس چرخش آن محاسبه می‌شود؛ یعنی حجم منتشر شده، ضرب در چرخش آن در سال می‌شود.

حواله ملی، «حجم تولید ناخالص ملی» قرار دارد؛ یعنی نظام سیاسی یک کشور، بدنال آن است که قدرت تولید ارزش را متناسب با حجم مصرفی که در آنجا هست، بدست گیرد.

این تحلیل نشان می دهد که در حقیقت پول در این مرحله «تنظیم کننده عوامل تولید ثروت» است و اطلاق کلمه «ثروت» به این دلیل است که در این سطح، هم کالا، هم خدمات، هم تولید نیروی کار، هم تولید ابزار و هم تولید محصولات مطرح می شود و نه «کالای خاص». پس پول که زمانی واسطه و مقیاس بین کالاها در مبادله بود، از این وضع خارج شده و با سود تضمینی (که انسان را کالایی تعریف می کند) به «ابزاری برای حفظ موازنه» مبدل شده است؛ یعنی به دنبال آن است که معین کند باید چه نسبتی بین بازارها برقرار کرد تا بتوان موازنه ارزی را حفظ نمود. در واقع سود تضمینی، پول را از نقش واسطه بودن خارج کرد؛ همانند شخصی که در روابط اجتماعی و در ارتباطهای یک سازمان، گاهی دارای نقش خدماتی است و «خدمتی را عرضه می کند» و گاهی حکومت می کند و «به خدمت می گیرد» و لذا آن زمان که سود تضمینی داده شد، پول، امور دیگر را به خدمت گرفته و حکومت می کند. به عبارت دیگر هنگامی که پول، آرایشها را تنظیم کرد، لزوماً انسانها بدلیل «مطلوبیت اجتماعی کار» و «بهینه شدن کار خود در رقابت» برنده نمی شوند، بلکه یک خط تولید کلاً متوقف شده و در چرخش حذف می شود که با این توصیف، پول، «بزار تنظیم نسبت بین فعالیت های تولید ثروت» شده است.

- کیفیت سلطه بانک از طریق سود تضمین شده در حاکم کردن طبقه سرمایه دار و کیفیت مدیریت بانک بر سرنوشت مردم و تغییر بافت مشاغل

#### ۴. تقسیم پول به سه قسمت: ۱. پول کالایی ۲. حواله دولتی (پول کاغذی) ۳. حواله ملی

بنابر مباحث فوق الذکر، پول در دو مرتبه متفاوت، دارای دو نقش «واسطه برابر بین کالاها» و «واسطه متغیر بین مجموع تقاضای موثر و مجموع کالاهای اقتصادی» شد اما در مرتبه سوم، نقش «ایجاد دائم افزایی» را به عهده گرفت و از طریق به رسمیت بخشی به سود تضمینی، در سطح چهار بازار و سپس در عرصه بین الملل به «ابزاری برای تولید ثروت» مبدل گشت که بر اساس این نقشها می توان پول را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. پولی که خود، یک نوع کالا است؛ یعنی صحیح است که به آن پول کالایی گفته شود مانند طلا و نقره. ۲. پولی که به منزله حواله دولت است با پشتوانه‌ای مثل طلا یا نقره یا جواهرات یا هر چیزی که می‌تواند پشتوانه قرار بگیرد. ۳. پولی که به منزله حواله یک ملت در برابر تولیدات است.

## ۵. بررسی بانک در سطح کلان بر اساس تعاریف پیش‌گفته از پول

### ۵/۱. معرفی ربا یا سود تضمینی بعنوان محور معاملات پولی بانک

پس «پول» بعنوان موضوع کار بانک بررسی شد و اکنون به بررسی خدمات بانک می‌پردازیم:

۱- دریافت و پرداخت (خدمت نگهداری) ۲- خدمت تسهیلی ارتباطات که تسهیل دو بخش دارد: الف: تسهیل چرخش (چرخش پول) ب: تسهیل ارتباطات.

خدمت سوم آن است که پول چه در چرخش و چه در نگهداری، در بانک انباشت پیدا می‌کند که در اینجا علاوه بر نقش خدمات، برای بانک، قدرت سرمایه‌گذاری ایجاد می‌کند. البته سرمایه‌گذاری بانک در ابتدا اصلاً در تولید نیست؛ یعنی وظیفه بانک نیست که در پل، جاده و امثال آن سرمایه‌گذاری کند، بلکه وظیفه بانک «تجارت و معاملات پولی» است که به چند صورت انجام می‌شود:

۱- معاملات نسبت به حواله‌ها مانند اسکونت کردن. ۲- خرید اسناد زمان دار که جزء معاملات خرد حساب می‌شود و انواع مختلفی دارد؛ مثل خرید چک، سفته، یا حتی گشایش اعتبار برای خرید خارجی یا احیاناً خریدهای داخلی که تحت کنترل بانک قرار داده می‌شود.<sup>۱۸</sup> ۳- اعطاء وام و دریافت سود که در ابتدا ساده جلوه می‌کند، اما در تجارت

<sup>18</sup> مثلاً فردی یک میلیون تن گندم می‌خرد و زیر نظر بانک در انبار می‌گذارد و نماینده بانک آن را کنترل می‌کند؛ یعنی این کالا زیر نظر بانک است و حق برداشت برای فرد نیست مثل زمانی که در انبار بانک باشد. سپس این فرد متناسب با آن می‌تواند پول دریافت کند و مجدداً گندم بخرد. آقای عربزاده که جواز ۲۶ نانوائی داشت، این کار را انجام داد و کل گندم استان فارس را مرتباً می‌خرید و زیر نظر بانک می‌گذاشت و مجدداً از وام بانک استفاده می‌کرد و پشت سر هم جنس می‌خرید و زیر نظر بانک قرار می‌داد تا جایی که از این طریق توانست تقریباً بازار را منحصر به خود کند بطوری که وقتی استاندار از او خواست که ده شاهی گندم را ارزان کند، می‌گفت: در این صورت شش میلیون تومان ضرر می‌کنم. اگر بر حسب هر کیلو، ده شاهی حساب کنیم، ایشان در واقع صد و بیست هزار تن گندم جمع کرده بود. این انحصارات از انحصاراتی است که در امکان بانک است و می‌تواند در اختیار کسانی که با بانک ارتباط دارند، قرار دهد.

پول، «پول ضرب در زمان» برابر با سود کلان است: پول، زمان، پول جدید. ۴- معاملات بین ارزها که آن نیز تجارتی خرد محسوب می‌شود.

نکته مهم در این میان، این است که محور همه این فعالیتها و معاملات، معادله «پول، زمان، پول» است که در حقیقت همان ربا یا سود تضمینی است. هنگامی که بانک با پول مردم ربا می‌گیرد، ماهیت و شکل کار آن تغییر کرده و به واسطه در ربا مبدل می‌شود.

۵/۲. جمع‌بندی: فعلیت یافتن «گسترش دائمی بانک» بوسیله «سود تضمینی» و «انحصارات بانکی» از طریق ۱. ایجاد جامعه پولی و تسلیط یک طبقه بر دیگر طبقات به زور پول عموم ۲. حذف مشاغل در تنظیم نسبت بین وام‌ها

گرچه همه ربا به خود بانک نمی‌رسد زیرا عده‌ای در بانک، برای ربا سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ یعنی بجای حساب جاری، سپرده ثابت و طولانی‌مدت دارند. لذا اگر بانک ۱۲ درصد از مشتریان ربا می‌گیرد، گرچه ۲ درصد آن را برای کارگذاری خود بر می‌دارد که حجم قابل ملاحظه‌ای است؛ اما ۱۰ درصد آنرا به مالک پول می‌دهد که با این عمل، یک دسته از جامعه را که دارای سرمایه هستند بر دسته دیگر مسلط می‌کند. در این روند آن‌هایی که سرمایه‌دار هستند، نمایندگان پول می‌شوند و وقتی که پول به عنوان متغیر اصلی، انسان‌ها را تحت سلطه می‌گیرد، در حقیقت بانک نه فقط برای تسهیلات، بلکه برای سلطه‌گری یک عده نسبت به عده دیگر واسطه شده است. البته درست است که آن عده‌ای که وام گرفته‌اند، قدرت انجام یک فعالیت را به دست آورده‌اند، اما مشغول ارائه نوعی از خدمات (خدمات مدیریتی، تولیدی، توزیعی و...) به جامعه هستند. در مقابل یک عده بدون اینکه این خدمات را انجام بدهند، حق مصرف پیدا کرده‌اند و بانک، ابزار قدرت آنهاست. به عبارت دیگر بانک ضامن است که پول این دسته سوخت و سوز نشود و اگر سوخت و سوز شد؛ بانک وکیل می‌گیرد، اموال را توقیف و مصادره می‌کند و همه خدماتی را که برای تسلیط آنها لازم است انجام می‌دهد بدون اینکه آنها حتی خبردار شوند! در این صورت که سرمایه‌گذار از فعالیت‌های بانک حتی خبر ندارد و تنها سودش را می‌شناسند، بانک، نقش «سازمان چرخش اعتبارات به نفع سرمایه» را بعهده گرفته است.



با این توصیف، توضیحات گذشته درباره ارگانیزه شدن پول روشن می‌شود: یک طبقه سرمایه دار وجود دارد و یک طبقه‌ی استفاده کننده از سرمایه برای سرمایه گذاری. هم کسانی که از پول به شکل ربا تحت هر عنوانی مانند مضاربه یا مزارعه یا مساقات سود ثابت می‌گیرند؛ در این شبکه اعتبارات حضور دارند و کسانی که در جهت تولید خدمات «توزیعی، تولیدی و مصرفی» هستند، در بانک حضور دارند. در واقع بانک در اینجا یک «جامعه پولی» را تعریف می‌کند که با صرف «واسطه بودن پول» کاملاً متفاوت است؛ جامعه‌ای که عضو فعال است و فعلاً در این مرحله، در تسلیط عده‌ای بر عده دیگر نقش دارد و مرتباً هم شبکه آن، گستردگی بیشتری پیدا می‌کند به طوری که اگر قبلاً گفته می‌شد، «امکان گسترش» دارد؛ در این مرحله می‌گوییم: «فعالیت گسترش» پیدا می‌کند؛ یعنی هیچ جا ضرر نمی‌کند.

بنا بر مباحث جلسات گذشته، تا مرحله‌ای که بانک به دنبال حفظ قدرت ارزی و تناسب بین بازارها بود (قبل از رقابت در سطح توسعه) به سیاست‌گذاری درباره ترکیب اعتبارات می‌پردازد تا همان «تولید ناخالص ملی» موجود را وارد آهنگ رشد کند که در این میان دو اتفاق مهم روی می‌دهد:

۱. یک طبقه (سرمایه دار) بر طبقه دیگر به وسیله قدرت بانک و به زور پول عموم (نه فقط پول خودشان) مسلط می‌شوند.

۲. در تنظیمی که انجام می‌گیرد و در نسبت بین وام‌های ارائه شده، یک عده را حذف می‌کند؛ یعنی امکان سرمایه‌گذاری عمومی را پشتوانه مشاغلی خاص قرار می‌دهد و نسبت به مشاغل دیگر، آن پول را نمی‌دهد.

در جمع‌بندی این مرحله از کار بانک باید گفت که پول تضمین شده، در مرحله اول، امکان سلطه را می‌دهد و واسطه را از واسطه‌ی ساده بودن خارج می‌کند و سپس به زور پول عموم، یک عده را بر یک عده دیگر مسلط می‌کند و در این مسلط سازی، بعضی حذف می‌شوند. زیرا در رقابت، پول را از بانک می‌گیرند و می‌خواهند هم به سود خود برسند و هم سود بانک را پرداخت کنند و طبیعی است که همه موفق نمی‌شوند که هم از کمیّت زیاد پول استفاده کنند و هم این سطح از سوددهی سرمایه را حفظ کنند و لذا عده ای در اینجا حذف می‌شوند. اما کسانی که می‌توانند

خدمت‌گزاری بیشتری انجام دهند؛ یعنی با هر شیوه‌ای از جمله تبلیغات یا انحصارات به خوبی می‌توانند به مصرف‌کننده تحمیل کنند، موفق خواهند بود. البته قوانین بانکی مانند قدرت به مزایده گذاشتن، قدرت به زندان انداختن، قدرت استیفای پول و بهره آن و... در این مرحله نقش بسیار مهمی دارد و متناسب با این مطلب، باید انحصارات کوچکی هم لحاظ شود مانند سرقفلی، امتیاز کسب و امثال آن که اگر نباشند، هیچ‌گونه تضمینی برای بانک وجود ندارد.

## ۶. ضرورت بررسی بانک در سطح توسعه (ابزار شدن آن برای توسعه سرمایه از طریق توسعه تکنولوژی) بدلیل ضرورت حفظ سود تضمینی در عرصه بین‌المللی با توجه به ورود مداوم کالاهای ارزان‌تر و کارآمدتر به بازار جهانی

– انفعال بانک در چرخش اعتبارات و تنظیم بین عوامل تولید ثروت در مقابل بقیه ملتها بدلیل پایین بودن کارآمدی تکنولوژی و ارزان شدن کالاها

این جامعه فقط در یک جا ممکن است در مضیقه بیفتد: در تنظیمی که بین عوامل تولید ثروت برقرار می‌کند. یعنی بانک برای بهینه کردن دسته‌های بزرگ در تولید خدمات، نیروی انسانی یا قدرت کارآمدی ابزار سرمایه‌ای یا کالاهای مصرفی، با ملتهای دیگر روبرو می‌شود و اگر آنها در تکنولوژی و نحوه چرخش اعتبارات و سازماندهی غلبه کنند، حتماً این دسته مغلوب، دچار سبک شدن پول می‌شوند؛ زیرا ۱- کالاها با کارآمدی جدیدی می‌آیند ۲- با نرخ ارزان‌تر می‌آیند. مانند کارآمدی چراغ‌های برق که با الکتریسیته کار می‌کنند در مقایسه با کارآمدی چراغ‌هایی که نفتی هستند. البته این مهم در نتیجه افزوده شدن «قدرت تأثیر» بر جهان و ارتقاء «قدرت بهره‌وری» از جهان پدید می‌آید. بعبارت دیگر ملتی که قدرت تأثیر و قدرت بهره‌وری آن از جهان افزوده شده است، به راحتی می‌تواند وارد بازار کشور دیگری شود و کالاهای آن کشور را به انزوا بکشاند چون نسبت به حیات از تسهیلاتی برخوردار است که باعث می‌شود بتواند انگیزه بازار کشورهای دیگر را تصرف کند؛ یعنی در حالی که قدرت تولید انبوه را

دارند، تقاضای اجتماعی به طرف آنها سوق پیدا می‌کند که این روند بر اثر دو ویژگی تسهیل (پیدایش کالاهای جدید) و تولید انبوه (کالای ارزان) پدید می‌آید.<sup>۱۹</sup>

- نقش و جایگاه بانک و پول بعنوان ابزاری برای توسعه تکنولوژی در سطح توسعه

بنابراین اگر تکنیک توانست تسهیل بیشتری را در اختیار قرار دهد و به قدرت تولید انبوه هم دست یافت، کالای قبلی را کنار می‌زند و لذا اگر بانک به دنبال سود تضمینی است، تنها نباید نسبت بین عوامل تولید را تنظیم کند بلکه باید به «ابزاری برای توسعه تکنولوژی» مبدل شود. عبارت دیگر بعد از «ارگانیزه کردن»<sup>۲۰</sup> و «تسلیط»، بانک باید در سطح توسعه بررسی شود. در این سطح از بحث مسائلی مانند کهنه شدن تکنولوژی مطرح می‌شود و در آن دیگر بانک مطرح نیست؛ بلکه سلطه سرمایه بر نظام توسعه جریان می‌یابد و بانک در آنجا به عنوان یک ابزار شناخته می‌شود؛ البته نه فقط ابزاری برای تکنولوژی زیرا خود تکنولوژی نیز در این سطح، تابع توسعه سرمایه قرار می‌گیرد.

---

<sup>19</sup> مثال واضح این بحث، در مقایسه ساعت کوکی (مبتنی بر انباشت انرژی دستی) با ساعت دیجیتالی (مبتنی بر انرژی شیمیایی یک پیل الکترانشه) است که همان مقصد را محقق می‌کند اما تکنیک جدید باعث شده راه کم‌هزینه‌تری پیدا شود و با تولید انبوه آن، ساعتی ارزان با کارآمدی بهتر، ساعت کوکی را کنار بزند.

<sup>20</sup> اگر بانک به معنای ارگانیزه شدن سرمایه باشد، آنگاه تنها شرکت‌ها نیستند که عضو بانک هستند؛ بلکه همه افراد حقیقی، دولت و کارمندان جزء بانک هستند، یعنی حقوق کارمندان به حساب بانکی شان ریخته می‌شود که تدریجاً از بانک دریافت و مصرف می‌شود و با بانک با پول اینان حیات دارد. پس مشتریان بانک منحصر به اشخاص حقوقی و حقوقی خاصی که در قالب شرکت ذکر شده، نیستند. لذا همانطور که در یک ارگان (موجود زنده) گازهایی و موادی آلی وجود دارد که لزوماً مانند موجودات زنده نیستند یعنی تغذیه و تحرک و اضافه شدن ندارند، بلکه از تعادلی که در جریان مایعات یا گازهای بدن هست، تغذیه می‌کنند؛ در بانک نیز اشخاص حقیقی همین حکم را دارند.

## بررسی بانک بر اساس فلسفه نظام ولایت در سه فصل:

### ۱. مرکزیت ۲. سازماندهی ۳. ارگانیزه شدن سرمایه

در این جلسه ۲۱ و ۲۲ بانک در سه سطح و سه فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد: فصل مرکزیت بعنوان فصل اول که در آن، بانک بعد از مقایسه با «شرکت» بعنوان مرکزی معرفی می‌شود که جامعه، امکان فعالیت آن را برای تجمع و تمرکز پول به رسمیت شناخته است و در واقع «امکان هویت یافتن مراکز اجتماعی سرمایه» را باعث می‌شود. این مهم از طریق ارائه خدمات ارتباطی و ایجاد امنیت و اعتماد محقق می‌شود. در فصل دوم (سازماندهی) روشن می‌شود که بانک تنها بر انباشت سرمایه‌های مردم متکی نیست بلکه به ایجاد درآمد از پول مردم مبادرت می‌ورزد که برای این هدف، نقش اصلی را «ریا» بعهد گرفته است؛ یعنی پرداخت وام از پول مردم که تنها معامله بی ضرر محسوب می‌شود که این روند به حضور سازمانی بانک در چرخش اعتبارات در جامعه منتهی می‌شود. در فصل سوم، بانک از طریق اولویت بندی بین وام گیرندگان و حذف و ایجاد و بهینه آنها یک حیات جدید اجتماعی را برای سرمایه رقم می‌زند؛ این همان ارگانیزه شدن اجتماعی سرمایه است که مترادف با «مدل برنامه» است و به تحدید مراحل رشد و قوانین می‌پردازد.

<sup>۲۱</sup> لازم به ذکر است که در این جلسه برای انتخاب عنوان مناسب با فصل اول، احتمالات متعددی مطرح می‌شود: «امکان پیدایش هویت مرکزی سرمایه» و «امکان پیدایش مراکز اجتماعی سرمایه»، دوگمانه در توضیح مطلب فوق هستند که در کنار آنان، گمانه «امکان تمرکز عمومی سرمایه» بدلیل انصراف آن به بانک مرکزی کنار گذاشته می‌شود اما احتمال دوم بر احتمال اول ترجیح می‌یابد زیرا احتمال اول به مرحله ایجاد بانک مربوط می‌شود. سپس عبارت «امکان هویت مستقل یافتن مرکزیت اجتماعی سرمایه» بعنوان احتمال سوم مطرح شده می‌شود چون سرمایه در بانک مستقل از موضوع خاص است برخلاف سرمایه در شرکت که به تولید یا توزیع و... معطوف است. اما بعد از آن و با توجه به استقلال سرمایه در بانک از «موضوع» و استقلال سرمایه در شرکت از «مالکیت حقیقی»، عبارت «امکان استقلال هویت اجتماعی سرمایه» بعنوان گمانه چهارم طرح می‌گردد. در انتها، عبارت «امکان هویت یافتن مراکز اجتماعی سرمایه» بعنوان احتمال پنجم ترجیح می‌یابد زیرا قید «استقلال» به «عدم وابستگی بانکها به بانک مرکزی» منصرف است.

<sup>۲۲</sup> در این جلسه دو بحث مفید درباره «علل کاهش ارزش پول ملی» و «ارتباط قواعد تجمع سرمایه با بازار بورس» طرح میشود که بدلیل خروج آن از موضوع بحث، در این نوشته به آن اشاره نشده و علاقه مندان باید به انتهای متن جلسه ۱۸ و ابتدای متن جلسه ۱۹ مراجعه کنند.

## ۱- بررسی بانک بعنوان مرکزی منسوب به همه جامعه و فراهم کننده امکان تمرکز یا تجمع پول از طریق ارائه خدمات ارتباطی و جلب اعتماد مردم (فصل مرکزیت)

موضوع بانک از این جهت که بانک، مرکزی اجتماعی است، یعنی منسوب به همه جامعه است؛ قابل بررسی است، مانند سازمانهایی که در یک موضوع خاص، به همه جامعه مربوط می‌شوند. فرضاً سازمان ثبت برای همه افراد جامعه است و به همه مردم شناسنامه می‌دهد و مربوط یک دسته خاص نیست. در این قسمت از بحث، سازمان بودن بانک، «امکان پیدایش مراکز اجتماعی سرمایه» را فراهم می‌آورد به نحوی که «تجمع پول» در آن ممکن می‌شود. پس موضوع مورد بررسی، امکان و اجازه پیدایش مراکز اجتماعی در جامعه است که خدمات سازمانی ارائه می‌دهند و لذا «مرکزیت یافتن بانک‌ها» مورد دقت نیست<sup>۲۳</sup>، بلکه اجازه حضور تمرکز سرمایه در جاهای مختلف مورد بحث است؛ صرف نظر از اینکه این مراکز در مراحل بعد، با هم یکی شوند. بنابراین در اولین مرحله، خدمات سازمانی (که از صرافی بالاتر است) مطرح می‌شود اما بدلیل عدم شرکت بانک در معامله، لقب «مراکز سازمانی سرمایه» به خود نمی‌گیرد. پس محل بحث، صرف تمرکز است: حاصل خدمات سازمانی، تجمع پول در یک مرکز می‌شود که این تجمع، باعث مرکزیت اجتماعی یافتن سرمایه می‌شود.

### ۱/۱- اشاره به تفاوت شرکت با بانک به پیدایش و ایجاد امکان اجتماعی سازمان سرمایه و منسوب بودن آن به کل جامعه و حضور همه افراد جامعه در آن و عدم تقیید آن به صنف خاص و ایجاد سلول سرمایه‌ای و حضور اصناف در شرکت

بانک ساختاری است که جامعه اجازه پیدایش آنرا داده و امکان اجتماعی سازمان سرمایه ایجاد شده و مرکز، به کل جامعه منسوب می‌شود و بر خلاف شرکت، صنف و قشر و موسس خاص، بعنوان قید آن قرار نمی‌گیرد. در واقع جامعه این امکان را داده تا نهادی به نام شرکت ایجاد شود که معنای آن، امکان ایجاد یک سلول سرمایه‌ای توسط

<sup>23</sup> البته از جهتی می‌توان این مراکز را تحت یک مرکز قرار داد و نام آن را «مرکزیت عمومی سرمایه» گذاشت اما در این صورت بانک مرکزی با شعب زیر مجموعه آن (که نام بانک‌های مختلفی است) مورد بررسی قرار می‌گیرد یعنی هر می‌است که در راس آن، بانک مرکزی قرار دارد.

جامعه است.<sup>۲۴</sup> به بیان دیگر در اینجا ما با امکان اجتماعی برای پیدایش یک هویت روبرو هستیم، ولی باید دقت نمود که این هویت منسوب به همه جامعه نیست، بلکه «امکان» آن منسوب به همه است؛ یعنی جامعه پذیرفته و به رسمیت شناخته که چنین چیزی باشد، نه اینکه جامعه، خود در آن شرکت حضور داشته باشد؛ به خلاف بانک که مرکزی است که همه افراد جامعه می‌توانند در آن حضور پیدا کنند زیرا موضوع کار بانک با کلیه شرکت‌ها متفاوت است. در واقع چرخش مبادلاتی شرکتها نیز بوسیله پول انجام می‌شود و پول موضوعا غیر از کالا و هرگونه خدمات دیگر است و موضوع آن اجتماعی و از قبیل جمع کمی و کیفی است.

– تفاوت سرمایه در بانک به قدرت خرید اعیان و در شرکت به اعیان و بواسطه مبادله پول در بانک و مشکل سهام در شرکت در استقلال از کالا و مالک آنها

لذا اگر قرار شد سرمایه، باشگاه و مرکز اجتماعی داشته باشد و هر کسی که پولی دارد، در آن حضور پیدا کند، سرمایه در بانک با سرمایه در شرکت، تفاوت بسیاری خواهد داشت: در شرکت، «اعیان» (اعتبار، زمین، ماشین، ابزار یا خرید نیروی کار) مطرح است اما در بانک، «قدرت خرید اعیان» طرح می‌شود که گرچه یک بار از کالا استقلال پیدا کرده، ولی به شکل سهام نیست بلکه واسطه برای مبادله همه چیز واقع می‌شود. ضمنا معنا ندارد که سهام دار شرکت، صبح به دکان نانوائی مراجعه کند و در ازای یک سهم، نان مطالبه کند، یعنی سهام شرکت، واسطه در تبدیل و مبادله همه اشیاء نیست، در حالی که اولین خصلت پول، واسطه بودن آن در بین کالاهاست.

---

<sup>۲۴</sup> باید توجه داشت که «سرمایه در شرکت» در امر تولید یا توزیع، مستقل از موضوع نیست، هر چند از آراء و افراد مستقل شده ولی «سرمایه در بانک» مستقل از موضوع (تولیدی و توزیعی و...) است. بعبارت دیگر استقلال سرمایه در بانک، استقلال موضوعی است؛ اما استقلال سرمایه در شرکت، استقلال از اشخاص حقیقی است که از طریق شدن و به رسمیت شناخته شدن شخصیت حقوقی محقق می‌شود و علاوه بر آن، سرمایه از نفوذ اراده مالک نیز مستقل می‌شود که طریق آن، تبدیل پول به سهام و عدم تعلق مالکیت او به عین است.

پس سرمایه در بانک دارای یک مرکز اجتماعی می‌شود و در این مراکز اجتماعی نمی‌گویند: این پول برای چه کسانی است و برای چه چیزهایی می‌خواهد مصرف شود؟ بلکه با خصوصیتی، یک خدمات پولی ارائه می‌شود که نتیجه آن «استقلال مراکز اجتماعی سرمایه» خواهد بود. یعنی پول زمانی در دست صاحبانش است و هر کسی پولی در صندوق یا شرکت یا جای دیگری دارد؛ اما این پولهای متشتت و متفرق در جامعه، در مرکز مستقل داشتن، از صاحبانشان استقلال پیدا می‌کنند و حتی از سایر مراکز هم مستقل هستند و در واقع خود مرکز، مرکز پول است. به عبارت دیگر این امکان فراهم می‌شود که «مراکز اجتماعی سرمایه» از مرکزی که خود دارا و مالک سرمایه بودند، مستقل شود و لذا بانک خود برای خود، مرکزی محسوب می‌شود و از شرکت مستقل است و شرکت بعنوان مرکز اجتماعی سرمایه محسوب نمی‌شود.

## ۱/۲- جلب اعتماد مردم و خدمات ارتباطی توسط بانک، علت بقاء و ثبات اجتماعی آن و پذیرش اجتماعی، علت وجود بانک و هویت آن

نکته بعدی آن است که طریقی تحقق این مرکزیت، به رسمیت شناخته شدن آن توسط قانون است اما باید توجه داشت که هویت یافتن مراکز اجتماعی در جامعه فقط با رسمیت قانونی محقق نمی‌شود؛ بلکه به پذیرش و رسمیت اجتماعی نیز بستگی دارد. پس یک مرتبه از هویت قانونی، «علت وجود» بانک شده و یک مرتبه از هویت اجتماعی، «علت بقا» آن می‌شود. در توضیح باید گفت که در شرکت، سهام داران خود پول داشتند و تا توسط قانون به رسمیت شناخته می‌شدند، می‌توانستند پولها را کنار هم گذاشته و فعالیتشان را آغاز کنند؛ اما پول بانک لزوماً در ثبات اجتماعی و بقاء آن اصل نیست؛ بلکه رفت و آمد مردم و سپردن پول در بانک، منشأ ثبات اجتماعی آن می‌شود. لذا در صورت فقدان مشتری و عدم جلب اعتماد، بقا پیدا نمی‌کنند. بنابراین بقاء بانک، به بقاء رفت و آمد مشتری، بقاء «خدمات اجتماعی»، «خدمت گذاری» و «خدمت پذیری» باز می‌گردد زیرا «تأمین امنیت» و «خدمات ارتباطی» علت بقاء بانک است. تا اینجا بحث درباره «ثبات» بانک بود.

## ۲- ایجاد درآمد و سودآوری از پول مردم و نه از خدمات بانکی با محوریت ربا بمعنای حضور سازمانی بانک در چرخش اعتبارات (فصل سازماندهی)

### ۲/۱- سودآوری از سرمایه‌های مردم، علت گسترش شبکه بانکی نه انباشت سرمایه‌ها

در ارائه خدمات توسط بانک، هرچه شبکه گسترده تر باشد، انباشت پول بیشتری پیدا می‌کند، منتهی نکته مهم این است که انباشت پول صرفاً به منظور ارائه خدمات نمی‌تواند برای بانک حتی قدرت افتتاح شعبه های جدید را ایجاد کند؛ یعنی قدرت ایجاد شعبه در همه نقاط باید از طریق خاصی ایجاد شود.

بعنوان مثال بانک صادرات ظاهراً دارای سیزده هزار شعبه است. اگر متراژ متوسط هر کدام از شعبات پانصد متر باشد و ضرب در سیزده هزار شود، حدود هفت میلیون و پانصد هزار متر مربع ساختمان می‌شود که اگر متوسط قیمت آن - ولو در زمان طاغوت - متری هزار تومان باشد، هفت و نیم میلیارد تومان فقط پول ساختمان (غیر از تأسیسات و خدمات) می‌شود که این حجم از مالکیت بدون سرمایه گذاری ممکن نیست و غیر از سرمایه باید یک نحوه سودآوری از سرمایه گذاری سرمایه گذاران هم وجود داشته باشد تا امکان راه اندازی این مقدار شعبه فراهم شود.

### ۲/۲- ایجاد درآمد و سودآوری از پول مردم (و نه از خدمات ارتباطی) از طریق خرید و فروش ارز و اسناد توسط بانک، علت توسعه و گسترش و تحرک آن

بنابراین در مرحله دوم، سودآوری بانک از پول مردم و نه از پول بانک مطرح می‌شود. در واقع «خدمات پولی» از شکل بی درآمد بودن به شکل با درآمد شدن، تبدیل شده است به این صورت که بانک وارد بازار معاملات ارزی شده و به «خرید و فروش ارز» مبادرت می‌کند؛ یعنی یک سوم از پول مردم که نزد بانک نگهداری می‌شود، در خرید ارز سرمایه گذاری شده و بعد فروخته می‌شود که سر جای خود کار سود آوری است. یا با پول مردم «خرید اسناد» انجام می‌شود که این هم غیر از خدمات ارتباطی است.



پس بانک در این مرحله مفهوماً تجارت و سودآوری دارد اما نه سودآوری از طریق خدماتی که قبلاً ارائه می‌داد و کارمزد می‌گرفت، بلکه سودآوری از سرمایه مردم به نفع خود که همین «سود آوری از سرمایه» علت توسعه و گسترش بانک می‌شود و این گسترش مرتبه ای از مرحله «تحرک» است.

### ۲/۳- بررسی سود و زیان معاملات بانکی و متغیر اصلی شدن «ربا» در تحرک بانک بدلیل بی‌ضرر بودن اعطای وامها

در این میان یکی از معاملاتی که بانک انجام می‌دهد، معامله بی‌ضرر است؛ یعنی در خرید اسناد و حتی در خرید و فروش ارز امکان - هرچند کم - وجود دارد که باید این ضرر را به حداقل برساند؛ ولی در اعطاء وام، ضرر بسیار کمتر و سود بسیار بیشتر است. بنابراین تحرک بانک به وسیله ربا انجام می‌شود یا لاقلاً متغیر آن ربا است.

### ۲/۴- ایجاد رابطه بین سرمایه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی بمعنای سازماندهی جریان پول و جلب و توزیع پول برای بهینه و فعالتر کردن بخشها نسبت به هم (ایجاد رشد)

لذا هنگامی که سرمایه‌ها از طرف مردم به بانک سرازیر می‌شوند و از آن طرف به مردم وام داده می‌شود، در واقع امر جدیدی حادث شده و به وسیله فعالیت‌های اقتصادی رابطه‌ای بین سرمایه‌ها برقرار می‌شود، بدون اینکه مالکین سرمایه اصلاً در جریان باشند. به عبارت دیگر بانک به جلب پول و توزیع پول می‌پردازد و مرکز پول، بعد از ثبات اجتماعی، پذیرش اجتماعی هم پیدا می‌کند، مانند بستری که برای پیدایش مقوله ای ایجاد می‌شود: تا به حال آن چیزهایی که به این مرکز آمده بودند، به یک دیگر ربط ارگانی نداشتند؛ یعنی گاه مرکز مخابرات، خدمات ارتباطی می‌دهد که در آن در صحبت کردن افراد هیچ گونه حضوری ندارد و در آن دخل و تصرفی نمی‌کند. ولی گاه پتانسیلی تجمیع می‌شود که فرد می‌تواند روی آن پتانسیل‌ها حضور پیدا کرده و در خود عملی که فعالیت طرفینی است شرکت کند.

پس سازماندهی جریان پول به معنای تنظیم این مهم است که پول از کجا وارد شود و به کجا برود و بازگردد. این پول در حقیقت بین پول‌های جامعه حضور پیدا کرده است: از این طرف پول می‌آید، از آن طرف پول داده می‌شود و در این میان بانک سودی می‌برد که باعث یک نحوه رشد برای آن و منشأ قدرت راه اندازی شعبات جدید و افزایش

مداوم قدرت جذب بانک می شود، گرچه اثر حضور آن در ساختارهای بزرگ پولی هم ملاحظه نشود. لذا سیزده هزار شعبه بانک صادرات لزوماً به وسیله اعطای وام خاص نیست، بلکه به دلیل خدمات گسترده ایست که بیشتر بوسیله وام معمولی ارائه می شود. پس در این جا اطلاق «سازماندهی اعتبارات» صحیح است؛ ولی توانایی عمل ارگانیزه هنوز بوجود نیآمده است به این صورت که مثلاً یک بخش را نسبت به بخش دیگر بهینه و فعال تر و یا کمتر کند.

به عبارت دیگر بانک در این مرحله و در برخورد با مشتریها، به موضوع کار آنها توجهی ندارد، بلکه فقط قدرت سود دهی آنها را ملاحظه میکند. لذا با این فرض گفتن «سازماندهی چرخش اعتبارات» صحیح نیست، بلکه «سازمان خدمات چرخش اعتبارات» صحیح است. در واقع با پیدایش این حضور هنوز نمی توان لقب ارگانیزه شدن به آن داد<sup>۲۵</sup>، چون تا به حال فقط سازمان جریان ارتباطات ایجاد شده است. پس بانک تا اینجا از سازمانی که فقط خدمات چرخشی به بیرون ارائه می دهد، خارج شده و حضور سازمانی در چرخش اعتبارات پیدا کرده است؛ یعنی مقدار پولی را که دارد برای خودش نیست؛ بلکه از جامعه است.

---

<sup>۲۵</sup> البته باید توجه داشت که یک نحوه از ارگانیزم در این مرحله وجود دارد اما ارگانیزم در حال رشد به معنای نهاییش نیست. به عبارت دیگر اگر یک ارگانیزم و یک تکاملی قائل شویم، به این معناست که: ۱. ابتدا تولد یک موجود است، ۲. بعد مراحل رشد است و ۳. آن وقت توسعه اش را باید در تکامل دید که این، مساوی با ارگانیزه شدن در بانک است. لذا صحیح است که «جریان پول» در مرحله سازماندهی واقع می شود اما ارگانیزه شدن درباره «سرمایه» است.

## ۲/۴/۱- سودآوری از پول مردم بوسیله ربا، علت آغاز سلطه‌گری و رشدپذیری گسترشی برای بانک بعنوان حضور سازمانی برای سرمایه اجتماعی

به بیان روشن تر در این سطح، بانک از طریق «ربا» به دنبال سودآوری از پول مردم است؛ یعنی سود از سرمایه‌ای که در جامعه است؛ یعنی سرمایه اجتماعی بدست می‌آید.<sup>۲۶</sup> بانک در اینجا رشد پذیر است، چون ربا می‌گیرد؛ ولکن ارگانیزم، توسعه ندارد، ولی در ابتدای ورود به سلطه‌گری است.

در این مرحله بانک بعنوان یک سازمان حضور دارد، ولکن رشد آن گسترشی است نه رشد هویتی؛ یعنی واحد پولی در این روند رشد نمی‌کند، ولی گسترش پیدا می‌کند. گسترش پول برای بانک، گسترش محسوب می‌شود، اما برای سرمایه، گسترش نیست، بلکه برای سرمایه «سازماندهی» است؛ زیرا پول سنگین تر نمی‌شود؛ همه تسهیلات پولی داده می‌شود و بعنوان مثال جاده‌ها کشیده می‌شود و بهینه انجام می‌شود، اما پول سنگین تر نمی‌شود. البته سازماندهی با تعریف پیش گفته، کار بانک مرکزی نیست بلکه مربوط به بانکهای کوچک است.

## ۳- تعریف سرفصل ارگانیزه شدن به حیات اجتماعی جدید برای سرمایه در سلطه‌گری بر انسان از طریق تحدید مراحل رشد و قوانین در تناسب با «سطح توسعه» و مقوله «مدل» بعنوان هماهنگ کننده قواعد پرورش

اما در فصل سوم، ارگانیزه شدن به این معنا است که سرمایه، حیات اجتماعی جدید و حیاتی سلطه‌گرانه پیدا می‌کند. سوال مهم در اینجا این است که آیا تنظیمات و روابط نظام سرمایه داری، تابع قوانین سرمایه است یا سرمایه، تابع نظام سرمایه داری است؟ جواب اصلی با بحثی که آمد روشن شد: اگر گفته شود که رشد، گسترش و

---

<sup>۲۶</sup> باید توجه داشت که سودآوری از انباشت سرمایه با هزینه‌های دریافتی برای نگهداری از آن غیرقابل مقایسه است. فرضاً اگر فردی می‌خواست بهره‌ای بگیرد و قرار بود که برای گرفتن پول او محلی اجتماعی ایجاد شود و آن محل می‌خواست پول زحماتی را که می‌کشید، بگیرد، طبیعتاً مبلغ قابل توجهی (حتی یک صدم هم) بدست نمی‌آمد؛ مانند آنکه در موزه‌ها اجناس عتیقه به قیمت صد میلیون تومان تا یک میلیارد وجود دارد در حالی که تنها دو پلیس از آن مرکز مراقبت می‌کنند.

آیا خدمت دریافت پرداختی که بانک انجام می‌دهد مثل آن موزه نیست؟ که یک انبار دار دایمی و یک دفتر ثبت الی آخر دارد که مرتباً متحرک است. پس این مبالغ چیزی نیست و به حساب نمی‌آید، یعنی انباشت دو سوم سرمایه نسبت به چرخش قابل پیش بینی برای مشتری‌ها نیست، ولی مجموعه آن برای بانک، قابل محاسبه است.

توسعه «سرمایه به نفسه» قاعده‌مند است و معادله دارد؛ آنگاه باید معادله آن را در تنظیم نظام اجتماعی رعایت کرد یعنی اگر برای خود سرمایه قواعدی قائل شدیم که با سلطه آن قواعد، سرمایه به نظام سازی مبادرت میکند؛ در این صورت نظام سرمایه‌داری در تعریف سرمایه اصل نیست بلکه سرمایه در نظام اصل می‌شود و لذا نظام هم به نظامی که در آن سرمایه‌داری می‌کنند، تعریف می‌شود. گانه در این نظام، نگهداری قواعد رشد سرمایه را فراهم می‌آورد و به آن اجازه رشد می‌دهید. اما اگر گفته شد نظام سرمایه‌داری اصل در سرمایه است؛ به این معنا خواهد بود که خود سرمایه هویتی ندارد. بنابراین وقتی شرکت اختیارات را از مالکین حذف می‌کند و طلب استقلال نسبی می‌کند - در حدی که خود شرکت برای تعیین مدیر، قانون دارد - به معنای آنست که خود، نظامش را تعریف می‌کند، منتهی به صورت نظام سلولی؛ مثلاً خود شرکت می‌گوید این مدیر عامل کارآیی ندارد و او را تغییر می‌دهد یا خود، مالکی را رد می‌کند و مالک دیگری را می‌آورد. این روند نشان می‌دهد که خود سرمایه، موضوع بحث قرار گرفته و این شرکت، سلول اوست. ولی پول این‌گونه نیست؛ زیرا تخصیص موضوعی به کار خاص ندارد و واسطه بین همه کارها است. پس اگر پول از دید سرمایه ملاحظه شود و بخواهد سازمان پیدا کند و ارگانیزه شود؛ باید مسافت طولانی‌تری طی کند و آنگاه اگر سرمایه توانست در سطح ارگانیک قرار بگیرد، می‌تواند همه سلول‌ها را به هم متصل کند و لذا با این فرض «ساختار سلولی، ساختار سازمانی و ساختار ارگانیزه شدن» بدست آمد. معنای حیات سلطه‌گرانه، تعریف انسان به صورت کالایی است که این روند از رسمیت یافتن ربا آغاز می‌شود اما در سطح توسعه حتی کالایی کردن انسان هم مطرح نیست، بلکه هر مرحله تحدید می‌شود و قوانین بهداشت، قوانین فرهنگ و هر چیز دیگر در اختیار آن قرار می‌گیرد؛ مثلاً در تولید نسل بیش از دو فرزند را ممنوع می‌داند. به عبارت دیگر تسلیط یک عده بر یک عده دیگر به وسیله ارگانیزه شدن سرمایه انجام میشود و در بلوغ آن، انسان، کالای استاندارد می‌شود؛ یعنی مشخص میشود که تعداد تولدش چقدر باشد و چه چیزی را بخواند و کجا اشتغال پیدا کند و....

البته باید توجه داشت که مفهوم کمال قابلیت این را دارد که گفته شود: پرورش موجود زنده (ارگان) فی نفسه امر مهمی است که می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد تا «قواعد پرورش» آن هماهنگ شود. لذا اگر قواعد پرورش در مرحله بعد ملاحظه شود، حتماً این مرحله، مرحله ارگانیزه شدن است، چون کار «مدل» بحث از قواعد پرورش

است. مثلاً اگر اهلی کردن یک حیوان مدنظر باشد، یک مرحله، مربوط به تولد آن حیوان و یک مرحله، مربوط به پرورش آن است که در اینجا ارگانیزه شدن، متناظر با مرحله تولد است.

#### ۵/۱- تبدیل بانک به ارگانیزم در صورت سازماندهی چرخش اعتبارات از طریق حضور واحد پولی در حذف و گسترش عوامل تولید ثروت

اما اطلاق لقب ارگانیزه و عللی که موجب استعمال این لقب است، چیست؟ علت اول، «عملیات گردش اعتبارات» است که در مقابل «خدمات گردش» مطرح می شود. به عبارت دیگر گاه بانک، «سازمان خدمات چرخش اعتبارات» می شود و گاه به «سازماندهی چرخش اعتبارات» می پردازد. در واقع به کارگیری کلمه سازماندهی زمانی صحیح است که به یک دسته بیشتر وام بدهید و به دسته دیگر وام کمتری بدهید و بخشی را نسبت به بخش دیگر فعالیت کنید؛ یعنی وارد «حذف و ایجاد» شوید که این بمعنای شروع فعالیت ارگانیزم است؛ در حالی که در فصل سازماندهی، توجهی به موضوع کار وام گیرندگان نمی شد و تنها قدرت سوددهی آنها ملاحظه میشد.

سیاست گذاری توسعه، خدمت گذاری دولت برای بانک و سرمایه، سنگین تر شدن پول، بررسی بانک مرکزی و سیاست گذاری پولی و یا شورای پول و اعتبار بجای بررسی بانکهای کوچک، حضور واحد پولی در حذف و گسترش عوامل تولید ثروت (یعنی حضور در اینکه چه چیزهایی را حذف و چه چیزهایی را اثبات کند) و وحدت بانک با دولت از شاخصه های این فصل است. ضمناً بحث «مدل برنامه»، مترادف با ارگانیزه شدن سرمایه است و در آن، سلولهایی که در مراحل اولیه حیات جنینی داشتند، سازمان و هویت جدیدی می یابند.

#### ۵/۳- «مرکزیت و تجمع پول در مرحله اول» علت امکان «سازماندهی» و «ایجاد سازمان در مرحله دوم» «علت امکان ارگانیزه شدن سرمایه در مرحله سوم»

البته باید به ارتباط بین این سه فصل توجه داشت: هم زمان با هویت یافتن بانک و ایجاد مرکزیت برای آن در فصل اول، امکان «سازماندهی» بوجود آمد همچنان که نفس تحقق «سازماندهی»، امکان ارگانیزه شدن سرمایه را فراهم

می کند و لازمه ارگانیزه شدن، وجود سازمان است؛ بعبارت دیگر در میان ملتی که بانک مطرح نیست، سیاست گذاری پولی معنا ندارد زیرا سیاست گذاری پولی فقط به مقدار پولی که شخص دولت آن را واجد است و می تواند تزریق کند و وام دهد، مربوط است و قدرت دخالت در چرخش پول مردم را باعث نمی شود. بعنوان مثال همان طور که جنین باید چهار ماه رشد کند تا اندام پیدا کند و حلول روح ممکن شود؛ مرکزیت یافتن باید محقق شود تا امکان ایجاد سازمان فراهم شود و تحقق سازمان هم لازم است تا مقدمات ارگانیزه شدن آماده شود.

#### ۵/۴- بانکداری صنعت اول در سوئیس بمعنای تواطو جهانی و اعتبار سیاسی در صنعت بانکداری و تولیدات، صنعت اول در بقیه کشورها

اما در بین کشورها، سوئیس تنها کشوری است که بیشترین درآمدش را از ارز دانشجویی و نزول بانک به دست می آورد و اعتبار بانکهای آن به اندازه ای است که مردم حتی برای سپرده گذاری در آن هم حاضر هستند پول پرداخت کنند. در واقع بانک سوئیس غیر از اعتبار اقتصادی که خیلی از بانکهای بزرگ دنیا دارند، اعتبار سیاسی هم دارد و معنای اعتبار سیاسی آن است که به هیچ قیمت حاضر به اعلام اسامی سپرده گذاران و مقدار سپرده های آنان نیست. بنابراین هر کس از هر کشوری اگر بدنبال افشاء نشدن سپرده های خود باشد، در بانکهای سوئیس افتتاح حساب می کند و به همین دلیل هم سوئیس می تواند رباهای بزرگ و سنگین جهانی بدهد چون حجم پولی که جذب کرده، بسیار زیاد است.

ممکن است سوال شود که چرا کشورهای پیشرفته چنین فعالیتی ندارند. پاسخ آن است که کشورهای دیگر تولیدات رسمی دیگری دارند که طبیعتاً به استخراج منابع و فروش بازار نیازمندند و در واقع مشابه شرکتها کار می کنند. وقتی این گونه شد، دستگاه سیاسی این کشورها باید تابع منافع شان در استخراج منابع باشد، ولی سوئیس تنها کشوری است که برای خود صنعت و روابط تولیدی خاصی تعریف نکرده و در عوض، بانک را صنعت اصلی خود قرار داده است؛ یعنی درآمد ارزی آن بر اساس ربا و پذیرش دانشجویان است؛ یعنی دانشجویان بیایند و پول خرج کنند و بانکها هم پول بگیرند و ربا دهند. علاوه بر این که غرب هم از بقاء سیاسی آن حمایت کرده است؛ یعنی یک جزیره پولی ایجاد شده که هیچ گونه تهدیدی نمی شود، مثلاً پیشرفت سلاحهای هسته ای منشاء هیچ دغدغه ای مانند به خطر

افتادن تمامیت ارضی یا رژیم سیاسی سوئیس نمی‌شود. در واقع یک حالت کنسرسیومی برای خود غرب و آمریکا ایجاد شده تا در یک منطقه بانکی درست کنند و آن را از بین نبرند؛ یعنی برای حفظ استقلال سوئیس، توطئه جهانی شکل گرفته است. مسئله دیگر این است که سوئیس از تنها کشورهایی است که در جنگ بین الملل دوم از آلمان صدمه نخورد و هنگامی که آلمان سعی کرد این کشور را تصرف کند، رئیس جمهور مردم را مسلح کرد و گفت من لشکری جز خود مردم ندارم و لذا آلمان موفق به تصرف آن نشد. در واقع بی طرفی این کشور زمانی پذیرفته شد که تمامی ملت خود را مسلح کرد و اعلام کرد این ملت است که از خود دفاع می‌کند و ما ارتشی جز خود مردم برای مقابله نداریم.

بنابراین در ماهیت قضیه، تفاوتی وجود ندارد و پرداخت هزینه برای خدمات به این دلیل است که تجمع بیشتری حاصل میشود؛ یعنی در فصل اول عملکرد قوی تری دارند و لذا در فصل دوم هم می‌توانند قوی تر عمل کنند. یعنی اعتبار بانکهای این کشور، بصورت جهانی (و نه درون کشوری) تعریف می‌شود و طبیعتاً وام و سپرده‌های آن هم می‌تواند جهانی باشد.

## تبیین عوامل تحرک بانک بعنوان علت «متغیر اصلی شدن سرمایه بصورت اجتماعی» در

### سطوح توسعه، کلان و خرد

در این جلسه بعد از پاسخ به سوالات درباره هویت بانک و یادآوری مباحث گذشته، به بررسی عوامل تحرک بانک در یک سیر پژوهشی پرداخته می شود و در نهایت، احتمال سوم که مبتنی بر تقسیم فعالیت های بانک است، برگزیده می شود و روشن می شود که چگونه با ۱. سودآوری از تجمع ارتباطی، ۲. تضمین سود و ۳. سودآوری از چرخش نسبی، بانک، سرمایه را از عامل تولید کالا به عامل تولید ثروت آن هم در سطح اجتماع تبدیل می کند. سپس به انعکاس همین روند در دو سطح کلان و خرد پرداخته می شود: در سطح کلان، برتری قانونی و نرم افزاری سرمایه در میان عوامل تولید ثروت از طریق رسمیت یافتن «سود تضمینی»، جایگزین کارآمدی سرمایه در عملیات تولید می شود و در سطح خرد، انحصارات و امتیازات و سایر ابزارهای اجتماعی، «تامین، تبدیل، مصرف» را به نفع سود سرمایه بهینه می کنند.

## ۱- تبیین هویت ارتباطی بانک و موضوع آن، تبدیل کالا به پول بمعنای تاسیس آن متقوم به پول و

### علت تجمع سرمایه در آن در پاسخ به سؤالات

#### ۱/۱- ارائه خدمات ارتباطی نسبت به پول بمعنای اخذ «تردد و رفت و آمد» موضوعاً در بانک (مثال تفاوت

#### قواعد پارکینگ با قواعد ترافیک) علت تجمع سرمایه در بانک

یک نکته مهم این است که موضوع بانک این نیست که مردم در آن پول بگذارند. یعنی بانک وقتی موضوعاً در موضع خدمات ذکر می شود، بجای اشاره به قرار دادن پول توسط مردم در آن، باید گفت مردم «خدمات ارتباطی» خود را در بانک قرار می دهند و معنای عینی خدمات ارتباطی آن است که کسی در بانک پول می گذارد تا چکی بکشد و فرد دیگری آنرا وصول کند.



”خدمات ارتباطی“ یعنی در خود موضوع خدمت، «آمد و رفت» اخذ شده است. به عبارت دیگر گاه گفته می شود: به آمدن مردم، پول جمع می شود و به رفتن شان، بانک خالی می شود اما گاه می گوئید: بانک، محل آمد و شد است و موضوعاً در آن «تردد» اخذ شده، است؛ یعنی پیدایش تجمع، لازمه قهری این تردد است. مانند ترافیک که قواعد آن، همانند قواعد پارکینگ نیست چون ترافیک یعنی حمل و نقل در خیابانهای این کشور چگونه تقسیم شود که کار قفل نشود. پس فرق بین بانک و شرکت اولاً به موضوع فعالیت بانک، یعنی پول است. در واقع موضوع بانک که تجمع سرمایه است اصلاً بمعنای جلب مشتری برای فروش یک کالا نیست و حتی برای ربا دادن هم نیست؛ مهمترین قدرت بانک این است که رفت و آمد در آن افزایش یابد.

## ۱/۲- تمثیل بانک به فلکه مرکزی شهر و تمثیل شعب آن به فلکه های محلی از نظر تسهیل زمانی چرخش پول

بهترین مثال برای بانک از نظر علمی، فلکه ای است که همه خیابان ها به آن ختم می شود و مردم در رفت و آمدشان مجبورند دور آن یک دور چرخ بزنند و عبور کنند که این «فلکه مرکزی» می شود، بعد از آن «فلکه های محلی» است که افراد دو یا چهار کوچه برای عبور مجبورند دور این فلکه ها بچرخند. پس می توان مانند فلکه های محلی، شعبه هایی برای بانک قائل شد، یعنی همانگونه که ایجاد فلکه ها و میدان هایی برای تسهیل رفت و آمد لازم است و با فقدان فلکه، عبور و مرور گره می خورد؛ برای تسهیل ارتباط در کار بانک هم ایجاد شعبه لازم است. البته فلکه ای که دور آن می چرخند از شعبه بانک بسیار ضعیفتر عمل می کند چون بانک ” فلکه زمانی “ اقتصاد است.

## ۱/۳- تبیین عینی اهمیت تسهیل زمانی ایجاد شده توسط بانک و پول در معاملات

مردم برای اینکه شمردن و دادن و گرفتن پول زمان کمتری ببرد، چک را می پذیرند، در صورتی که چک (چه بی مدت و چه مدت دار که مانند معاملات نسبه است) هیچ گونه امتیازی ندارد اما برای یک بازرگان - در حالی که پول نقد هم دارد - بسیار مهم است چون نوشتن کلمه «صد هزار تومان» با شمردن صد هزار تومان اصلاً برای او قابل قیاس نیست همانطور که نوشتن «یک میلیون تومان» با شمردن یک میلیون تومان یا نوشتن

«پنجاه میلیون تومان» و شمردن پنجاه میلیون تومان برای او قابل قیاس نیست.<sup>27</sup> این امر همانند واسطه بودن پول و نقش تسهیلی آن در معامله است زیرا با وجود پول دیگر لازم نیست شخص دارای مداد و محتاج به کاسه در شهر به دنبال یافتن کسی باشد که کاسه دارد و مداد می خواهد بلکه هر مقدار از هر چیز را که متناسب با قدرت خرید طرف مقابل باشد، در کوتاهترین زمان در اختیار او قرار می دهد.

کار بانک هم از سنخ خود پول و تسهیلات پولی است یعنی زمان چرخش پول را به شدت تسریع می کند. مثلاً برای یک معامله می گوید: روی یک کاغذ مبلغ ده میلیون را بنویسید که اگر قرار بود این مبلغ با اسکناسهای هزارتومانی شمرده شود و هر بسته هم صد هزار تومان بود، در این صورت هر یک میلیون، ده بسته می شد و ده میلیون، صد بسته می شد و لازم بود ده هزار برگ بشمارد، در حالی که بوسیله چک به جای شمردن ده هزار برگ، می توان نیم سطر نوشت و شخص گیرنده هم آن را نمی شمارد، بلکه از دفتری که بنام خریدار است به اسم فروشنده وارد می شود. پس «آمد و شد» موضوعاً، موضوع کار بانک است که بوسیله آن «تجمع» پیدا می شود. بنابراین تبدیل کالا به پول، هویت سرمایه و موضوع کار بانک است و لذا نه تنها بانک مربوط به کالا نیست بلکه قبل از اینکه پول بوجود بیاید نمی توان بانک تأسیس نمود.

#### ۱/۴- بازگشت تفاوت عمده بانک با شرکت به موضوعیت «ارتباط» برای بانک (و نه سرمایه گذاری)

همچنین «عمومیت پذیرش نا محدود افراد» هم نمی تواند جزء تفاوت های عمده بانک با شرکت باشد. چون جوهره این تفاوت به آن است که معاملات بانک، موضوعاً «رفت و آمد» و «ارتباط» است و همانطور که «کلمه» در وضع یا «تلفن»، موضوعاً برای ارتباط است و خاصیت دیگری ندارد؛ بانک هم موضوعاً برای تسهیلات ارتباطی است و صحبت از پذیرش به صورت شرکتی نیست چون بانک برای سرمایه گذاری ایجاد نشده است و اینگونه نیست که گفته شود افرادی سرمایه می گذارند و افرادی هم سرمایه می برند و لذا همیشه یک مقدار انباشت سرمایه پدید می آید، بلکه باید گفت مسئولیت بانک، ارتباط است و نتیجه ارتباط، «تجمع» است پس بحث حتماً درباره «تجمع» آن هم از نوع «ارتباطی» و نه از نوع «شرکتی» است.

<sup>27</sup> لذا معاملات «کالا به کالا» در قدیم بسیار با زحمت انجام می شد اما معاملات «کالا به کالا» در این زمان کاملاً متفاوت است: اطلاعات، موجود است و بوسیله اطلاعات می توان بلافاصله پیدا کرد که چه کسانی مشتری چه نوع کالائی هستند که این مهم در توناژهای بزرگ و نسبت به کالاهای استراتژیک مثل نفت و انرژی و امثال ذلک انجام میگیرد.

۲- معرفی عوامل تحرک بانک به ۱- سودآوری از تجمع ارتباطی ۲- تضمین سود به صورت نسبی و مطلق ۳- سودآوری از چرخش نسبی در حوزه بانکی و تاثیر آن بر متغیر اصلی شدن سرمایه بعد از بررسی دو احتمال دیگر

با توجه به این که سرمایه رفتاری قبل از حضور در بانک (مراکزی برای تجمع سرمایه) دارد، باید بعد از پیدایش این مراکز نیز رفتاری داشته باشد تا منشأ یک فعالیت جدید اجتماعی بشود. در واقع سرمایه در جریان ارزش افزائی واقع می‌شود که این اضافه شدن به چند صورت قابل تصور است و سؤال این است که بانک با قدرت پولی خود چه می‌کند؟

۲/۱- گسترش خدمات ارتباطی بعنوان عامل اولیه تحرک بانک بمعنای حضور پول در کلیه فعالیتها و علت تجمع سرمایه

اولین عامل تحرک بانک، به «خدمات» باز می‌گردد، یعنی اصولاً معنای تجمع پول بدلیل خدمات و نه بدلیل سودآوری سرمایه است و به عبارت دیگر سپرده گذاری برای سود، اولین پایگاه پولی بانک نیست، بلکه اولین پایگاه پولی بانک، ارائه خدمات است. البته این به معنای نفی آن عده نیست که برای سود تضمینی به سرمایه گذاری در بانک رو می‌آورند و قدرت ریسک هم ندارند؛

۲/۱/۱- محال بودن انجام امور جامعه بوسیله ربا منهای کار، علت تعداد بسیار کم دریافت کنندگان سود نسبت به شاغلین به کار در جامعه (سود تضمینی اولین پایگاه پولی بانک نیست)

اما مهم آنست که تعداد این گروه در جامعه بسیار محدود است و پول این عده (که سود می‌خواهند و کار نمی‌کنند) بسیار کم است در حالی که همه مردم مشغول کار هستند. فرضاً اگر جمعیت ایران، هفتاد میلیون نفر باشد، حتی درباره ده درصد این جمعیت هم نمی‌توان گفت که این عده بی‌کارند و از راه سود سپرده گذاری در بانک زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای، مردم از صبح تا شام مشغول تولید و یا توزیع هستند و فعالیت اقتصادی دارند و محور کلیه این مبادلات و فعالیتهای اقتصادی «پول» است: از استادی که یک منشی با حقوق ماهیانه استخدام کرده تا شخصی که سوار تاکسی می‌شود، پول می‌پردازد. پس پول در کلیه فعالیتها حضور دارد و نمی‌توان جامعه‌ای را فرض کرد که در آن حجم سود سرمایه سپرده بیش از فعالیتش باشد. بلکه ممکن است که مثلاً در کشور سوئیس، پول کلانی جمع شده باشد، اما این پولها تنها مال کشور سوئیس نیست،

بلکه افرادی در مناطق دیگر کارهایی می‌کنند و بعد این پولها بدست عده ای در سوییس سرمایه گذاری می‌شود. به تعبیر بهتر، حجم فعالیت اقتصادی در برابر حجم پول کسانی که تنها کارشان سپرده‌گذاری برای دریافت سود است، قابل قیاس نیست. پس گرفتن ”ربا“ و انجام امور جامعه بوسیله آن، منهای کار، محال است؛ یعنی تصویر یک جامعه بسته که هیچ چیزی در آن وارد یا خارج نمی‌شود تا عده‌ای ربا بگیرند؛ محال است.

**۲/۱/۲- تعمیق تسهیلات و خدمات در دسترس، سریع و مکانیزه، علت تجمع کل سرمایه‌ها در مرکزیت بانک از طریق نقش واسطه‌ای پول نسبت به حجم فعالیت‌های اقتصادی (مثال شبکه هیدرولیک)**

لذا فعالیت‌های اقتصادی واسطه‌ای بنام ”پول“ دارد که این واسطه، قدرت کل آن جامعه از نظر اقتصادی را دربر می‌گیرد و سعی بانک بر آن است که کل این قدرت را بگونه‌ای وارد مراکز کرده و همه سرمایه‌ها را در آن جمع کند. هر چند موفق به جمع آوری کل سرمایه‌ها نمی‌شود ولی به نسبت می‌تواند سرمایه فعالیت‌های اقتصادی کل جامعه را به مرکز بیاورد. به هر نسبتی که بانک این کار را با موفقیت بیشتری انجام دهد، قدرتش افزایش می‌یابد و یکی از شرایط این موفقیت، قابل دسترسی بودن تسهیلاتی است که بابت خدمات ارائه می‌دهد؛ یعنی باید این تسهیلات را در همه جا و بصورت سریع و مکانیزه شده در اختیار مردم قرار بدهد و سرویس‌های خدماتی آن از تحرک بالائی برخوردار باشد. بعنوان مثال اگر مردم در بانک یک ساعت در صف بایستند کم کم پول‌های خود را به بانک نمی‌سپارند، ولی اگر تعداد شعب به اندازه ای باشد که هر کسی در اولین شعبه با کمترین زمان بتواند کارش را انجام دهد، حتماً به بانک رجوع می‌کند. پس به میزان قدرت بانک در ارائه تسهیلات، پول تجمع و انباشتگی پیدا می‌کند. لذا آمد و شد و جریان پول در این مرکز باید مثل یک شبکه هیدرولیک باشد که از استخراج منبع تا رسیدن به مصرف، مرتباً آب را می‌چرخاند.

**۲/۲- تبیین ارزش‌افزایی و تحرک بانک به چرخش پول توسط بانک در فاصله زمانی بین تولید و مصرف بعنوان مهمترین عامل انباشت سرمایه، علت ایجاد شعب جدید و ارائه خدمات بیشتر و انباشت بالاتر**

در این میان بانک می‌تواند از زمان کوتاه انباشتگی بهره‌گیری کند چون انباشتگی آن اصولاً انباشتگی زمانی است. یعنی اگر در پولی که مردم در بانک می‌گذارند «زمان» ملاحظه نشود، گفته می‌شود: همه پول‌های خود را پس می‌گیرند و هیچ کس حاضر نیست پولش را به بانک ببخشد! ولی واقعیت آن است که شخصی که هزار

تومان در بانک قرار می‌دهد گاهی ممکن است تا چند ماه آن را دریافت نکند مخصوصاً زمانی که مبلغ، خردتر باشد و بصورت سپرده هم نباشد. وقتی افراد دو یا سه ماه پول خود را در بانک گذاشتند و این پول مدتهای متناوبی در بانک ماند، (مثلاً امروز کسی پول می‌گذارد و صد روز دیگر برداشت می‌کند و در همان روز شخص دیگری پول می‌گذارد و مدت دیگری برداشت می‌کند) به این معناست که گویا این صد تومان همیشه در دست بانک است و تنها مالکان آن تغییر کرده‌اند. بنابراین زمان بین تولید و مصرف اجتماعی مهمترین امر در ایجاد انباشت است و اگر چرخش پول بین زمان تولید و مصرف، موجب انباشت شد و بانک هم توانست از این انباشت سرمایه به نفع ارائه بیشتر خدمات بانکی استفاده کند، مجدداً انباشت جدید پیدا می‌شود. لذا اگر بانکی که در مرکز شهر دایر شده، بتواند از فاصله زمانی انباشت سرمایه استفاده کند، می‌تواند شعب خود را برای ارائه خدمات، افزایش دهد و افزایش شعب، مجدداً انباشت بیشتری را به همراه خواهد داشت.

پس معنای «تحرک بانک» با این توصیف به خوبی روشن می‌شود. در واقع بانک در فاصله زمانی داد و ستد، ربا می‌گیرد به بیان دیگر از فاصله زمانی پول، بهره می‌گیرد و به این وسیله می‌تواند یک مرکز خدمات جدید دایر کند و با ایجاد آن باید انباشت بانک به نسبت افزایش پیدا کند و چون با ایجاد مرکز جدید، پول اولی بازگشته است، می‌تواند با سرمایه‌ای که در بانک رفت و آمد می‌کند مرتباً به ارزش افزایی، انباشت جدید و ایجاد مرکز جدید خدماتی و در نتیجه ارزش افزایی مجدد و مداوم دست بزند.

**۲/۳- معرفی رکن اساسی بانک و بالاترین مولد سرمایه در کشور به سودآوری بدون پرداخت سود به مشتری بعنوان عامل تحت پوشش گیرنده کلیه عوامل اقتصادی کشور و گسترش تعداد و سازماندهی مراکز تجمع سرمایه**

بنابراین مسئله سودآوری بدون پرداخت سود به مشتری رکن اساسی بانک است؛ گرچه در مرحله بعد پرداخت سود به مشتری را هم می‌پذیرد؛ ولی سود یا ربا از پولی که از آن سود نمی‌خواهند از کلیه عوامل مولد سرمایه در کشور بالاتر است. لذا بانک مرتباً تحرک سرمایه پیدا می‌کند؛ یعنی مرتباً می‌تواند مراکز تجمع ایجاد کند و با این روند، کلیه عواملی را که در هر گوشه‌ای از کشور مشغول فعالیت اقتصادی هستند، تحت پوشش خود و در واقع تحت پوشش تجمع سرمایه در می‌آورد و مرکز سرمایه به این وسیله هم در تعداد و هم در سازماندهی، مرتباً گسترش جدید پیدا می‌کند.

## ۲/۳/۱- معرفی هویت جدید بانک به سود تجمع ارتباطی در انحصار خود بعنوان علت الف- امکان گسترش مراکز بانک (تجمع ارتباطی سرمایه) ب- امکان گسترش هویت سرمایه ج- تکاثر و دائم افزایی تجمع

پس با تسهیلات بانک، سرمایه تجمع یافته است و سپس وارد عملیات اقتصادی می‌شود و سودی بدست می‌آورد که این سود، یک هویت جدید است و با کلیه معاملات بانک متفاوت است چون سرمایه از دیگران است ولی سود به دیگران نمی‌رسد بلکه سود به بانک می‌رسد. پس «سود تجمع ارتباطی»، هویت جدید بانک است که امکان گسترش تجمع ارتباطی را می‌دهد، یعنی اولین مرحله کار بانک، «امکان گسترش هویت» است؛ یعنی اگر به سرمایه توجه شود، گسترش هویت اجتماعی سرمایه مطرح می‌شود است و اگر بانک لحاظ شود، «گسترش مراکز» اتفاق می‌افتد. گسترش تجمع یک حرف است و گسترش مراکز یک حرف دیگر است. به بیان دیگر اگر به ظاهر بانک نگاه شود، تعداد شعب زیاد شده و اگر سرمایه ملحوظ شود، تجمع ارتباطی بیشتری بدست آمده است. پس امکان گسترش تجمع ارتباطی سرمایه، دائم افزایی تجمع و تکاثر آن را نتیجه می‌دهد.<sup>۲۸</sup> این دائم افزایی تجمع بوسیله سود، تسهیل زمانی جدیدی ارائه می‌دهد که در این تسهیل، خود بانک طرف خرید بوده و با پول مردم معامله کرده و سودی هم به مردم نداده است.

## ۲/۳/۲- ایجاد سود و گسترش برای بانک از تجمع ارتباطی بوسیله ورود بانک در تجارت پولی (و نه خدمات پولی)

بنابراین کلیه معاملات سودزای بانک، علت افتتاح شعبات جدید می‌شوند و معاملات سودزا، معاملاتی هستند که با تجارت پول آغاز می‌شوند و نه خدمات پولی، مانند انسانی که «خدمات پولی» را در دست چپ خود

---

<sup>۲۸</sup> تکاثر از باب تفاعل است که در اینجا به معنای افزایش مداوم تعداد داد و ستد خواهد بود. البته باید تکاثر را از نظر لغت مورد دقت قرار داد تا معلوم شود آیا معنایش مثل تفاخر است؟ که در این صورت بمعنای "نسبت به همدیگر عرضه داشتن کثرت" می‌شود ولی اگر تکاثر بمعنای خود افزایی باشد مطلب دیگری است.

<sup>۲۹</sup> باید در نظر داشت که بانک برای تاسیس مراکز جدید امکان سرمایه گذاری ندارد مگر اینکه از «تجمع ارتباطی» سود بدست بیاورد. آنگاه در سود بدست آمده از تجمع، امکان دائم افزایی سود پیدا می‌شود. بنابراین سود در مسئله دائم افزایی تجمع، "رکن و اصل" است.

گرفته و با «تجمع ارتباطی» که در دست راست اوست، شروع به سود و پول در آوردن می‌کند و اولین راه سود، تجارت پولی است.

### ۲/۳/۲/۱- امکان دائم‌افزایی تجمع از طریق ورود بانک در «فروش ارز» بعنوان طرف معامله (خرید و فروش اسناد اعتباری ملت‌های دیگر) {در عنوان قبلی منحل شود}

یعنی بانک می‌تواند به خرید و فروش اسناد اعتباری ملت‌های دیگر مبادرت کند ولی حجم آن تنها برابر با حجم صادرات و واردات است در عین حالی که این حجم کمی نیست. یعنی مجموعه کالاهائی وارد یا خارج می‌شود که باید از کانال تبدیل ارز انجام گیرد. حتی مسافرت‌هائی به کشورهای دیگر انجام می‌شود (هر چند از نظر اقتصادی با موارد دیگر قابل قیاس نیست) یک مقدار از آن مصرف است که حتماً باید از راه تبدیل ارز صورت گیرد. ولی عمدتاً آن چه قابلیت محاسبه جدی را داراست، مبادلات اقتصادی بین ملت‌هاست.

پس هنگامی این دائم‌افزایی ممکن است که بانک از تجمع ارتباطی وارد معاملات تسهیلاتی شود، یعنی خود فروشنده «ارز» می‌شود و ارز کشورهای دیگر را به بازار می‌آورد و می‌فروشد. تفاوت این کار با دیگر معاملات و تسهیلات بانکی این است که در تسهیلات دیگر لازم نبود که بانک سرمایه‌ای برای عملیات اقتصادی به میدان بیاورد بلکه تنها نقش «ارتباط» را بعهده داشت و طرف معامله نبود ولی در این مرحله از پولی که بر اثر ارتباط جمع شد، اولین معامله را با فروش ارز آغاز کرده است با توجه به اینکه مجموع ارزشهائی که در یک کشور بفروش می‌رسد و یا در حقیقت از طرف مشتریان خریداری می‌شود، معادل با «مجموع واردات» است. باید دقت داشت که بانک از حینی که ارز می‌فروشد خریدار ارز می‌شود یعنی می‌تواند حواله ارزی تأمین و صادر کند و ارائه حواله ارزی غیر از فروش ارز خُرد است. به عبارت دیگر بانک پول‌هایی از طریق فروش ارز خرد بدست می‌آورد مانند اینکه یک نفر برای مسافرت صد دلار، دویست دلار و یا هزار دلار می‌گیرد. این موارد پول خرد بانک است و سود آن هم سود خرد است. اما گاه یک مشتری برای تجارت صد هزار دلار، یک میلیون دلار می‌گیرد که در این صورت بانک رقم‌های درشت دلاری را حواله ارزی می‌کند و به او سند می‌دهد تا هرکجا خواست تبدیل کند. که با این عمل، ضرر را به حداقل مشروط می‌کند. البته اگر وضع طبیعی باشد، باید ارز یک کشور در کشور دیگر خریدار داشته باشد؛ یعنی بانک هم باید بتواند بعنوان یک نفر خریدار، ارز را خرید و فروش کند. به عبارت دیگر بانک‌های معتبر دنیا، ارزش‌های معتبری مانند ین ژاپن و مارک آلمان و فرانک

فرانسه و لیر انگلیس را قبول می‌کنند که این وضع طبیعی خرید و فروش است. اما وضع غیر طبیعی به محدودیت وضعیت اقتصادی بازگشت پیدا می‌کند چون وضع طبیعی این نیست که ارز در جای دیگر خریدار نداشته باشد. پس در وضع طبیعی صادرات و واردات باید به عینیت رجوع کرد و چیزی نیست که بتوان با دید نظری درباره آن ابداع احتمال کرد.

#### **۲/۳/۲/۲- ایجاد تسهیل زمانی از طریق «خرید زمان» توسط بانک بمعنای خرید و نقد اسناد اعتباری زمان- دار بعنوان دومین روش معامله سودآور**

وقتی بنا شد بانک وارد خرید و فروش شود، آیا امکان این کار را درباره «زمان» هم داراست؟ که در اینجا مساله «پول در زمان» مطرح می‌شود. در واقع «تسهیل»، خود یک امر زمانی است و لکن زمانی بودن تسهیل به این معنا نیست که بتواند زمانی را برای مشتری بیفزاید و پول بگیرد، بلکه زمان فعالیت را کوتاهتر می‌کند و پول می‌گیرد. پس با خرید و نقد کردن اسناد اعتباری زمان دار، اولین معامله «زمانی» بانک شکل می‌گیرد.

#### **۲/۳/۲/۳- بدست آوردن سودی بیشتر از سود فروش ارز در «خرید زمان» در فاصله زمانی نقد کردن اسناد زمان دار بمعنای آغاز سود تضمینی بصورت محدود**

البته خرید زمان از خرید ارز سود بیشتری دارد چون در آن سود تضمینی آغاز می‌شود، ولی سود تضمینی بصورت محدود است؛ یعنی وقتی با سود تضمینی فقط خرید زمان (خرید سند زماندار) انجام می‌شود، زمان معلوم و مشخص است. مثلاً کسی جنسی را نسبه خریده و فروشنده با مراجعه به بانک، چک و سند و حواله آن را اسکنت (نقد) می‌کند. در این نقد کردن، یک فاصله زمانی وجود دارد که در این فاصله، بانک سودی بدست می‌آورد.

#### **۲/۳/۲/۴- «ربا» مهمترین عامل در تحرک و ارگانیزه شدن بانک با توجه به امکان ورود آن در «زمان، موضوع و تضمین»**

باید توجه داشت که لقب تضمینی که در اینجا به سود داده می‌شود با سود تضمینی که در «ربا» است قطعاً متفاوت است چون در سود تضمینی «ربا»، زمان در قیمت محور قرار می‌گیرد در حالی که در خرید زماندار ضرورتاً «زمان»، محور قرار نمی‌گیرد، یعنی ممکن است با یک مقدار کم و زیاد یک سند خریده شود و در



وصول آن هم قبل از معامله، شرایط ویژه قبل از معامله انجام نگرفته است. در حالی که در معامله ربوی می‌توان شرایط ویژه تعیین کرد و زمان را هم در آن رکن قرار داد. مثلاً در معامله ربوی می‌توان گفت تضمین ملکی ضروری یا امضاء دو نفر ضامن معتبر لازم است و لذا امکان قید کردن کلیه شرایط تضمین فراهم است اما در خرید «اسناد زمان‌دار» همه شرایط بدست متعاملین نیست و معامله به وقوع پیوسته است و فرد فقط سند آن را می‌خرد. پس در صورتی که از شرایط خرید سند خارج شود و شرط دیگری جایگزین شود (مثل اینکه بگوید این سند را می‌خرم به شرط اینکه خانه ات را گرو بگذاری) این شرط دیگر بمعنای خرید سند نیست، بلکه معامله دیگری است بخلاف «ربا» که کلیه شرایط تضمین برای گرفتن وام به عهده پول دهنده است. بنابراین تضمین خریدهای زمان‌دار در وصول حتماً کمتر است. همچنین در «ربا» علاوه بر تضمین، امکان اخذ سود دیرکرد وجود دارد اما اگر کسی در خرید اسناد زمان‌دار به دنبال اخذ خسارت باشد، ربا اتفاق می‌افتد و از خرید اولیه خارج می‌شود. پس محور تعیین نرخ ربا «پول، زمان، بهره» است.

پس در واقع خرید تضمین‌ها با هم تفاوت دارند؛ یعنی در خرید سند، بانک، معلوم بودن پروژه را مطرح نمی‌کند بلکه گفته می‌شود: پشت چک یک امضای دیگر کنید تا ضامن دو نفر باشد و اگر سفته است، یک امضای دیگر لازم است که تقریباً چک شبه تضامنی می‌شود و لکن در دادن «ربا» و وام می‌تواند شرط‌های متعددی کند یعنی سود تضمینی از نظر مقدار سود (سود بدون ضرر) به اضافه ضمانت کافی و لازم در «ربا» ضروری است. اما زمان سند مدت دار را بانک تنظیم نکرده است بلکه در زمان تنظیم سند معین شده تا مثلاً ده روزه باشد که ممکن است کوتاهی زمان برای بانک به صرفه نباشد گرچه هر چقدر زمان کوتاهتر باشد زودتر اسکنت انجام می‌شود. پس بانک در چنین معامله‌ای مانند شخص مختاری است که مشروط به معامله انجام شده است، یعنی نمی‌تواند روی اصل معامله برآورد و توافق کند. چون با حضور در اصل معامله می‌تواند ضمانت، مبلغ و شرایط دیگری را قرار دهد و طولانی شدن معامله هم برایش ضرر ندارد. مثلاً در اسکنت حداکثر چیزی را که اسکنت می‌کند ممکن است شش ماهه باشد. برخلاف معاملاتی که با قرار دادهای ربوی انجام می‌شود که حداکثر شش ماه و حداکثر آن ممکن است چند ساله باشد.

لذا «پول، زمان، بهره» (که خود آن را می‌پذیرند و همین را بعنوان یک فرمول می‌نویسند) رکن اساسی تحرک بانک است و مهمترین قسمتی را که بانک برای دائم افزائی دارد قسمت آخر است که می‌تواند در زمان، موضوع

و تضمین وارد شود. یعنی تحرک و ارگانیزه شدن بانک با «ربا» (پول در زمان) است که البته اثر تحرک بانک در مرحله ارگانیزه شدن نسبت به نفس سرمایه باید مورد ملاحظه قرار گیرد.

#### ۲/۴. بررسی سه احتمال پیرامون دائم افزایشی در بانک، احتمال اول: امکان دائم افزایشی در تجمع ارتباطی، دائم افزایشی زمانی نسبی در خرید ارز و زمان و دائم افزایشی زمانی مطلق در ربا (احتمال اول)

پس اگر مطلب اول (یعنی تجمع ارتباطی) «امکان سودآوری سرمایه»، و «امکان دائم افزایشی» باشد، مطلب دوم، «دائم افزایشی زمانی نسبی» خواهد بود و مطلب سوم، «دائم افزایشی زمانی مطلق» است.<sup>۳۰</sup> نسبی بودن دائم افزایشی از آنجا نشأت می‌گیرد که عدم رقابت در خرید و فروش ارز معین و حتمی نیست زیرا عده ای در حال صادرات و واردات هستند و برای صدور کالاها لزوماً از بانک پول نمی‌گیرند بلکه جنس می‌برند و پول می‌آورند و لذا قدرت رقابت تا حدی وجود دارد. بنابراین در اینجا سودآوری «تضمینی» نیست، بلکه به قدرت جذب مشتری در رقابت مشروط است.<sup>۳۱</sup>

---

<sup>۳۰</sup> ممکن است گفته شود فرض ریسک در ربا هم وجود دارد و دائم افزایشی مطلق نیست زیرا ممکن است فرد به وعده اش وفا نکند و بانک مجبور به فروش تضمین او شود اما باید توجه داشت که حتماً بانک بیشتر از قیمت دارائی او وام نمی‌دهد، بلکه هیچگاه بیشتر از نصف دارائی او را هم وام نمی‌دهد چون فرض سقوط حتمی در مزایده را در نظر می‌گیرد.

<sup>۳۱</sup> البته ممکن است در این مورد قانون، انحصاراتی قرار دارد که در این صورت هم سودآوری به قانون مشروط شده است. ممکن است گفته شود: «سودآوری بانک فقط از تجارت ارز نیست، بلکه بوسیله کلیه کارهای تجارتي است که بانک انجام می‌دهد مثلاً بانک «ملی»، پروژه «نواب» را بعهده می‌گیرد یا بانک «تجارت»، پروژه «اتوبان شمال» را انجام می‌دهد؛ اما این مطلب صحیح نیست زیرا مهمترین مطلبی که در کلیه معاملات اصلی بانک باید مورد نظر باشد معاملات پولی (فعالیت‌های اعتباری) است. پس اگر دولت بعنوان پروژه ای را انحصاراً واگذار کرد، بمعنای سود واقعی سرمایه نیست بلکه این سود انحصار است. به عبارت دیگر اگر معامله آزاد باشد (دولتی نباشد) برای بانک سرمایه‌گذاری در چنین کارهایی سود آور نیست. بنابراین بانک باید قدرت فعالیت با پول عموم جامعه را داشته باشد، در واقع بانک یک «صراف» است نه ساختمان ساز، کارخانه ساز و امثال اینها؛ اما صرافی که عملش بصورت اجتماعی، ارگانیزه شده و سازمان یافته و سازمان آن دارای حیات و تحرک است. لذا اگر بانک بخواهد به عنوان یک سرمایه دار به عملیات تولیدی یا توزیعی یا مصرفی بپردازد، لافل از موضوع عمل بانک خارج شده و صحیح نیست که گفته شود بانک بوسیله بانک داری پولدار یا سودآور شده است بلکه سودآوری آن بوسیله کار دیگری محقق شده است. به تعبیر بهتر موضوع کار بانک «پول» است که باید آن را به سرمایه دار بپردازد تا سرمایه دار سداً بسازد و اگر سرمایه دار ضرر یا سود کرد ارتباطی به بانک ندارد و بانک سود تضمینی می‌خواهد. باید توجه داشت که هر قرار دادی اگر بخواهد قاعده مند بشود، سود تضمینی نخواهد داشت. مثلاً در قرار داد ساخت یک بیمارستان، هیچ دلیلی ندارد که در مدت ساخت بیمارستان، قیمت مصالح ساختمانی، نیروی کار و ابزار در بازار تغییر نکند که در صورت تغییر قیمت دو احتمال وجود دارد: اگر ارزانتر شد به نفع سرمایه گذار است و اگر گرانتر شد به ضرر او است و لذا خبری از سود تضمینی نیست.

## ۲/۵- طرح احتمال دوم درباره قواعد سودآوری و تحرک بانک: ۱- معامله فروش ارز ۲- معامله فروش زمان

بنابر آنچه گذشت یک احتمال در بیان قواعد تحرک بانک، ۱- تجارت ارز ۲- خرید زمان برای اسناد اعتباری ۳- ربا بود اما با توجه به اینکه «ربا» هم به «پول در زمان» بازگشت می کند، باید گفت که در «ربا» هم همانند «خرید زمان برای اسناد اعتباری»، «فروش زمان» وجود دارد با این تفاوت که در ربا، فروش زمان تضمینی است و بانک در ضرر آن شریک نمی شود. اما در «تجارت ارز» همین تضمین و عدم ریسک وجود دارد ولی از «فروش زمان» در آن خبری نیست و لذا قواعد تحرک بانک به «معامله فروش زمان» و «معامله فروش ارز» تعریف می شود. البته در معاملات ارزی خرد، بدلیل نوسان جهانی ارزها احتمال ضرر وجود دارد اما این احتمال در مقابل عدم ریسک در معاملات ارزی کلان (حواله ارزی بجای حمل و نقل ارز) چیزی به حساب نمی آید.

## ۲/۶- معرفی عوامل تحرک بانک به ۱- سودآوری از تجمع ارتباطی ۲- تضمین سود به صورت نسبی و مطلق

۳- سودآوری از چرخش نسبی در حوزه بانکی (تقسیم فعالیتها بجای تقسیم معاملات بانک) و تاثیر آن بر سرمایه بعنوان عامل تولید ثروت

در احتمال سوم و برای بررسی این که در بانک برای سرمایه (ثروت) چه اتفاقی می افتد، به نظر می رسد بجای تقسیم انواع معاملات بانکی، باید به بررسی و تقسیم فعالیتهای بانک پرداخت که با ویژگی ها و خصوصیتهای خود باعث تحرک بانک می شوند. معنای تحرک بانک، «دائم افزا شدن تجمع ارتباطی» است که بوسیله این سه خصلت حاصل می شود: ۱- سودآوری از تجمع ارتباطی که از پول دیگران است. ۲- تضمین سود به صورت نسبی (در معاملات غیر ربوی) و مطلق (در معاملات ربوی) ۳- سودآوری از چرخش نسبی در حوزه بانکی، یعنی به میزان قدرت بانک، چرخش سرمایه در خود بانک انجام می شود و چرخش بصورت نسبی، سرمایه را در اختیار خود بانک قرار می دهد. در حقیقت بمیزانی که بانکها قدرت جذب سرمایه را داشته باشند، پول خارج نمی شود و به بانک بر می گردد.

## ۲/۶/۱- تبیین عینی بازگشت همه وامها به بانک در مدت زمان کوتاه و عدم لزوم انتظار برای بازپرداخت وام برای قرض مجدد بمعنای عدم امکان حرکت پول جز در مسیر بانک

نکته مهمی که در تجمع سرمایه و مرتبط کردن سرمایه داران به بهره وران از سرمایه توسط بانک باید مورد توجه باشد این است که اگر فرضاً بانک به پروژه ساختمان بیمارستان ۱۰۰ میلیون تومان وام بدهد، از این ۱۰۰ میلیون، هر مقدار از اسکناس تحویل گرفته شده، در یک فاصله زمانی کوتاه دوباره به بانک باز می‌گردد. تفاوت کار بانک با کارهای دیگر این است که مدتی تعیین نمی‌کند تا کسی چیزی بسازد و سپس آن را بفروشد به این صورت که وام گیرندگان مقداری از وام را به مزد کارگر اختصاص می‌دهند که این مزد مجدداً به بانک بر می‌گردد یا کالا و ابزار می‌خرند که فروشنده کالا و ابزار مجدداً پول را به بانک می‌فرستد. لذا تا وقتی که پول از کشور خارج نشده و در کشور می‌چرخد قرض از مال مردم است که بانک یکبار سود آن را گرفته و به میزانی هم که تزریق می‌کند با یک فاصله زمانی دریافت می‌کند و مجدداً قرض می‌دهد. بنابراین لازم نیست بانک برای قرض دادن مجدد تا پاس شدن پول صبر کند بلکه قبل از اینکه وام گیرنده به ثمره کار خود برسد، پول بصورت تدریجی به بانک بر می‌گردد.

پس بانک به هر اندازه ای که قدرت تسهیل سریعی داشته باشد، پول کمتری در خارج نگه داری می‌شود، چون پولی که از کشور برای خرید ابزار خارج می‌شود از دست این بانک بدست بانک دیگری رسیده است. به عبارت دیگر اگر شبکه پولی در جهان ملاحظه شود، باید گفت هیچ پولی حرکت نمی‌کند الا اینکه از مسیر بانک باشد همانطور که همه ماشین ها در جاده حرکت می‌کنند.

## ۲/۶/۲- بازگشت پول به بانک قبل از تبدیل آن به کالا بمعنای بدست آوردن سود از «چرخش پول در زمان» با توجه به دائم افزایی چرخش

بنابر آنچه گذشت، قبل از اینکه هر گونه فعل و انفعالاتی بر روی پول انجام بگیرد تا به کالا تبدیل شود، مجدداً پول به داخل بانک باز می‌گردد، یعنی پول مرتباً به مرکز تجمع ارتباطی باز می‌گردد و مرتباً هم از پول سود می‌گیرد اما گرفتن سود فقط از وامهای طولانی نیست، بلکه از «چرخش پول در زمان» سود دریافت می‌کند، چون خودش موجودی است که تجمع در آن از چرخش پیدا شده و از چرخش هم سود می‌برد و این چرخش هم مرتباً دائم افزا است؛ یعنی مرتباً می‌تواند بیشتر چرخش داشته باشد.

۲/۶/۳- پیچیده تر بودن «سود از چرخش پول» از «ربای فردی» با توجه به مبنا بودن «پول نداشته» و «پول نداده» برای چرخش، بعنوان علت تبدیل سرمایه به عامل تولید ثروت

با این وصف حالا باید دید بانک در اینجا چه کاری انجام می دهد؟ آیا می توان گفت بانک، سرمایه را از عوامل تولید کالا خارج کرده و به عوامل تولید ثروت تبدیل می کند یا خیر؟ باید دقت داشت که قبل از اینکه بانکی در کار باشد، ثروت تولید می شده، یعنی خرید و فروش خدمات انجام می شد؛ و فقط «تجمع ارتباطی» در کار نبوده است. یعنی حتی «ربا» هم قبل از بانک، به صورت فردی و شخصی رواج داشته، ولی ربا در بانک، جدای از چرخش معنا ندارد. به تعبیر دیگر قدرت دایم افزایی و نرخ شتاب ربا در بانک، قابل قیاس با نرخ ربای فردی نیست به این علت که در ربای فردی، زمانی این پول از دست ربا دهنده خارج می شود در حالی که پول از بانک - به نسبتی که قدرت جذب بازار پول را داشته باشد - خارج نمی شود. این ویژگی مهم (چرخش) در صرافی ها هم وجود ندارد و امانت داری بانکی اصولاً در صرافی ها ممکن نیست با توجه به اینکه حتی بر فرض سپردن پول به صرافی، از او بهره طلب می شود یعنی صرافی یک نهاد و ساختار اجتماعی و به عبارت دیگر مرکز تجمع ارتباطی (سپردن پول بدون طلب سود) نیست. در واقع به نظر می آید این روند به مراتب از «ربا» بدتر و پیچیده تر است زیرا بانک هم از «پول نداشته» و هم از «پول نداده» چنین کاری را انجام می دهد؛ یعنی کسی این پول را از بانک بیرون می برد و فرد دومی به بانک بر می گرداند. پس اگر بانک مرکز تجمع ارتباطی باشد؛ قدرت سودآوری آن با نوع «ربای» دیگران تفاوت اساسی خواهد داشت.

#### - جمع بندی

پس سرمایه بوسیله بانک و از طریق عامل اول، «هویت جمعی» پیدا می کند و از طریق عامل «تضمین سود» به «ثبات» می رسد و «تحرك» خود را از راه «سود از چرخش» بدست می آورد که این تحرك مجدداً «قدرت دائم افزایش دادن تجمع» را نتیجه می دهد

### ۳- تبیین متغیر اصلی شدن سرمایه در دو سطح خرد و کلان

۳/۱- ربا، علت تحمیل بهیئگی به شرکتهای اقتصادی در «تأمین، تبدیل، مصرف» به نفع سرمایه در سطح خرد

ربا از چند منظر قابل بررسی است؛ یکی اینکه پس انداز را بیشتر جذب می‌کند؛ یعنی «ربا»، دریافت کننده اش را مجبور می‌کند تا با بهینه کردن «تأمین کالا، تبدیل کالا و مصرف کالا»، فاصله نسبت بین هزینه و راندمان را افزایش دهد و چون بدنبال به حداکثر رسانیدن بهینه سازی در برابر سرمایه است، مجبور و ملزم می‌شود تا کلیه عوامل تولید را بکار بگیرد. بنابراین می‌توان گفت سه خصوصیت بهینه «تأمین، تبدیل و مصرف» ضروری است.

۳/۱/۱- ضرورت انتقال ضرر به انسان بجای کالا، علت ایجاد محدودیت با یک سری انحصارات در اشتغال برای بدست آوردن نیروی کار ارزان تر

نگاه بعدی به «ربا» این است که باید زیان را به انسان منتقل کند و نه کالا و برای رسیدن به این هدف باید در چند جهت نسبت به انسان سختگیری کند که اولین آن قرار دادن انسان در محدودیت اشتغال است. به تعبیر بهتر باید برای مسئله اشتغال یک سری انحصارات قرار داده شود تا بتوان نیروی کار را به ارزانترین قیمت تأمین کرد. به عبارت دیگر باید ملاحظه کرد بهینه شدن «تأمین، تبدیل، مصرف» چگونه ممکن است بدست بیاید؟

در تولید (یا تبدیل) حتماً باید مسئله اشتغال، مزد و ساعات کار به نفع سرمایه تمام شود. یعنی ساعات کار نه تنها به گونه ای تنظیم نمی‌شود که افراد فرصت کافی برای رشد معنوی خود داشته باشند، بلکه باید سه شیفت یا دوشیفت کار کنند و تا مقدار ممکن اضافه کاری کنند یا پورسانت بگیرند و کار کنند و در آخر هم «هشت شان گرو نه شان باشد». بنابراین یکی از راههای بهینه تولید، صرفه جوئی در نیروی انسانی است.

۳/۱/۲- بهیئگی مصرف بمعنای تنظیم الگوی مصرف براساس تضمین ثبات سرمایه، علت حق مصرف پایین تر برای تولید کننده نسبت به سرمایه دار (مصرف طبقاتی)

معنای «بهینه مصرف» این است که اجازه مصرف و ارضاء به شرطی به انسان داده می‌شود که بتواند وضعیت ثبات سرمایه را تضمین کند، یعنی باید الگوی مصرف بگونه ای تنظیم شود که به ضرر و زیان سرمایه نباشد و

حتی قبل از مصرف، حق سرمایه کسر بشود. که لازمه آن، بوجود آمدن مصرف طبقاتی است. غرض از مصرف طبقاتی آن است که مصرف باید بگونه ای تنظیم شود تا آن کس که تولید می‌کند ولی سرمایه ندارد، حق مصرف کمتری نسبت به کسی که سرمایه دارد، داشته باشد که لازمه این معنا، بهینه شدن مصرف به نفع سرمایه و بالابردن انگیزش اجتماعی در تولید است.

### ۳/۱/۳- بهینگی تأمین بمعنای خرید ارزان تر و حداقلی مواد و منابع

مسئله بعدی صرفه جوئی در تأمین مواد است، یعنی مالکیت منابع در هر کجا که باشد باید ارزان خریداری شود. به عبارت دیگر اگر «تأمین مواد» با حداقل قیمت انجام نشود، باز هم امکان رشد سرمایه فراهم نخواهد شد. با انجام این بهینگی هاست که می‌توان فاصله هزینه و راندمان را به حداکثر رساند و ارزش افزایی را به نفع سرمایه حفظ کرد.<sup>۳۲</sup>

### ۳/۱/۴- مشروط شدن «بازگشت سرمایه از مراکز تجمع به عوامل تولید» به «سود تضمینی»، علت تأمین

#### سرمایه بانک از ضرر حتی در صورت ضرردهی در واحدهای تولیدی

اما آنچه در ارتباط سرمایه با این مساله رخ می‌دهد آن است که نحوه بازگشت سرمایه از مراکز تجمع خود به سوی عوامل تولید از فیلتری عبور می‌کند. در واقع صحیح است که یک خصلت سرمایه برای بانک ایجاد مرکز جدید و توسعه جدید برای تجمع بود. اما باید دید انتقال سرمایه‌ی جمع شده به فعالیتهای اقتصادی از چه مسیری می‌گذرد؟ پاسخ آنست که سرمایه بصورت مشروط منتقل می‌شود و این شرط، «سود در زمان» است که عینا همان سود تضمینی است و اثر اقتصادی آن نپذیرفتن ریسک می‌باشد. بعبارت دیگر اینگونه نیست که با عدم پذیرش ریسک، در عینیت هم ضرر واقع نشود، ولی نکته آنست که نباید به سرمایه بانک ضرری وارد شود؛ یعنی بانک عدم ضرر را تأمین می‌کند و مثلاً با گرفتن وثیقه آن را جبران می‌کند. بنابراین هنگامی که بانک

---

<sup>۳۲</sup> مسئله دیگر این است که همین روند در سطح الگوی توسعه انجام می‌شود تا «کلایی شدن انسان» را نتیجه دهد. مسئله قابل تأمل در رشد تکنولوژی این است که هر چند فاصله بین هزینه و راندمان و برآیند، افزوده می‌شود، اما نباید رشد آن در جهت نفع عموم باشد؛ بلکه تکنولوژی باید در جهت توسعه سرمایه رشد کند. پس طرح بحث تکنولوژی، ارزانی منابع، نیروی انسانی و مصرف (در مصرف طبقاتی) در بحث توسعه برای افزایش «ربا» می‌باشد.

ضرر به سرمایه را نپذیرفت، یعنی در واقع آنچه که باید در به حداکثر رساندن فاصله بین هزینه و برآیند محقق شود، بخوبی انجام گرفته است.

### ۳/۱/۵- ایجاد انحصارات خرد و امتیازات اجتماعی برای بهیئگی «تأمین تبدیل مصرف» بنفع سرمایه در سطح خرد

به عبارت دیگر هم باید ارزانی "تأمین، تبدیل، مصرف" به نفع سرمایه انجام گیرد و هم انحصارات هر چند خرد در جامعه بوجود بیاید و الا بازپرداخت دیون به بانک غیر ممکن می شود یعنی ابزارهای خرد - که بحث فعلی ماست - و در مدل، ابزارهای کلان باید در جامعه ایجاد شود. به عبارت دیگر ثبات بانک، با پذیرش امتیاز منطقه، امتیاز شغل و غیره ممکن می شود تا این امتیازهای اجتماعی تبدیل به ابزارهایی شوند تا "تأمین، تبدیل، مصرف" را به نفع سرمایه ولو بصورت خرد تنظیم کنند. پس در اینجا هر چند کنترل نرخ پول دنبال نمی شود و خدمت گزاری دولت نسبت به مدلی باشد که تولیدات لازم و ممنوع را معین می کند، مطرح نیست؛ ولیکن باید بصورت عموم مشخص شود که یک شرکت در هنگام تأسیس دارای چه امتیازی است تا در آن محدوده و قلمرو، ارضاء نیاز اجتماعی بدست این عوامل تولید، تحت کنترل درآید.

### ۳/۱/۶- ضرورت ایجاد فیلترهای انحصاری مانند امتیازهای صنفی، موضوعی و... توسط قوه قضائیه برای جلوگیری از افزایش مجرمین از طریق وضع قوانین متناسب با رشد سرمایه

بنابراین وقتی بانک ارزش افزایی دائم التزاید پیدا کرد و سود تضمینی را بوجود آورد، بر سایر عوامل تولید ثروت در جامعه تحمیل می کند که حتماً قوانین متناسب با او را ایجاد کنند؛ یعنی اگر قوه قضائیه تعبیه فیلترهای انحصاری (مانند امتیازهای صنفی، امتیازهای موضوعی و کل امتیازاتی که فرض دارد) را نپذیرد، مجبور است بپذیرد که هر روز و مرتباً حجم مجرمین آن افزایش یابد.<sup>۳۳</sup>

---

<sup>۳۳</sup> به عبارت دیگر هر چیزی با سودآوری سرمایه نخواند مرتباً منشأ مرافعات و منازعات این دستگاه با افراد مردم و دستگاه قضائی می شود، یعنی دستگاه قضائی مرتباً با ناهنجاریهای درگیر می شود که در تحلیل علت آن، به پذیرش "ریا" توجه نمی شود بلکه علت آن به بالا رفتن شکایات مردم تحلیل می شود و لذا به این نتیجه می رسند که باید تضمینی ایجاد شود تا مردم نتوانند پول همدیگر را حیف و میل کنند و لذا برای ایجاد تضمین باید به «امتیاز» قائل شد.



۳/۱/۷- ایجاد ابزارهای اجتماعی تضمین سود بصورت خرد بمعنای تغییر رقابت آزاد به رقابت سازمان یافته

در جهت تضمین سودآوری سرمایه از طریق بانک و کنترل قانونی رقابتها

هنگامی که سود تضمینی فراهم شد، بهینهء "تأمین، تبدیل و مصرف" یعنی ارزانی مواد، صرفه جویی در نیروی انسانی و مصرف طبقاتی باید در سطح خرد - و نه کلان - کانالیزه شود تا با ابزارهای اجتماعی تضمین سود، جامعه ورشکسته نشود. به عبارت دیگر اگر عملیات بانک منشأ این شد که در همه جا بنگاههای توزیعی و دستگاههای تولیدی مرتباً به تعطیلی کشیده شوند، در اینجا رقابت باید تعریف جدیدی پیدا کند. پس رقابت، رقابت سازمانی خاصی در خدمت گذاری به بانک می شود که برای این کار باید کلیه قوانینی که انحصارات را برای چرخش تولیدی و توزیعی فراهم می کند به نفع سرمایه تصویب شود. بنابراین «ضرورت تغییر رقابت آزاد» (یعنی تبدیل بازار آزاد کالا و خدمات) به «رقابت سازمان یافته» (یعنی تنظیم شده) در جهت تضمین سودآوری سرمایه ضرورت دارد که در اینجا بانک برخورد واصطکاک آزاد اجتماعی را در معاملات خرد به برخورد یک طرفه به نفع سرمایه تبدیل می کند. یعنی در تضمین سود سرمایه، رقابت باید به گونه ای سازمان داده شود که سود سرمایه حفظ شود تا جامعه پشت سر هم ورشکسته نداشته باشد. پس رقابت آزاد برای به حداقل رساندن هزینه و به حداکثر رساندن بهره وری به نفع عموم نیست بلکه برای سرمایه است، در واقع «برخورد نامتوازن سرمایه» یا «برخورد از موضع برتر» مطرح است و لذا تغییر توازن فعالیتهای عوامل تولید اجتماعی (یا عوامل بازار آزاد رقابت) به نفع سرمایه از طریق کنترل قانونی رقابتها (رقابت بازار) محقق می شود.

۳/۱/۸- حذف شدن آزادی عمومی در رقابت به نفع سرمایه و بر ضد مصرف کننده در جریان اعطای

امتیازات

در اعطای امتیازات هم شرایط اجتماعی برای عوامل تولید به گونه ای تعیین می شود که آزادی عمومی در رقابت به نام «مقنن شدن»، به نفع سرمایه حذف می شود. یعنی اگر افراد متعددی می خواستند مداد بسازند به اندازه ای که از ظرفیت بازار بیشتر باشد، مداد ارزان می شد. ولی اگر این امر به قید صنفی یا قیدهای دیگر مقید شد، به هر میزانی که تعدد قید باشد به همان میزان تعداد کسانی که موفق به عبور از این قیدها می شوند کمتر می شود و به مقدار این کاهش، بازار تقاضا می ماند و عرضه محدود؛ در این صورت محدودیت عرضه، امکان

بالا رفتن قیمت را بر علیه مصرف کننده و به نفع سرمایه فراهم می کند که معنای آن، کاستن از مصرف بنفع سرمایه است.

### ۳/۱/۹- کانالیزه و مشروط شدن فعالیت‌های اقتصادی بر اساس سود ثابت سرمایه بنفع بانک

پس تضمین سود باعث دائم افزایشی آمد و دائم افزایشی، روابط متناسب خود را به جامعه تحمیل کرد که در این صورت تفاوت بسیاری با نبوغ موردی یک مدیر خواهد داشت چون مدیران را هم تحت سلطه خود درمی‌آورد. یعنی وقتی این روند خود را کانالیزه کرد، می‌گوید اگر بخواهید در بازار توزیع یا در بازار تولید حضور پیدا کنید باید این ده شرط را مراعات کنید. هر چند تحقق این شروط، بستر را برای یک مدیر هموار می‌کند، ولی به نسبت راه مدیران دیگر را ناهموار می‌کند؛ یعنی کانالیزه شدن فعالیت‌های اقتصادی بر اساس سود ثابت سرمایه به نفع بانک می‌شود و سرمایه‌گذاران دیگر اصولاً در این حد نیستند. البته در اینجا امتیازهای کوچکی مانند حقوق عمومی اقتصادی به جامعه سپرده می‌شود.

### ۳/۲- تبدیل سرمایه به «متغیر اصلی اجتماعی در عوامل تولید ثروت» از طریق برتری قانونی و نرم افزاری سرمایه بوسیله به رسمیت شناخته شدن سود تضمینی در سطح کلان

#### ۳/۲/۱- معرفی ۱- نیروی کار ۲- کالای سرمایه‌ای ۳- کالای مصرفی ۴- پول بعنوان عوامل تولید ثروت (نه فقط کالا)

ثروت بعنوان پتانسیلی است که قدرت ایجاد کالا را داراست. در واقع، سطح تولید ناخالص ملی عبارت از حجم مجموعه کالاها و خدمات است.<sup>۳۴</sup> یعنی در جامعه به نیروی کار (کارآئی انسان)، ابزار (کالاهای سرمایه‌ای)، منابع (چون بدون منابع نمی‌توان کارکرد) و سرمایه (منابع و هزینه‌ی مصرف را می‌توان با سرمایه تأمین کرد) نیاز است. در اینصورت کالای مصرفی و سرمایه هر کدام راهی برای تهیه منابع است در آن چهار بازاری که بانک معین می‌کند: ۱- نیروی کار ۲- کالای سرمایه‌ای ۳- کالای مصرفی و ۴- پول. بنابراین تمامی این عوامل می‌تواند دخیل در تولید ثروت باشد و ثروت اعم از کالا و خدمات و خرید منابع و حتی مصرفی است

<sup>34</sup> در بخش خدمات آن، کلیه کارهایی که در جامعه، منشأ بهینه شدن نیروی کار می‌شود مدنظر است که یا مستقیماً "خدمات" می‌رساند و یا خدمت برای تأمین نیروی انسانی است؛ مانند طبابت یک پزشک که بوسیله درمان یک کودک یا یک بزرگسال، در آینده نیروی کار را تأمین می‌کند.

که موجب تولید محصول اجتماعی می‌شود. پس در گام اول، «محصول اجتماعی» می‌تواند مترادف ثروت باشد.<sup>۳۵</sup>

### ۳/۲/۲- تعریف اجتماعی «عوامل تولید ثروت» به نفع ارزش افزایی سرمایه، علت متغیر اصلی شدن سرمایه از نظر اجتماعی و آغاز سلطه گری سرمایه بر انسان

البته این روند به شرکتها محدود نمی‌شود، بلکه از ابتدا با تصویب قوانین عامی که به عوامل تولید ثروت و در حقیقت عوامل مولد قدرت اقتصادی (که پشت سر پول قرار دارد و قدرت خرید آن را معین می‌کند) مربوط می‌شود، این عوامل را به نفع «رشد سرمایه» و «ارزش افزایی پول»، «تعریف اجتماعی» می‌کند. بعبارت دیگر در صورتی که برای تولید ثروت، سه عامل «نیروی کار، سرمایه و ابزار» ضروری باشد و لازم باشد که یکی از عوامل به نفع دیگری تغییر بکند، آن عامل، «متغیر اصلی» قرار می‌گیرد و لذا «متغیر اصلی شدن اجتماعی سرمایه در عوامل تولید» رخ خواهد داد و همین مطلب است که اولین مرتبه سلطه گری سرمایه بر انسان است.<sup>۳۶</sup> یعنی سرمایه بعنوان «متغیر اصلی تکاثر» جان می‌گیرد، ارگانیزم پیدا می‌کند و در این صورت با ورشکستگی و خرد شدن و از جامعه کنار رفتن عده ای، به بانک صدمه ای نمی‌خورد و بانک مرتباً به جلو می‌رود.<sup>۳۷</sup> بنابراین با تجمع پول، «سرمایه»، قدرت ایجاد ابزارهای اجتماعی خاصی را پیدا می‌کند. در واقع

---

<sup>۳۵</sup> اما توجه به مساله منابع طبیعی استحصال نشده، گام دوم را در تعریف ثروت معین می‌کند. زیرا این منابع گرچه محصولی اجتماعی نیستند و تنها مورد نگرانی و حفظ هستند؛ اما جزء ثروت کشور محسوب می‌شوند و لذا برای تعریف ثروت، باید عنوان شامل بر محصولات اجتماعی و منابع طبیعی انتخاب شود که آن، «مقدورات اقتصادی جامعه» است.

<sup>۳۶</sup> البته سلطه سرمایه بر انسان و استخدام اجتماعی انسان به نفع سرمایه، باید در سه مرحله انجام بگیرد. مرحله اول، سودآوری معاملات ارزی است که باید روشن شود چگونه این معاملات باعث این سلطه می‌شوند همانطور که در دو قسمت بعدی هم این توضیح لازم است.

<sup>۳۷</sup> اما سرمایه بخودی خود متغیر اصلی نیست؛ بلکه متغیر اصلی، کسی است که وقتی بوسیله سرمایه در ضیق قرار می‌گیرد ایجاد تغییر می‌کند؛ یعنی انسان است که گمانه جدید و حساسیت جدید تولید می‌کند در حالی که سرمایه فقط می‌تواند جاده را تنگ و فشار را افزایش دهد. در قالب مثال میتوان گفت: انرژی انسان مانند بنزین است و این سرمایه است که او را در ستون و در تراکمی خاص قرار میدهد تا احتراق واقع شود و چرخ سرمایه به چرخش درآید. پس متغیر اصلی محدودیتها نیست، بلکه متغیر اصلی، قدرت تحرک انسان است و محدودیتها، فعالیت او را به طرف رشد سرمایه باز می‌گرداند. البته بر اساس مبنای مختار می‌توانست همین فشار بگونه ای واقع شود که منشأ کرامت انسان و نه او تحقیر شود. به تعبیر واضحتر نبرد با «بدیها» سختی می‌آورد ولی انسان در برابر بدیها احساس حقارت نمی‌کند، بلکه احساس عزت می‌کند. بنابراین ایجاد شرایط برای تحرک انسان از دو سو ممکن است: ۱- نبرد با بدیها و در تلخی و تنگنا قرار گرفتن و بهینه شدن مداوم با حفظ کرامت و آزادی انسان ۲- نبرد با شرایطی که هر روز انسان را بیشتر تحقیر می‌کند و تحت شرایطی او را بیشتر به سوی کالایی شدن سوق می‌دهد.

همانطور که یک حزب می‌تواند برای خودش در شهر مرکزی تاسیس کند و پس از اینکه سمپات پیدا کرد، قوانینی را به نفع خود بگذراند؛ سرمایه هم دقیقاً می‌تواند همین کار را انجام دهد هرچند وکیلی نداشته باشد.

### ۳/۲/۳- بررسی روش کانالیزه کردن معاملات اقتصادی در یک نظام از طریق متغیر سخت‌افزاری عوامل تولید ثروت چهار بازار و متغیر نرم‌افزاری وضع قوانین

پس سرمایه هم در قبل و هم در این مرحله در جامعه حضور دارد، ولی بانک با یک نحوه سازماندهی خاص مثل یک فلکه، ترافیک کلیه معاملات اقتصادی را از خودش عبور می‌دهد و از پول دیگران "ربا" هم می‌گیرد. در حقیقت بجای کارآمدی ثروت، قوانینی به جامعه الزام شد که "تضمین سود" را از بیرون ضمانت می‌کند. به عبارت دیگر بند تضمین سود بانک در ارتباط با بیرون است ولی بقیه بندها به کار خود بانک باز می‌گردد؛ یعنی تضمین سود بانک باید به وسیله دستگاه قضایی و دستگاه قانون گذاری و دستگاه تولید و توزیع و خدمات کالا، بگونه ای کانالیزه شود که این سود قابل استیفا باشد. در غیر این صورت مرتباً شکایات انباشته می‌شود یعنی بانک سود را بدست می‌آورد ولی پشت سر هم، اعضاء بازار تولید ورشکست می‌شوند. بعبارت دیگر هر گاه در جامعه، بانک مرتباً با خرد شدن دستگاههای تولیدی مواجه شد، قاعده این هرم سست می‌شود. استواری و استحکام قاعده در زمانی است که ابزارهای اجتماعی (روابط اجتماعی) و "تولید، توزیع و مصرف" به نفع "متغیر اصلی شدن سرمایه" یا با عبارت دیگر بنفع: "تبدیل شدن سرمایه از عوامل تغییر تولید به متغیر اصلی اجتماعی" باشد. با بیان دیگر سرمایه بعنوان یکی از عوامل تولید ثروت محسوب می‌شد و بعد به «متغیر اصلی تولید ثروت» تبدیل گشت اما متغیر اصلی شدن آن، از طریق «افزایش کارآمدی در عملیات تولید» نیست بلکه بدلیل تبدیل شدن سرمایه از عوامل تولید ثروت به متغیر اجتماعی ثروت است؛ تغییری که قید آن، «اجتماعی بودن» است چون با یک قانون، سود و تضمینی بودن آن به رسمیت شناخته می‌شود. پس متغیر اصلی شدن ثروت بمعنای ایجاد کلیه ابزارهایی است که متغیر اجتماعی بودن سرمایه را تضمین می‌کند.

به عبارت دیگر این روند یک متغیر فیزیکی (متغیر سخت افزاری) و یک متغیر اجتماعی (متغیر نرم افزاری) دارد. متغیر سخت افزاری برابر با عواملی است که در عینیت با هم ترکیب می‌شوند اما متغیر نرم افزاری، کلیه قوانینی است که میتواند یکی را بر دیگری از نظر قانونی برتری دهد و بقیه را به تبع آن کانالیزه کند.

## ۳/۲/۴- بررسی لقب اجتماعی متغیر اصلی بودن سرمایه در مقایسه «عوامل تولید کالا» و «عوامل تولید ثروت» و نقش سود تضمینی به سرمایه نه نیروی انسانی توسط جامعه

باید توجه داشت متغیر اصلی شدن «اجتماعی» با متغیر اصلی شدن «موردی» تفاوت بسیاری دارد. زیرا در یک جامعه ممکن است در موارد خاصی، متغیر اصلی، سرمایه بحساب بیاید مثل اینکه یک سرمایه دار اگر این مقدار سرمایه نداشت، نبوغ کافی و لازم را برای خرید و فروش نداشت یا یک شرکت چون توانسته بود سرمایه تأمین کند، توانست مدیر عامل خوبی را انتخاب کند. پس متغیر اصلی شدن سرمایه اگر به صورت موردی باشد نمی‌تواند لقب «اجتماعی» برای سرمایه پیدا کند، ولی اگر به لقب اجتماعی ملقب شد، هویت سرمایه تغییر می‌کند؛ یعنی هرگاه گفته شد در «ربا» سود تضمینی قطعی است، این روند بر عوامل تولید فشار وارد می‌آورد و باید کلیه ابزار متناسب با آن در جامعه ایجاد شود<sup>۳۸</sup> که یکی از نشانه‌های این روند، عدم ارائه سود تضمینی به نیروی انسانی توسط جامعه است. بعبارت دیگر گرچه ممکن است یک کارشناس حقوق خوبی دریافت کند اما سقف دریافت او نمی‌تواند دائم افزایشی داشته باشد و فقط در نتیجه، «محصول» بدست می‌آید. بعنوان مثال شرکتی با یک مدیر عامل درجه یک توانسته سود فراوانی بدست آورد چون در بهینه‌ی «تأمین و تبدیل و مصرف» بخوبی عمل کرده و بین هزینه و برآیند، فاصله زیادی ایجاد نموده؛ چون سود، چیزی جز فاصله بین هزینه و راندمان نیست. اگر این سودآوری تحلیل شود، روشن می‌شود که این مدیرعامل در تنظیم بهره‌وری از نیروی کار موفق شده و از افت در کار کارگران جلوگیری کرده بطوری که تمام هشت ساعت را خوب کار کرده‌اند. یک فرض در ارتقای کیفیت کار این کارگران آن است که شما مزد خوبی بدهید و همان را هم برداشت کنید اما فرض دوم، پرداخت همان مزد قبلی است که در این صورت شما توانسته‌اید نیروی کار ارزان بدست بیاورید، یعنی کار با کیفیت بالاتر ولی با قیمت مساوی انجام شده است. پس بازگشت سود به یکی از مسائل «تأمین» یا «تبدیل» یا «مصرف»، به معنای آن است که «سرمایه» اضافه بر هزینه‌ای که بخاطر آنها داشته و اضافه بر مزدی که باید به آنها پرداخت کند، باید سود خود را تضمین و تحویل بگیرد که در این صورت تنها سرمایه است که می‌تواند از نظر کمی دائم افزایشی داشته باشد و سرمایه مدیریتی نمی‌تواند دائم افزایشی داشته

<sup>۳۸</sup> البته احتمال دیگر آن است که متغیر اصلی شدن در «ثروت اجتماعی» در بخشی مطرح شود که حکومت سرمایه بر تکنولوژی تبیین می‌گردد.

باشد. بنابراین اگر سرمایه بعنوان متغیر اصلی ملاحظه شود قابل مقایسه با سایر عوامل تولید نخواهد بود زیرا هر گونه تضمینی برای سرمایه باید در پایان از قدرت خرید مصرف کننده و مزد تولید کننده کم شده باشد با توجه به اینکه قدرت خرید مصرف کننده دقیقاً با مزد تولید کننده ارتباط دارد. بنابراین مدیریت خوب، مدیریتی است که در خدمت سرمایه باشد. نکته ای که باید در اینجا مورد توجه باشد این است که سرمایه بعنوان متغیر اصلی تولید «ثروت»، نه «تولید کالا» ملاحظه شده است.<sup>۳۹</sup>

### باسمه تعالی

خلاصه جلسه بیست و یکم مدل تنظیم سیاستهای کلان اقتصادی

## ۱- تبیین مفهوم استقلال اجتماعی برای «سرمایه» و «تجمع» و «تکثیر» آن ۲- معرفی نتیجه مباحث گذشته به تعارض هویت عینی مالکیت خصوصی و خصوصی سازی با مبانی انقلاب و قانون اساسی

در این جلسه بعد از تبیین اینکه سرمایه و تجمع و تکثیر آن استقلال اجتماعی می یابند، به نتیجه گیری از مباحث گذشته با تاکید بر ضرورت بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی - بمعنای ملاحظه ارتباط آن با ساختارهای اجتماعی - پرداخته می شود: اجرای خصوصی سازی با هر قلمروی، قبل از تعریف نظام اقتصادی متناسب با انقلاب باعث آن خواهد شد که اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی شکل بگیرد؛ مالکیتی که هویت عینی آن، ایجاد

---

<sup>۳۹</sup> باید توجه داشت که هر سه خصوصیت کالا از نظر اقتصادی، یعنی «تولید و توزیع و مصرف» قابل ملاحظه است؛ یعنی اگر تولید، توزیع و مصرف نداشته باشد چرخه پیدا نمی کند و با فقدان این چرخه، رشد تولید محقق نمی شود. پس برای رشد تولید، باید تأثیر مصرف را هم در تولید ملاحظه کرد و مصرف هرگز به معنای تولید کالا نیست، بلکه می تواند بمعنای «تولید انرژی کار» باشد گرچه لزوماً همه مصرف به تولید انرژی های خاص منجر نمی شود. بلکه می توان گفت هر مصرفی که انجام می گیرد دارای یک نحوه تأثیر بر انسان است مانند تمامی تشریفات و تجملات و تنوعات که تأثیر تغذیه ای ندارند، ولی دارای تأثیر فکری و روحی هستند. به عبارت دیگر انگیزش فقط به دلیل تغذیه واقع نمی شود و این گونه نیست که انرژی (کارآمدی) فقط به معنای مصرف ماده (تغذیه) باشد. یعنی ممکن است یک کارگر بسیار قوی و خوش خوراک چون دل شکسته است کار نکند همانطور که در یک کارخانه افراد در صورت دلگرمی به یک صورت کار می کنند و اگر دلسرد باشند به صورت دیگری کار می کنند و لزوماً هم دلگرمی آنها مخصوص نیازهای مصرفی و غذایی نیست بلکه اگر آنها را به تفریح یا زیارت ببرند دلگرم می شوند، با اینکه در زیارت، تغذیه فرقی نمی کند ولی دلگرمی وجود دارد.

انحصار و سلب آزادی اجتماعی بر ضد عموم جامعه و به نفع یک دسته کوچک است که تعارض این روند با مبانی انقلاب و قانون اساسی روشن و واضح است.

۱- تبیین مفهوم استقلال اجتماعی برای «سرمایه»، طریق استقرار نسبی سرمایه و تحقق سود تضمینی و پیدایش شرایط ایجاد مراکز جدید

۱/۱- مقایسه مفهوم استقلال اجتماعی سرمایه به مستقل بودن سرمایه از مالکین در بانک با استقلال مالکیت از مدیریت در شرکتها به نفوذ نسبی مالکین در سهام

با توضیحات جلسات گذشته درباره عوامل تحرک بانک، به خوبی روشن می شود که «استقلال اجتماعی سرمایه از مالکین آن» بوجود می آید ولی نه حتی در شکل شرکت - که بالاخره به مالکین سهامی اختصاص داده می شود - بلکه استقلال مطلق سرمایه از مالکین آن پدید می آید. «استقلال اجتماعی سرمایه» یعنی اصل سرمایه با سهام متفاوت است زیرا سهامدار به هر حال می تواند بر سهم خود نفوذ داشته باشد، در حالی که مالک سرمایه ای که از نوع تجمع ارتباطی است، اساساً اختیار هیچ گونه دخالتی در سرمایه اش را ندارد. بعد از این مرحله، «استقرار نسبی سرمایه» است که از طریق سود تضمینی محقق می شود و دامنه این استقرار به قدرت ایجاد مراکز جدید هم می رسد.

۱/۲- ایجاد استقلال اجتماعی برای تجمع سرمایه با توجه به ذات ارتباطی بانک بمعنای جمع شدن سرمایه و عدم دخالت صاحبان آن در تجمع یا تلاشی سرمایه

در ادامه این روند، برای تجمع نسبی سرمایه، استقلال اجتماعی پیدا می شود به این معنا که تجمع آن، مستقل از هر گونه اراده مالکین است؛ چون این دستگاه، یک دستگاه ارتباطی است و بدلیل ذات ارتباطی بودنش، جمع شدن سرمایه، استقلال اجتماعی پیدا می کند

البته باید دقت داشت که این مهم، غیر از این است که سرمایه دارای مراکز اجتماعی است، یعنی گاه سرمایه، در یک مرحله از ارتباطاتش، مراکز اجتماعی پیدا می کند اما گاه و در یک مرحله دیگر، سرمایه جمع می شود بدون اینکه صاحبانش بخواهند.

۱/۳- ایجاد استقلال اجتماعی برای تکاثر سرمایه بمعنای مستقل شدن پول و سودآوری پول از مردم در بانک بدلیل ذات ارتباطی آن (در مقابل به رسمیت شناخته شدن شخصیت حقوقی در شرکت برای صاحبان سهام)

در مرحله بعد، این «سود تجمع سرمایه» است که استقلال اجتماعی می یابد یعنی سرمایه غیر از «مراکز» خود و غیر از «تجمع» آن، بصورت اجتماعی (و نه فردی) «تکاثر» یافته و سودآوری، خود افزائی و دائم افزائی دارد. هنگامی که جامعه، شرکت را به رسمیت می شناسد، به این معناست که صاحبان پول به رسمیت شناخته شده اند تا بتوانند یک شخصیت حقوقی ایجاد کنند درحالی که در اینجا صحبت از صاحبان سهام نیست، یعنی صاحبان پول، پول خود را مستقلاً در بانک قرار داده اند. در حقیقت این پول مردم است، لکن بدلیل ارتباط، هم خود پول و هم سود آوری آن از مردم مستقل شده است.

۱/۳/۱- تعریف اجتماعی شدن «استقلال تکاثر سرمایه» به پذیرش و اجازه جامعه نسبت به سودآوری بانک از پول مردم بدون پرداخت سود به آنها و خودافزایی سرمایه مستقل از صاحب آن

در واقع جامعه به رسمیت شناخته که بانک از پول مردم سود بر دارد و این غیر از جامعه ای است که رسمیت می دهد تا افراد شرکت تاسیس کنند. پس جامعه این سود آوری را برای بانک می پذیرد و به بانک گفته نمی شود: «چرا سودها را بین مردم تقسیم نمی کنید؟»<sup>۴۰</sup> بنابراین تکاثر سرمایه از مالک خود به صورت اجتماعی مستقل می شود و جامعه اجازه می دهد که سرمایه، مستقل از صاحبش خود افزایی داشته باشد.<sup>۴۱</sup>

<sup>40</sup> به عبارت دیگر بانک ربا می گیرد و ربا هم پس می آورد ولی از روی پول خودش ربا می گیرد ولی در شرکت از روی پول مردم ربا می گیرد نه از روی پول خودش باشد

<sup>41</sup> «سرمایه اجتماعی» همان ثروت است و به معنای آن است که در پول مردم رشد پیدا می شود، در حالی که اگر قرار باشد کسی ادعای این مهم را مطرح کند، آن بخش، بانک مرکزی است و لذا این مقوله با «تکاثر اجتماعی» متفاوت است.



۲- نتیجه مباحث گذشته: تعریف عینی مالکیت خصوصی به سلب کننده آزادی اجتماعی و اقتصادی از عموم جامعه بِنفع یک دسته کوچک و ایجاد انحصار برای آنان بمعنای منجر شدن خصوصی سازی به عدول از کلیه مبانی انقلاب و قانون اساسی براساس ضرورت‌های عینی زودگذر

بنابر تمامی مباحث گذشته روشن می شود که تعریف عینی مالکیت خصوصی در نظام عینی انجام می‌گیرد که این روند باعث سلب اختیار از مالک و سلب اختیار از جامعه در تنظیمات اجتماعی می‌شود؛ یعنی اراده‌ی مالک و تنظیمات اجتماعی هر دو با هم نتیجه می‌دهد:

«انحصاراتی که آزادی اجتماعی - اقتصادی را بر ضد عموم جامعه و بِنفع یک دسته‌ی کوچک سلب می‌کند»

- ضرورت مهندسی ساختارهای متناسب با آرمانهای انقلاب قبل از خصوصی سازی

در ذیل این نتیجه که بخوبی توضیح داده شد، می‌توان به صورت تفصیلی به قانون اساسی (مانند بندهای مربوط به عدم تداول) استناد کرد. پس خصوصی سازی قبل از تعریف نظام اقتصادی به معنای واگذاری امکانات به یک دستگاه ضد قانون اساسی و ضد انقلاب است و در حقیقت خصوصی سازی، قبل از تعیین ساختارهای متناسب با انقلاب و فرمایشات امام و رهبری و قانون اساسی چه بدلیل ضرورت‌های عینی و چه تحت هر عنوان دیگر بمنزله‌ی عدول از کلیه‌ی مبانی انقلاب و نادیده گرفتن محورهای اصولی انقلاب نسبت به ضرورت‌های زودگذر است که باید با آن کاملاً برخورد شود. بعبارت دیگر خصوصی سازی یعنی: ریختن آب به آسیاب مالکیت خصوصی که این نوع مالکیت در ساختارهای اقتصادی جامعه (شرایط عینی) چیزی جز «استیلاء»<sup>۴۲</sup> ببار نمی‌آورد.

---

۴۲. در این قسمت از بحث، حضرت استاد مطالبی را نسبت به روش ارائه این بحث در مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌فرمایند که با مراجعه به اصل گزارش جلسه، قابل دسترسی برای مشتاقان است.

۲/۱- عدم امکان تعیین قلمرو کمی و کیفی برای خصوصی سازی در صورت عدم شناخت هویت عینی آن  
باید توجه داشت که مفهوم قلمرو دارای یک سطح کمی و یک سطح کیفی است که قبل از شناختن وضعیت مالکیت  
خصوصی نمی توان آنرا طرح کرد و بعد از شناخت می توان در عینیت طرح کرد که سطح کیفی و سطح کمی به چه  
میزان باشد.

۲/۱/۱- تبیین عینی مراد از قلمرو کمی و قلمرو کیفی در خصوصی سازی برای تعریف از هویت جدید مالکیت  
خصوصی بر اساس آرمانها

مثلاً در بخش کمی: آیا می توان ۳۵٪ از صنایع کل کشور را واگذار کرد یا خیر؟

آیا این سطح کمی از واگذاری دارای آثار کیفی است یا خیر؟ آیا کل صنایع زیان ده را می توان واگذار کرد؟ در  
بخش کیفی نیز، مالکیت ملاحظه می شود که آیا مالکیت مطلقش باید تحت نظارت باشد؟ به عبارت دیگر آیا  
واگذاری ۴۹٪ سهام، وسیله جلب سرمایه می شود یا منجر به مدیریت دولتی؟ یا اگر مثلاً ۵۱٪ به بخش خصوصی و  
۴۹٪ به دولت واگذار شود، دولت می تواند حق نظارت را برای خود حفظ کند؟ یا اساساً حق نظارت باید برای کدام  
یک از دو طرف باشد؟ فرض دیگر این است که اساساً دولت، نه مدیریت داشته باشد و نه نظارت. در این صورت،  
این واگذاری مطلق به بخش خصوصی می تواند قسطی انجام بگیرد (با تسهیلات و بدون تسهیلات) اما بهر حال آیا  
ابزارهای مالی و پولی به کمک این روند بیاید یا خیر؟ به عبارت دیگر سطح کیفیت واگذاری باید چگونه باشد؟ و  
در مرحله بعد و در روابط اجتماعی چه حمایت‌هایی می توان از کل این جریان نمود؟ پس اصولاً شناختن قلمرو  
مالکیت منوط به این اصل است هویت آن بصورت عینی (و نه بصورت نظری) تعریف شود، یعنی معلوم شود که  
هویت مالکیت خصوصی چیست و جایگاه آن در قانون اساسی کجاست؟

۲/۲- تبیین هویت عینی در مقایسه با هویت نظری به «ملاحظه ارتباط موضوعات با ساختارهای اجتماعی»

۲/۲/۱- معرفی خصلت بحث نظری به عدم تعین (انتزاع اوصاف) و استقلال موضوعی (عدم ملاحظه ارتباط با نظام و سیستم)

به عبارت دیگر هویت یک شیء، گاهی بصورت تئوریک بحث و طرح می‌شود بدون این که هیچ گونه خصوصیت عینی در آن لحاظ شود. یعنی می‌توان فرض‌هایی تصویر کرد که اصلاً در عینیت واقعیت ندارند که از جمله این فروض، بریده دیدن امور از یکدیگر است. پس خصلت هویت نظری اولاً: قدرت انتزاع اوصاف و خصوصیات از همه است که بصورت کلی و با اکتفا به کلیات صورت می‌گیرد. ثانیاً: می‌تواند بخش نظری را اصلاً مرتبط به نظام ملاحظه نکند. پس در خصلت اول، عدم تعین و در خصلت دوم، استقلال هر موضوع از موضوعات دیگر (استقلال موضوعی) صورت می‌پذیرد؛ یعنی موضوع خصوصی، موضوع دولتی، موضوع بانک و... هر کدام یک موضوع جداگانه است.

۲/۲/۲- «امکان تطبیق شرعی اجزاء یک شرکت» و «تجزیه سیستم و نظام از اهداف‌شان» به عنوان دو ضرر و خطر بحث نظری

در این نگاه می‌توان یک شرکت را جزء جزء کرد و همه را بصورت جزئی به شرع تطبیق داد. در واقع «استقلال موضوعی»، دو ضرر دارد، اولاً: این تجزیه، تجزیه‌ی سیستم و نظام است و ثانیاً: منجر به تطبیق شرعی اجزاء آن می‌شود.

۲/۲/۳- معرفی دو خصلت بحث عینی به ملاحظه ساختار موضوع و ملاحظه ساختار شامل و نحوه ارتباط با آن

اما اگر تحلیل هویت مالکیت خصوصی بصورت عینی انجام شد، ۱- ساختار موضوع ملاحظه می‌شود ۲- ساختار شامل و نحوه ارتباط با آن ملاحظه می‌شود.

## ۲/۳- تبیین وابستگی تعریف عینی مالکیت خصوصی به ساختارهای اجتماعی

### ۲/۳/۱- ضرورت بحث از ساختارها بدلیل وابستگی تعریف عینی مالکیت خصوصی به آنها بمعنای عدم امکان حکومت مالکیت فردی بر روابط اجتماعی

پس بحث از ساختارها امری اساسی محسوب می شود در واقع ساختارها علاوه بر قدرت سازماندهی همه موضوعات، بستر تعریف هستند و هیچ عنوانی از عناوین‌های عینی جامعه نیست که مستقل از ساختارهای جامعه حضور داشته باشد. تعریف مالکیت خصوصی در عینیت هم وابسته به ساختارهایی است که او را معرفی می کند؛ ساختارهایی اجتماعی که غیر از مالکیت افراد است و شامل ۱- مالکیت افراد (مالکیت حقیقی) ۲- مالکیت سلول (ساختار سلولی سرمایه) ۳- مالکیت ارگانیزه (ساختار ارگانیزه سرمایه) است. لذا مالکیت فردی تابعی از روابط اجتماعی است که نمی تواند بر روابط اجتماعی حکومت داشته باشد و منزلت متغیر اصلی سیستم را حائز شود.

### ۲/۳/۲- تفاوت عملیات فردی و عملیات سازمانی بمعنای محدودیت «سرمایه، گسترش، اداره» در مالکیت حقیقی و عدم محدودیت این عناصر در مالکیت حقوقی

ولی در شرکت، تفاوت بین عملیات فردی با عملیات سازمانی و گسترش پذیری عملیات سازمانی مطرح می شود. اگر مالکیت خصوصی در قالب مالکیت حقیقی ذکر شود، هم از نظر سرمایه و هم از نظر گسترش و هم از نظر اداره، محدودیت دارد که در این صورت و در مقابل، یک شرکت می تواند در تمام کشور مرتباً شبکه ایجاد کند چون می تواند پول جذب کند و امکان رشد سرمایه‌ای، امکان ساختاری شدن و سازمانی شدن را دارد یعنی امکان اجتماعی شدن فعالیت خود را دارد. پس با ایجاد شرکت، ساختار اجتماعی در قالب مالکیت حقوقی، باید قدرت جلب سرمایه، امکان گسترش فعالیت و افزایش سرمایه و امکان استخدام مدیریت‌ها را برای آن فراهم کند.

### ۲/۳/۴- معرفی «امکان مالکیت حقوقی» به اصلی ترین قسمت در «مجموعه ساختارهای مالکیت خصوصی» و «بستر پیدایش سلطه‌گری سرمایه بر انسان»

البته مالکیت حقوقی از همه این ها حتی از سرمایه هم مهمتر است چون وقتی شخصیت حقوقی به آن اعطاء می شود و تا مرحله‌ی بانک جلو می رود (خود بانک هم یک مالکیت حقوقی است)، کلیه‌ی روابط اجتماعی را در خود

منحل می‌کند. یعنی لوازم مالکیت حقوقی، امکان استیلا و تسلط اجتماعی را برای سرمایه فراهم می‌کند. در واقع یعنی امکان مالکیت حقوقی، بستر پیدایش سلطه‌گری سرمایه بر انسان است که این بمعنای وابستگی تعاریف عینی به مجموعه‌ی ساختارهای مالکیت خصوصی است.

۲/۳/۵- معرفی «ساختاری شدن مالکیت خصوصی» به «تعریف آن به خصلت ساختار و خصلت نظام»  
بنابراین ساختاری شدن مالکیت در کل جامعه بازگشت به نظام خصوصی می‌کند با توجه به اینکه ساختاری شدن بمعنای این است که مالکیت خصوصی به ۱- خصلت ساختار ۲- به خصلت نظام تعریف شود.